

اكادمي علوم ج.د.۱
مرکز زبان وادبيات
انستيتوت زبان وادبدری

سیری در ادبیات سده سیزدهم

محقق حسین ناپل

کابل - ۱۳۶۵

لطفاً قبل از خواندن، نادرستیهای چاپ را به رویت در ستنامه اصلاح نمایید.

اکادمی علوم ج.د.ا.
مرکز زبان و ادبیات
انستیتوت زبان و ادب دری

سیری در ادبیات سده سیزدهم



محقق حسین ناهل

-
- سیری در ادبیات سده ۱۳
 - پژوهش از حسین نایل
 - شماره نشرات انستیتوت (۹)
 - چاپ مطبعة دولتی
 - شماره چاپ دوهزار
 - به اهتمام سیماهنکار
 - کابل - ۱۳۶۵

یاد داشت

تدوین یکدوره جامع و کامل تاریخ ادبیات زبان دری در افغانستان
نمیتان که جوابگوی نیاز ادب‌پژوهان و راهیان به سوی این
مقصد باشد، کمال آرزوی فرهنگیان و وطن‌ماوازان میان،
بخشی از خواسته‌های دیپارتمنت زبان و ادب دری در مرکز زبان
و ادبیات اکادمی علوم ج.د.ا. دانسته میشود تا روزی این هدف
با یسته به فرجام آید و این آرزوی دیرینه به تحقق برسد و
دینی ازین جهت در برابر جامعه فرهنگی وطن ادا شود.

پژوهش در بخش‌های مختلف ادب سده‌های اخیر این منظور
را در بر دارد که زمینه‌ی برای نگارش و تدوین تاریخ نسبتاً جامع
ادبی فراهم آید.

مجموعه حاضر سیری به اجمال در تاریخ ادب دری سده
سیزدهم وطن ماست که حاصل پژوهش محقق حسین نایل‌کارمند
علمی این دیپارتمنت در ارتبای طبع و وظیفه رسمی ایشان در اکادمی
علوم ج.د.ا. میباشد.

این اثر در سه بخش تنظیم یافته و به این عناوین مشخص
میشود:

چشم اندازهای اجتماعی و ادبی افغانستان در سده سیزدهم
- نمادهایی از ادب سده سیزده.

- سرچشمه‌های ادبیات دری سده سیزده افغانستان.

در بخش نخست از وضع سده سیزدهم و اثرات آن در ادب
آن سده، به اجمال گفت و گوی به میان آمده و در بخش دوم
شاخص‌های ادبی این سده مورد بررسی و شناسایی قرار یافته
و در بخش سوم، سرچشمه‌های ادبیات سده سیزدهم که در آن
(سه صد و بیست) سخنسرا و سخنشناس و سخنساز و بیش از

(یکصد و بیست و پنج) سر چشمه و رجعتگاه به شمول دواو یمن چایی و خطی، تذکره ها و جنگها، یاد نامه ها و مجموعه ها، مقالات و گزارشها و جز اینها بازشناسی، معرفی و نشانی شده اند، رهنمود سودمندی برای جوینده گان و پویانان ادب کشور تواند بود.

بلافاصله ضرورت به یادآوریست که ادبیات سده سیزدهم و نوزدهم و بیستمی رونقی و فتور که بازتاب شرایط مسلط سیاسی - اجتماعی آن زمان است، با داشته نداشتن (سه صد و بیست) سیمای شناخته شده و شاید هم عده یی ناشناخته، نه چنان خواهد بود، که در مجموعه حاضر بگنجد و در فرصتی بدین کوتهی به فرجام آید و نام تاریخ ادبیات را بتوان برآن نهاد.

به انجام آوردن این کار، زمان بیشتر و کار بیشتر میخواهد و همکاری ادب پژوهان را بیشتر از آن.

با این وصف دفتر حاضر میتواند، سایه روشنی از وضع ادب در جامعه عهد (سیزده) را نشان بدهد و خطوط آن را تاحدی مشخص سازد. یعنی با مطالعه این اثر میسر خواهد بود که چگونه گوی ادبیات عهد سیزده را فراچشم داشت و درباره آن آگاهی های ضروری و نخستین را به دست آورد.

دیار تمنّت زبان و ادب دری ضمن ار جگزار ی به تلاش و پویش همکار گرامی محقق حسین نایل و تقدیم این اثر به پیشگاه فرهیخته گان زبان و ادب، امیدوار است که در پرتو انقلاب شکوهمند ثور و باتوجه و تلاش ادب پژوهان زمینه شناخت ادب سده سیزده و هم بدانسان ادب سده های پیشتر و بعدتر از آن و سرانجام شناخت ادبیات وطن ما در جریان تاریخ و سعت بیشتر کسب کند و بالنتیجه تاریخ جامع از ادبیات کشور به دست آید.

معاون سر محقق حسین فرمند

مسوول دیار تمنّت زبان و ادب دری

۱۳۶۵ ثور

درباره این اثر

توجه به تاریخ ادبیات و بحث در مسایل ادبی و سرگذشت شاعران و نویسندگان، اگرچه کار تازه‌ی بی‌شمار نمی‌آید، اما نوشتن تاریخ ادب و بررسی وضع ادبی و احوال سخنوران سده‌های مشخص و برشهای معین زمانی خاص را در سرزمین ماسابقه و پیشینه زیاد ندارد.

سده سیزدهم اسلامی در کشورما از لحاظ سیاسی و اجتماعی روزگاری پر آشوب و ازدیدگاه فرهنگ و ادب تا حدی نابسامان است و بازار سخن و سخنوری در آن مقطع زمانی با کساد و سستی روبرو. درین عهد شعر در آنکه زمانی مثل اعلای فصاحت و بلاغت بود گرچه معنأ و لفظاً تا اندازه‌ی سست و ناتوان گردید، با این وصف نمیتوان سراسر این دوره را از نظر ادبی به کلی تادیده به حساب گرفت و این حلقه از زنجیره ادبی را از حلقه‌های دیگر آن جدا کرد و بیفایده در شمار آورد.

ادبیات سده سیزدهم اسلامی در افغانستان با تمام ضعف‌ها و بی‌سامانی‌هایش در خور بررسی و پژوهش است تا سبب‌ها و انگیزه‌های رکود آن به درستی به روشنی آید و آنانیکه با وصف نا مساعد بودن شرایط برای روشنگر شدن نگه داشتن مشعل ادب در آن تلاش ورزیده‌اند به شناسایی آورد شوند و چگونگی وضع آن روزگار از لابلای اشعار و از ورا ی الفاظ گفته‌هایشان نموده آید.

یکی از عللی که متتبعان ماکتربه پژوهش در ادب این دور ه اشتغال ورزیده‌اند، عدم دسترسی به منابع و به خصوص منابع دست اول است و دشواری‌هایی که ازین کار در برابر پژوهشگر ایجاد میشود.

پژوهشگر و منتبع ادب این عهد باید به کتابخانه ها و گنجینه های دستنویس و اسناد آرشیفی و گزارش ها و یادداشت های رسمی و خصوصی و متون نادر دسترس داشته باشد و نیز روز ها و ماه ها در جست و جوی مواد مورد نظر بپردازد و نوشته هارایک به یک از نظر بگذراند و از اشخاص مطلع و باصلاحیت سخنهای بی بشنود و دشواری های ورق زدن و خواندن روزنامه ها و جراید مجلات و مجموعه ها را به دنبال مطالب مورد ضرورت بر خود هموار نماید که این امر به ساده گی برای کسی میسر نتواند بود .

علی رغم این نظر که سده سیزدهم از لحاظ شعر و ادب به کلی قابل توجه نیست ، افزون بر سه صدتن شاعر و نویسند ه در « سر چشمه های ادب دری » در این دور ه به شناخت آمده اند که دستاورد هایی دارند و به گنجینه زبان و ادب دری چیز هایی افزوده اند و در میان این بیش از سه صدتن سخنور و اهل ادب شاعران توانایی وجود دارند که به گفته نویسنده این اثر « نگذاشته اند در میان ادب شکوهمند سده های پیشین و ادب پس از سده سیزده فاصله تکان دهنده یی بوجود آید ، شماری ازین قافله سالاران شعر و ادب را با گفته ها و سروده های شان نویسند ه پر توان و نکته سنج و موشکاف حسین نایل درین مجموعه مورد شناسایی و ارزشیابی و بررسی قرار داده است .

در نوشتن تاریخ ادبیات باید تمام سخنوران از خورد تا بزرگ خواص صاحب دیوان باشند و خواه سرآینده ابیات معدود ، باید مورد شناسایی قرار داده شود تا هویت بیشتر به ادب عهد معین و مورد نظر بخشید ه شود و نویسنده این رساله بدانگونه که « در چشم انداز های اجتماعی و ادبی در سده سیزدهم » خاطر نشان گردانید ه اند به این امر توجه دارند که در جریان اوقات به اكمال و انجام آن خواهند پرداخت .

نویسنده سابقه دار مابقیو همه مشکلات و باعلاقه فراوان به تاریخ ادب دری و با پشتوانه وسیع فرهنگی و آگاهی از همه عرصه های این دوره احوال و آثار چندتن از سرایشگران برجسته این

عهد را مورد بررسی و پژوهش دقیق قرار داد و با ارا ثه نمونه هایی از زشمند و شایسته از سخنان دلنشین آنا ن مشام جان علاقه مندان شعر و ادب راتازه گی بخشید و گوشه هایی ناشناخته از ادب این سر زمین را در عهد مورد بحث نمایا ن و هویدا گردانیده است .

اوبه خاطر انجام این کار، دیوان های کیمیا ب ، نسخه های خطی نایاب و اسناد آر شیفی و گزارش ها را در اینجا و حتی در خارج از کشور مطالعه کرد و مورد استفاده قرار داد و است .

دید تازه و روش علمی و امروزی درین نوشته طر ف رعایت قرار یافته و منابع مورد استفا د ه دقیقاً در پایا ن هربخش نشان داده شده است .

نویسند ه با آنکه از همـه مراجع و نوشته های دیگر سود جسته اما به هیچوجه به آن معلومات بسند ه نکرده و خود به تحلیل و قضاوت همت گماشته بانکا ت تازه و دقایق و ظرایفی که دیگران از آن در گذشته اند خوانند ه را آشنا میسازد که این امر به نوشته اوارجحیت قابل وصفی میدهد .

چون بیشتر نتیجه گیری ها و ابراز نظر های نویسند ه براساس آثار و گفته های خود سخنورا ناست و بر هر ادعایی شاهی وسندی ارا ثه گردیده ، خواننده به سخنان او متیقن و مطمئن میشود و متوجه میگردد که با گفته های بی اساس روبرو نیست .

فی الواقع بررسی و تتبع امروزی باید بدینگونه مستند باشد و از قضاوت های مبالغه آمیز و احساساتی به دور ، زیرا در غیر آن نمیتواند مورد پذیرش نسل امروز و فردا واقع شود .

خو شبختا نه درین اثر اضافیه گویی ها و ناصواب اندیشیمهای پای نیافته اند و استدلال و اعتدال پیوسته مدنظر نویسند ه بوده و از آن دور نگشته است . موضوع این اثر یعنی بررسی شعر و ادب سده سیزده و شانسی سخنوران و نویسند ه گان این عهد که همواره کمبود آن محسوس بود از نیاز های جدی در عرصه ادب بشمار میرود زیرا هم نسل موجود بدان دلچسپی دارند و هم برای آینده گان میراثی است در خور ستایش ، و چون نویسند ه خود فردی آگاه از وضع

جا معه و درد ها و شادی های مردم است مسایل اجتماعی را در بررسی خود به هیچ وجه از یاد نمیبرد و در بر جسته ساختن مسایل انسانی و اجتماعی بیشتر چشم دوخته است که در پهلوی فواید دیگری که از آن متصور است و تاحدی بدانها اشاره رفت، دلبسته گان ادب داری را آگاهی میدهد و یاری میرساند.

آرزوی من این است که محترم نایل سالهای دیگر نیز به جستجو و بررسی این بخش مشخص از ادب سر زمین ما بپردازد و کارهایی را که خارج پروژه خود مربوط به این دوره کرده است نیز در فرصتی مساعد با آن یکجاسازد و در نتیجه اثری را که حیثیت تاریخ ادب این عهد را داشته باشد عرضه بدارد.

من این اثر را که دانشمند محترم نایل باتلاش پیگیر و استفاذه از منابع متعدد دست اول و نسخه های خطی نایاب در داخل و خارج و اسناد دیگر با جستجو و جو صرف وقت بسیار تهیه و نوشته کرده است و از دقت نظر و اصالت رای او درین موضوع نماینده گوی میکند یک اثر سودمند میدانم و چایپ آنرا لازم می شمارم زیرا بررسی اینگونه مسایل از لحاظ دستیابی به منابع و مدارک و مطالعه نسخه های متعدد و اوین و مراجع دیگر و تطبیق و مقابله آنها و استنباط مسایل موجه از آنها، وقت زیاد را ایجاب میکند و در فرصت های اندک نتیجه بیشتر ازین به دست نمی آید.

سر محقق دوکتور جاوید

۳۱ خوت ۶۴

ad

پیش بیان

بدانگونه که در «چشم اندازهای اجتماعی وادبی افغانستان در سده سیزدهم» که مقدمه نسبتاً گسترده‌تری بوضع ادبی سده سیزدهم و وطن ماست، وضاحت داده شده، با اینکه وضع شعر وادب در آن هنگام نظر به شرایط مسلط سیاسی-اجتماعی کشور، نظام‌ومانی نداشته و رضایت بخش نبود، است، مع‌الوصف بیش از سه صد گوینده و نویسندۀ وادب در آن محدودۀ زمانی، در ساحات جغرافیایی این مرز و بوم، زندگی به سر می‌برده‌اند.

اگر فرصت یاری نماید و کسی به جست و جوی بیشتر در این زمینه برخیزد، بدون شک بانام و آثار شماری دیگر از سخن‌گستران وادیان سده سیزدهم نیز آشنا می‌گردد و میسر خواهد شد که تا کنون گمنام و ناشناس مانده‌اند و مازاحوال و افکارشان وسیعاً ناآگاهیم.

در میان این افزون بر سه صد تن اهل ادب، عده‌ای را می‌توان بیاد آورد که مشعل شعر وادب را در عهد خود فروزان نگه داشته و فرهنگ این سرزمین را به شایستگی پاسداری کرده‌اند و نیز همین‌ها بوده‌اند که نگذاشته‌اند در میان ادب شکوهمند سده‌های پیشین وادب پس از سده سیزدهم فاصله تکان‌دهنده‌ای به وجود آید، هر چند گروهی براین فاصله صحه می‌گذارند و قایل بر موجودیت آن‌اند. اما باید انصاف داد که اینان با عرضۀ آثار بالنسبه رنگین و بهامند، فاصله یا خلای به وجود آمده را تاحدی غیر محسوس گردانیده‌اند.

درین پژوهش بدانسان که به نام سیری در ادبیات سده سیزدهم یاد شده درباره چند تن از پیشگامان و سرافرازان شعرو ادب این عهد که مشعلداران فرهنگ و سخن درین برش زمانی در وطن‌ما، به شمار می‌آیند و بررسی‌گفته‌های آنان به گفت و گو می‌نشینیم.

ذکر از پیشگامان ادب در ی به هیچ روی بدان معنی نیست که آن دسته از سخن پروران و ایجادگرانی که آثارشان کمتر است و یا در دسترس مان نیست و شهرت زیاد ندارند، باید از نظر انداخته شوند. برعکس، آرزو و هدف چنان است که هیچ یک از سخن پردازان و گام نهادگان در راه ادب، هرچند شهرتی و نامی نداشته باشد و اثرش از نظر کمیت توجیهی راجلب نکرده باشد، باید ناشناخته نماند و از بی آوازه گی بدرآید و کارش مورد ارزیابی و بررسی واقع شود و نکات سودمند و به درد خوردنی آن نمودار آید و آنگاه پدید آورنده آن جای خود را در تاریخ ادب روزگار خود احراز نماید.

این ایجادگران نظم و نشر، هر چند پدید آورنده گان آثار بیشتر نباشند مع الوصف نماینده گان فرهنگ روزگار خود هستند و آثارشان به هرپیمانه و کیفیتی که باشد، بیگمان تاحد قابل اعتنایی بیانگر حالت های مسلط در زمان خودشان خواهند بود و پیامهایی از آن روز گاران برای مادر بر خواهند داشت. ضروری مینماید که برای دریا فت و شناسایی تمامت جوانب شعروادب یک محدودۀ معین زمانی مثلاً یک سده، همه متون مربوط و مخطوطات و جنگها و بیا ضها و یادداشت های رسمی و شخصی و آرشیفی و روایات شفاهی از نظر گذرانده شوند و شنیده آیند و مورد جست و جو قرار گیرند.

نگارنده بدین باور است که در همان گفته ها و نوشته های معدود که هیچگاه توجیهی معطوف نشده است نکته ها و رازهایی نهفته خواهند بود که ما را از درك آنها لذتی سرشار و فایده تی فراوان دست دهد.

شاید در بیتی از گوینده یی که هرگز نا مش را نشنیده ایم به مطلبی دست یابیم که نتوان آنرا در هیچ جای دیگر و حتی در کلام سخنوری معروف به سراغ گرفت.

در ابیات معدود سخنساز گمنام دیگر که تاکنون هیچکس آنرا در نظر نیاورد ه گفتنی هایی و جود خواهند داشت که لحظه ناشناخته یی از آن برو شنی خواهد آمد.

سخن شاعر پیام عصر او به زمانه ها و نسل های بعد از وست.
درین گونه پیام مامکن است به پدیده ها و پیشا مد ها و واقعیت
های زود گذری اشاره رفته باشد که دیگر آن از درك آن غفلت
نموده باشند و تنها چشم تیز بین و طبع حساس شاعر آن را دریافته
باشد .

درین نوشته که به نام سیری در ادبیات سده سیزدهم یاد شده ،
از کسانی بحث به میان می آید که از ایجاد گران خوب عهد خودند و
آثار قابل اعتنایی از آنان برجای مانده و خوشبختانه از گزند باد و
باران و حوادث روزگار آسیبی ندیده و معروض خطر واقع نشده
اند و ما امروز ده ها و صد ها نکته نگفته و نشنیده را از خلال
آنها به دست می آوریم و به آگاهی خود می افزاییم .

بدانسان که به ذکر آورده شد در لابه لای آفریده ها و نوشته های
این سخن آفرینان با اندك توجه و دقت میتوان به نکته های سخت
ارزنده یی دستیافت که در آنها احساس های در نیمه راه مانده
و لحظه های گریزنده ، از زوایا رهایی یافته اند و پیام های یی در
رابطه به وضع جا معه آن روزگار و نماد هایی از شادی و غم .

امید است که دوستداران شعروادب در وطن ما ، بتوانند به
یاری یکدیگر پرده های ابهام را از چهره ادب سده سیزدهم و سده
های قبل و بعد از آن ، یکسو نمایند و با روشن گردانیدن زوایه های
ناشناخته و چشم انداز های غیر مشهود در عرصه ادبیات و به
شناخت آوردن سیما های از یادرفته زمینه نگارش تاریخ ادب این
سده و سده های نزدیک به آنرا مهیا و مساعد گردانند .

محقق حسین نایل

ba

چشم اندازهای اجتماعی
و ادبی افغانستان در سده
سیزدهم

سر خط‌های گفتار

- نمودی از پس‌منظر موضوع

- وضع ادب در سالهای نیمه

نخست سده سیزده

- فرصت‌های بهتر در وضع

فرهنگ و ادب

- اشعار و توضیحات

صفحه ده

صفحه سیزده

صفحه بیست و یک

صفحه بیست و چهار

نمودی از پس منظر موضوع

سده سیزدهم هجری قمری (۱۷۸۶-۱۸۸۳ میلادی، ۱۱۶۵-۱۲۶۲ شمسی)، از روزگارانی پر آشوب و بی سامان تاریخ کشور ما دانسته میشود. در میان دوانجام این سده یعنی در درازای سالهای (۱۲۰۱-۱۳۰۰) سر زمین ادب خیز و هنر پرور ما به عرصه تاخت و تاز و میدانگاه کشمکش دایان تاج و تخت و جنگ طلبان بی توجه به فرهنگ مبدل گردیده بود.

دو سلسله از دودمانهای مسلط بر سر نوشت مردم، در تمام این مدت جز به خون کشیدن یکدیگر و به ویرانی آوردن مدنیت دیرینه و بیاد دادن داشته های مردم، کار دیگری نکردند و گامی در جهت مصالح و ظن از لحاظ عمران و فرهنگ و آسایش مردم برداشتند.

درین بر شگاه زمانی بازار پر جوش و خروش ادب به سختی از رونق افتاده بود و دیگر کاروان حله های تنیده زدل و بافته ازجان درین بازار، بار نمی افکند.

پژوهشگران مسایل ادبی رادر زمینه فرو پاشی نظام ادبی این روزگار، گفته ها و سخن ها زیاد است که در اینجا یاد آوری از آن همه گفته ها و سخن ها میسر نیست. اما به منظور آشنا یی بیشتر با وضع اجتماعی و ادبی عهد میتوان به نبذی از آن یاد کردها استناد نمود:

«... پس حالت ادبی افغانستان چه نظم و چه نثر درین دوره فترت ادبی مثل صنعت خطاطی و تذهب و نقاشی رو به ضعف و سقوط میرفت. غزلها به تقلید متاخرین اکثر بسیار سست و مبتذل و قصاید کمپایه و کم مایه سروده می شد. نثرها اغلبا یکنواخت و تقلیدی و فاقد متانت و ساده گی قدیم و عاری از صنایع بدیعی

و تکلفات دورۀ متوسطین بود ساده نویسی فصیح متأخرین و دورۀ جدید رانیز نیافته بود...» (۱)

«...فر هنگ زاد بو ما که در گذشته پر بار بود و شکو فاء، به روز گار سلاله های عقیم و بسته به زنجیرۀ تاج و تخت از شکو فاه و شکو فایی باز مانده و دوصدسال یا چیزی بیشتر از آن نه شکوفایی بود و نه گلی، هر چه بود هول بود و فترت و پوسیده گی...» (۲)

با وصف آنچه گفته آمد اگر کسی پیرامون ادبیات سده سیزدهم به پژوهش و بررسی بنشیند و جست و جوی همه جانبه یی را به فرجام بیاورد، بیگمان به تمامت یا بخش مورد اعتنائی از آثار آفریده شده در آن دوره، خواه نظم و خواه نثر که حد اکثر در شکل

غیر مطبوع و نسخه های یگانۀ وجود دارند روبرو خواهد شد. بلی، در سده سیزدهم با همه آشفته حالی و فرو ریختگی نظام اجتماعی و بی تفاوتی اختیار مندان جامعه، به مسالۀ فرهنگ و ادب، کسانی وجود داشتند که راجع به این امر سترگ می اندیشیدند و از هر امکان و مجالی برای آفرینش آثار ادبی، سود می گرفتند و نگهداری میراث گرانبهای گذشته گان را فریضه خود میدانستند.

بایک بررسی ابتدائی میتوان ملتفت شد که در امتداد سده (سیزده) بیش از (سه صد) تن انسان بنشینند و با فضیلت زنده گی بسر می برده اند که همه دارای قریحت و طبیعت و اهل سخن و ادب بوده و آثار ی از خود برجای نهاده اند.

البته میتوان فوراً یاد آور شد که نسبت نابسمانی و ضعیف اجتماعی و عدم شرایط لازم برای رشد و پرورش اهل فضل و ادب، آثار بیشتر این افراد از توانایی بیان و هنر زبانی بهره چندانی ندارند، اما در هر کدام چیز هایی هست که ادبیات ما را غنا می بخشد و در بررسی ادب این عصر، نمیتوان آنها را نادیده انگاشت.

ازین سخنسرا یا ن آثار زیادی برجای نمانده و مقدار ی از آنها که مورد اعتنائی تواند بود، بر اثر حوادث متوالی و دردناک سده سیزدهم، از میان رفته و نابود شده اند و بخشی دیگر از آن،

شاید به صورت شخصی در تصرف کسان و در میان صند وق هاو پنهان گاه ها ، محفوظ باشد که به شناخت آوردن آنها نیز به ساده گی میسر و مقدور بوده نتواند و بیگمان به علت این از میان روی و نابودی آثار ، هویت و نشان شماری از بدید آورنده گان آنها نیز در حجاب نیستی پوشیده مانده است و آنچه امروز از آن همه گفته هاو نوشته ها درد سترس است بخشی و برشی از یک میراث عظیم و پر بهاست .

در میان آنانی که تمامت یا بیشتر آثارشان از گزند رویداد های نیستی آوردن امان مانده است ، چهره های درخشان و نام های ماندگاری هم دیده میشوند که نام و کارشان ادب زمان را رنگینی می دهد و آبرو می بخشد .

از شایستگی بدور نمی نماید که این چهره هاو نامها به حیث نمایانگر آن سزاوار ادب درسی در سده سیزدهم به شمار آورده شوند: میرزا محمد نبی دبیر متخلص به واصل ، میر مجتبا الفت ، محمد محسن دبیر ، ادیب پشاور ی ، چنید الله حاذق ، عبدالواحد صدر صریر ، لعل محمد عاجز ، محمد نبی احقر ، حبیب الله آخند زاده یا محقق قند هاری ، مهردل مشرقی ، عبدالواسع طبیب ، ولی طواف کابلی ، گل محمد افغان ، میر هوتک افغان ، حمید کشمیری ، کلب علی شرر جغتویی ، غلام محمد طرزی ، میر ظهور الدین ظهور انصاری ، و امثال اینها .

شماری از دست اندر کاران مسایل ادبی و تاریخ ادبیات ، بر این نظر اند که آن عده از سخن سرايان و گوینده گان ، که گفته های شان از استحکام و هنر زبانی بیشتر بهره مند ی ندارد و کمیت سروده های شان تو جیهی را بر نمی انگیزد ، نیازی نخواهد بود که در تاریخ ادب عهد خود و مباحث ادبی ، جای داشته باشند و مورد شناسایی قرار بگیرند .

بر اساس همین نظر و اعتقاد در تاریخهای ادبیات نیز که تاکنون به نگارش در آمده اند ، شمار زیادی از سخن پردازان که آثار کمتری از آنان در دست است و شهرت لازم را ندارند ، راهی و جای نیافته اند . اما تذکره نگاران غالباً بدین اعتقاد پابندی نشان نداده

هرگویند می را که سراغ گرفته اند باو صف بی شهر تی و کمی
وسستی گفتارشان در کتاب های خود شامل گردانیده اند .

اصولا همه کسانیکه گام هایی در راه ایجاد آثار ادبی برداشته اند،
اگر چه آفریده های شان از نظرداد ب پڑو هان قابل اعتنا دانسته
نشود ، به سبب اینکه از ادب و فرهنگ روزگار معین و شرایط
مشخص نماینده گی میکنند و اندک پیا مهایی از دوره خود را به زمانه
های بعد و بعدتر بازتاب میدهند و درین پیام ها سایه روشن هایی
از حقایق و لحظه های زود گذر به مشاهده می آیند ، نباید از یادو
شناخت آنان اعراض بود .

به تاریخ هجده - بیست و یک اپریل سال ۱۹۸۳ در انستیتو
خاورشناسی فرهنگستان علوم اتحاد جماهیر شوروی در شهر
مسکو سمپوزیمی در موضوع تدوین و تهیه « دایرةالمعارف
ادبیات فارسی » به همکاری موسسه یونسکو برگزار گردیده بود
درین سمپوزیم مطالب سودمند ی پیرامون ادبیات دری و تدوین
یک دایرةالمعارف جامع از سخن سرایان این زبان بدون توجه به
چگونگی شخصیت شاعر و ارزش آثار آنان و تهیه و شناسایی تمامت
مدارک و اسناد در این زمینه به بیان آورده شد .

دربانیة اصلی سمپوزیم ، سخنان در خور توجهی در چگونگی
شناخت شاعران و آثار آنان وجود دارد که با این نوشته ارتباط
زیاد بهم میرساند و بنابراین قسمت هایی از آن در اینجا به
نقل گرفته میشود :

«... اشتباه نسبتا متداولی وجود دارد و آن این است که بجای
بررسی تمام روند ادبی در مقطع تاریخی ، فقط خلایق بر جسته
ترین نمایندگان ادبیات که از آنها به عنوان سرآمد اقرا ن یاد می
شود ، مورد تحقیق و بررسی قرار میگیرد . در نتیجه چنین برخوردی
تصور اشتباه آمیزی دربارۀ یکنوع ، رشد منظم و جهش
آسای ادبیات بوجود می آید و حال آنکه ادبیات شامل روند بلانقطاع
و پیگیری است که خلایق تمام آفرینندگان آنرا دربر میگیرد . در
آثار نوابغ ، ایده ها ، اندیشه ها ، ژانرها ، فورمها و ابزار توصیف

به خودی خود بوجود نمی آید بلکه از طریق بهره برداری از دست آورد های شاعران متقدم و باحراز برتری نسبت به آنها تحصیل میگردند .

بدین جهت به عقیده ما، آن عده کثیر شاعران و نویسندگان کم شهرت و گاهی تقریباً نامعلوم را که آثار شکوهمند هر يك از ادبیات ملی روی استخوان های آنها به وجود آمده است ، نباید به طاق نسیان سپرد . نه فقط به خاطر عدل و داد تاریخی، بلکه مقدم بر همه به خاطر بررسی واقعا علمی و همه جانبه این مسأله به عنوان سیستمی يك پارچه که اجزای آن دارای روابط بغرنجی با تاثیر پذیری و خلاقیت و نوآوری میباشند، نباید این مسأله را از نظر بدور داشت . « (۳)

وضع ادب در سالهای

نیمه نخست سده (۱۳)

آغازین روزهای سده سیزدهم هجری قمری در وطن ما، با پسین سالهای حکمداری تیمور شاه درانی همراه بود. تیمور که به سال ۱۲۰۷ قمری ترک زنده گئی گفت، فرجامین زمانه های توانمندی خود را در هفت ساله نخست سده سیزدهم نسبت به سالهای پیشین به آرامی و بی جنبه ل میگذرانید.

دلیل آرامش نسبی و کم سر و صدایی سالهای اخیر حکمرانی تیمور، تلاشهای زیاد و بی گذشت پدش بود برای از میان بردن قیامها و بی نظمی ها و از سر راه برداشتن سرکشان و افراشته گردنان و نیز کوشش خود او در آغاز زمانه داری خود در جهت سرکوبی کامل مخالفین و مدعیان تا چو تخت. با فرو کشی حوادث سیاسی و اجتماعی و پیدایی آرامش نسبی در کشور، توده های مردم در اینجا و آنجا مختصر مجالی بدست آوردند تا برای ادامه زنده گئی به حرکت درآیند و به حرفه ها و مشاغل مورد نیاز خود رو آورند.

در همین حال و مجال بود که شماری از اهل فضل و سخن را اندک فرصتی میسر آمد تا از پنهانگاه های خود که از بد حادثه پناه بسته بودند، بدر آیند و چیزهای بگویند و بشنوند و بنویسند.

تیمور که خود نیز صاحب قریحت شعر و ذوق ادبی بود با استفاده از این حالت تنی چند از سخن گستران و بینشمنان را به دور خود گرد آورد و بازار شعر و ادب را قدری از کمرختی و یخزدگی بیرون گردانید.

چون کارهای ادبی تیمور در هفت ساله اخیر زندگیش که فرصتی در دست داشت، صورت پذیرفته است بدین اساس او در گروه شاعران و سخن پردازان اولیه سده سیزدهم بحساب آورده میشود. نشست ها و هم صحبتی های تیمور با بعضی از سخنگویان و

منشیان و تاریخ نگاران و صوفیان و هنرمندان ، باعث فیض یابی بیشتر او گردید و از آنان درس دانش و ادب گرفت و به پختگی رسید . (۴)

البته نمیتوان با اطمینان بیشتر ، خاطر نشان ساخت ، که تمام آشفته حالی های روز گاران گذشته درین هنگام از میان رفته و ناپسا مانی های ناشی از کشمکش های پیشین ، سامانی یافته بود ، بلکه باید به خاطر داشت که تیمور گاه بگاه مجبور میشد پاره بی از اوقات خود را به حل و فصل امور کشوری و منازعات گروه هایی از مردم و اطفا ی ناپره های اختلاف بمصرف برساند .

این بدان معنا است که اثرات این حالات نا مساعد در فرهنگ وادب هنوز تا حد چشمگیری باقی بود و اوضاع نوسانی فرهنگ و ادب هنوز سامان و ثباتی درخور نیافته بود .

در هر حال ، مصاحبت ها و مشاعر ت های تیمور با دانشوران و سخن پرو ران ، زمینه هایی بود برای شکل یابی و انسجام ادبیات قرن سیزده و یازدهم و یا پیریزی مجدد ادبیات به خاموشی گراییده آنروز گار .

بدین ترتیب سخنو ران و سخن پردازان و نویسندگان و اندیشمندان عزالت گزین و گوشه نشین يكيك و آهسته آهسته به عرصه ادب ظاهر شدند و جبهه ادبی زمان خود را پایه گذاری کردند .

گویند در آن هنگام انجمنی از شعرا و دانش پژوهان تشکیل یافته بود که در آن شعر میخواندند و غزلهای یکدیگر را به دنبال روی میگرفتند و سروده های بیدل را تحلیل و تفسیر و پیروی می نمودند .

نکته پردازانی که در آن برشگاه زمانی با آثار بیدل آشنایی یافته بودند و به خوانش ، استقبال و تخمیس آن دلچسپی نشان می دادند ، لعل محمد عا جز ، میرزا علی عسکر و صفی ، میر هوتک افغان ، میرزا قلندر ، مولوی جابز و شماری دیگر بودند . (۵)

اینان که یاد شدند از سخنوران گرد آمده در پیرامون دستگا ه قدرت و نزدیک به مقامات بودند و غیر از اینان سخن آوران زیاد

دیگر نیز وجود داشتند که دور از دربار و در گوشه ها و کناره های مختلف مملکت و حتا بیرون از مرزهای کشور، در آسیای میانه، هند و ایران آثار بیدل را بادلگر می میخواندند و باتوجه به آن به سخنگوی می نشستند که یاد همه آنها در اینجا مقصور نیست و بحث را به درازا میکشاند.

گفته شد که حتا در ماورای مرزهای کشور، گوینده گان همدیار مابه گفته های بیدل با استحسان و دلگرمی می نگریستند. این بدان معناست که در سده سیزده و نیز سالهای فراوان پیش از آن عهد که دوره فترت و انحطاط ادبی در این سرزمین جاری و ساری بود، تعداد شایان تا ملی از این روشن نگران مابه ماوراءالنهر و هند و فارس مهاجرت کردند و با این مهاجرت ها و دوری گزینی ها از دیار، بخارا، سمرقند، دهلی و اصفهان مرکزیت ادب و فرهنگ را کسب کردند و کابل، بلخ، غزنی و هرات تا حدی و موقتا از نظر ادب و فرهنگ بی آوازه شدند.

در هر حال یکی از خصوصیت های سده سیزده و ماقبل آن از نظر ادب، روایی و نفوذ بیشتر آثار بیدل در دیار ماست و گرایش به تحلیل و تفسیر اشعار را و استفاده از مفاهیم و قالب های بکار گرفته او و در نتیجه اثرگذار ی سبک هند در شعرا افغانستان.

بعضی از ادیبان و فاضلان همنشین و هم صحبت تیمورو بعد از وی، بکارهای قابل توجه مملکتی هم موظف میگرددند و بدینسان آنها اضافه بر مشغله های علمی وادبی، کاردار دولت نیز بشمار می آمدند، اما عده یی ازین فاضلان در گوشه های عزلت بسر می بردند.

از دانشوران آن هنگام دارای سمت های دولتی بودند، میتوان نام های الله و یردی حیرت و محمد رضا بر ناپادی و میر هوتک افغان را بگویند مثال بیاد آورد. (۶)

این نکته رانیز نباید از خاطر بدور داشت که بیشتر نکته سنجان زمان تیمور، مدت کوتاهی از حیات خود را در عهد

اوبسر آورد ه و بخش ز یا د تر آنرا در روز گاران پسین ، یعنی در میانه سده سیزدهم به پایان رسانده اند . در این نوشته نیز بیشتر از همینگو نه کسان سخن بمیان می آید .

در دوران زمان شاه که از (۱۲۰۷) تا (۱۲۱۶) قمری دوام یافت ، وضع فرهنگ وادبهما نند با دیگر مسایل اجتماعی رونق و جلوه یی نداشت و آن روشنی ضعیفی که در پایان روزگار پدرش ، عرض و جود کرده بود و به خاموشی نهاد اهل فضل وادب مجددا گوشه نشین و زاویه گزین و یا متواری گردیدند ، جز تنی چند که با دربار روابط نزدیکی داشتند و شرایط برای شان مساعد بود .

انحطاط و بی روشنی دو باره علم وادب درین هنگام زاده و دعت بود ، یکی اینکه زمان شاه خود به شعر وادب علاقه مند نبود و بدان توجهی نشان نمیداد و دیگر اینکه فرزندان متعدد تیمور ، بر سر جانشینی و تصاحب مسند سلطنت پیوسته در کشمکش و مجادله بودند و او آن مجال را نداشت تا به وضع شعر وادب یا بهبود وضع اجتماعی و رفاه مردم بپردازد . اما گفته میشود که فرزند او بنام عبدالرزاق دری به شعر وادب علاقه زیاد داشته و خود نیز شعر میگفته است . (۷)

گزارشها می رسانند که شماری از اهل فضل وادب که در زمان تیمور ، باز مانده نزدیکی نداشتند و با برادرانش از جمله محمود روابطی داشته اند ، هنگام بقدرت رسیدن او از ترس جان پنهان شدند و یافزار کردند . (۸)

از جمله کسانی که از ترس جان ، اقامت در حوزه اقتدار زمان شاه را برای خود مشکل دانست و به ایران رفت رضا قلی نوایی متخلص به هما شاعر و نویسنده و منشی چیره دست وقت بود . او نسبت دانش و فضیلتی که داشت در ایران مورد توجه واقع شد و به مقامات بلندی رسید و در سالهای پس از فوت زمان شاه دوباره به هرات آمد . (۹)

این پیشامد هارا میتوان دلیلی استوار بر نا استواری حالت ، فرهنگ وادب در روزگار زمان شاه به حساب گرفت .

شاه محمود مهمترین رقیب زمان شاه در مساله تصرف تاج و تخت بود و طرفداران او پیوسته موجبات تشویش و ناآرامی زمان-شاه را فراهم می آوردند .

باری عده یی از ناموافقان قدرت زمان شاه در خفا تلاش و رزیدند تا زمینه سقوط او را به نفع محمود مساعد گردانند و در میان آنان کسانی چون پاینده خان بن حاجی جمال ، نور محمد بابری ملقب به امین الملك ، امیر اصلا ن جوانشیر ، غلام محمد درویش و جز اینان شامل بودند که با افشای موضوع اکثر شان دستگیر گردیدند و تنی چند نیز به قتل رسانیده شدند . (۱۰) و سرانجام محمود او را از تخت بزیر کشید و چشمانش را نابینا ساخت و بجایش نشست (۱۱) .

با این حالت دوره ده ساله زمامداری زمان شاه از بی ثمر ترین دوره های فرهنگی کشور دانسته میشود ، در حالیکه وضع اجتماعی از لحاظ آبادی ملک و آرامی و آسایش مردم و مساله تجارت و آب و نان و دیگر مسایل حیاتی نیز از وضع فرهنگی ، درین وقت بهتر نبود .

محمود دونو بت در بدست آوری سلطنت توفیق بدست آورد . بار اول در ۱۲۱۶ که تا ۱۲۱۸ دوم نمود و درین سال شاه شجاع او را از قدرت بر انداخت و بار دوم از ۱۲۲۲ که تا ۱۲۴۴ ادامه یافت و در همین سال یابه قو لسی در ۱۲۴۵ قمری در شهر هرات پدرود زندگی گفت . باید دانست که محمود در نوبت دوم تا سال ۱۲۳۴ زمام قدرت را در اختیار داشت و پس ازین سال تا ۱۲۴۴ که مدت ده سال میشود اسم پادشاه بود ولی حکومتش هیچ گونه استحکام و ثباتی نداشت و مدعیان تاج و تخت چنان حالتی را بوجود آورده بودند که کمترین آرامش و رفاهی در حیات مردم دیده نمی شد .

بعد از فوت محمود نیز ثبات و سامان چندانی در کشور وجود نداشت و جنگهای خونین میان قدرت طلبان در جریان بود تا اینکه در سال ۱۲۴۵ دوست محمد خان سلسله سدو زایی را انقطاع بخشید (۱۲) .

شاه شجاع بسال ۱۲۵۵، بر دوست محمد خان فایق آمد و بار دیگر سلطنت سدوزایی را مستقر گردانید، اما این بار دوران امارت او بسیا ر پر آشوب و در عین حال کوتاه بود و بسال ۱۲۵۸ توسط یکی از مخالفین بوضع نا مطلوبی به قتل رسید.

غلام محمد درویش شاعر آن عهد در حدوث این قضیه قطعه یی سروده که بیت آخر آن که ماده تاریخ نیز میباشد چنین است:

هاتفم گفت آه و ناله برار شمع دولت به صبحدم گل شد (۱۳)
 قیمت حروف مصرع دوم به حساب ابجد (۱۳۵۰) میشود و هر گاه قیمت «آه و ناله» که (۹۲) است از آن منفی شود (۱۲۵۸) باقی میماند. کلمه مرکب «گل شد» به معنی «خاموش شد» بکار برده شده که در اصطلاح عامیانه مورد استعمال دارد، چنانکه گویند «چراغ را گل کن»، «آتش گل شد» و «بین که شمع گل نشود» و غیره.

شاه شجاع خود شاعر بود و در پهلوی کارهای مملکتی گاه بگاه به امر شعر نیز دست می یازید. دیوان او باری بسال ۱۳۲۷ قمری در (۳۴۴) صفحه در لاهور به چاپ رسید که حدود (۵۰۰) بیت دارد و نسخه های خطی آن نیز در آرشیف ملی کابل و گنجینه دستنویسهای شهر دوشنبه و دیگر جاها دستیاب میشود. شعر شاه شجاع در سطح پایین قرار دارد و از خیال و تصویر و دیگر نواکت های شعری خالیست مانند اشعار بسیاری از گوینده گان دیگر این عهد. گوینده دیگری که به عین نام دیوانی دارد، شاه شجاع فرزند مبارز الدین از خاندان مظفر است که به عربی نیز اشعار و در دست است.

دیوان این شاعر به وسیله سعد الدین انسی گردآوری شده و در بمبئی به چاپ رسیده است. (۱۴) نسخه یی از دیوان شاه شجاع سدوزایی که در ربیع الاول ۱۲۴۱ هجری (اکتوبر ۱۸۲۵ میلادی) در ناحیه لودیان در (۲۷۷) ورق به خط نستعلیق خوش به استنساخ درآمده و توسط خود او به لغت بینت هدیه گردیده در برتش موزیم محفوظ است (۱۵). این نسخه و نسخه دیگری که آن نیز

به سال ۱۲۴۱ هجری باز نویسی شده (۱۶)، از نسخه های موثق و معتبر دیوان شاه شجاع سدوزایی به شمار می آیند.

برای شناخت و تفکیک اشعار این دوشاعر همان م که آثار هر دو نیز در هند به چاپ رفته و احتمالا گفته های یکی در دیگری تداخل یافته اند، پژوهشی لازم است که با مقابله نسخه های محفوظ یاد شده و نسخه های به طبع در آمده باید صورت پذیرد.

شاه شجاع اضافه بر شعر، به نوشتن نثر نیز دست می زده است. بدانسان که از «کتب واقعات شاه شجاع» بدست می آید دفتر های اول و دوم از سه دفتر این کتاب به قلم خود او به تحریر در آمده است.

کتاب واقعات شاه شجاع بار اول به سال ۱۲۷۸ قمری به اهتمام سید اصغر حسین در چاپخانه «مجمع البحرین» لودیانه و بار دیگر به سال ۱۳۳۳ شمسی از روی نسخه قلمی موزه کابل باتوجه به نسخه چاپ نخست، با مقدمه احمد علی کهزاد در کابل به چاپ رسیده است.

دفتر سوم واقعات شاه شجاع را محمد حسین هراتی نوشته که از صاحب قلم و واقعه نگاران آن عهد بشمار میرود.

شاه شجاع یکی از چهره های نامطلب در سیاست وطن است. در باره ضعف سیاست و بی ارادگی و اتکالی بیحد او به بیگانه گان، مطالب فراوانی نوشته و چاپ شده است که در اینجا نسبت عدم ارتباط موضوع سخن گفتن در آن زمینه لازم دیده نمیشود و تنها به نقل کوتاهی گفته یی از يك دانشمند معاصر اکتفا به عمل می آید.

«دوره سلطنت دو دفعه یی محمود و شجاع، دوره فتور تاریخ معاصر افغانستان است که در طی آن سدوزایی هادر کابل و هرات در دو کانون سلطنتی متفرق میشوند... ملت در اثر جنگهای دایمی و رقابت های شخصی و خاندانی شهزاده گان و سرداران طرفین خسته میشود. اجنبیان استفاد و مداخله میکنند و در نتیجه کشور ازین همه تفرقه های ذات البینی خسارهای جبران ناپذیر میکشد.

شجاع پسر تیمور و برادر عینی زمانشاه ، بار اول در ۱۲۱۹ هجری قمری به جای محمود بر تخت می نشیند و هفت سال سلطنت میکند ، بار دوم بعد از بیست و نه سال انتظار و آرزو و در سال ۱۲۵۵ هجری قمری به کمک انگلیس ، عوض امیر دوست محمد خان در بالاحصار تکیه بر اورنگ پادشاهی میزند و تا (۱۲۵۸) سه سال حکمروایی میکند ... » (۱۷)

صرف نظر از التفات بیشتر به نثر کتاب واقعات شاه شجاع که مجال آن میسر نیست بررسی از یک نبشته اثر مند در آن باره به نقل گرفته میشود .

«نثر واقعات شاه شجاع به مقایسه نثر کتاب نوای معارک در برخی موارد ، نسبتاً ساده تر است . مقدمه چینی های بیموردی که در آن کتاب وجود داشت ، در واقعات ... دیده نمیشود . نویسنده از همان آغاز و قوع هر رویداد ، یگراست به شرح و گزارش آن می پردازد با جمله کشایند ه موضوع از گو نه » شرح این مقدمه چنان است که ... « اصل حادثه را گزارش میدهد و لی در کار برد افعال ، به ویژه پی پی آوردن چندین فعل وصفی ، سستی ها و نادرستی ها دارد که کمتر از سستی ها و نادرستی های نوای معارک نیست . عبارات ها ، ترکیب ها و کلمه های عربی نیز به فراوانی و به شیوه نثر نوای معارک سرتا سر کتاب رافرا گرفته است و گاهی کار برد بیش از اندازه کلمه های نامانوس و مترادفات زاید زبان عربی در بخش های توصیفی رویداد باعث نامنظمی های نگارش در کلیت متن کتاب گردیده است و بدینسان نثر کتاب واقعات شاه شجاع در تمامت نثر یسست

خشک ، بیروح و عاری از زیبایی های نگارشی زبان دری . » (۱۸)

نویسند ه هم عهد دیگر شاه شجاع که سالیانی چند بعد از او نیز زنده گی کرد ، عطا محمد عطایی مولف کتاب نوای معارک یا تازه نوای معارک میباشد . او که مدتی باشاه شجاع بود و چند گاهی در کابل و قندهار و هرات و شکارپور بسر برد ، اکثر رویداد های زمان خود را که غالباً چشم دید خود او است و روابط دو سوی سرحد را به

تحریر در آورد پاره یی از مسایل مر بوط به ادبیات عهد را نیز میتوان در آن به مشاهده گرفت.

کتاب یاد شده بسال ۱۳۳۱ بنام نوای معارک با مقدمه استاد احمد علی کهزاد از طرف انجمن تاریخ و به سال ۱۹۵۹ با تصحیح و تعلیق پوهاند حبیبی در کراچی چاپ شده است.

یکی دیگر از افراد متنفذ عهد شاه شجاع میر احمد معروف به میر واعظ بود که به پشتیبانی از شاه شجاع با محمود مخالفت می ورزید و در سقوط محمود نیز نقش موثر داشت، اما نقش او از لحاظ مصلحت مردم، سخت نامطلوب به حساب آمد. میر واعظ که به ملایی شهرت داشت و عده یی از مردم به او اعتقاد نشان میدادند شعر هم میگفت اما شعرهای بسیار ضعیف و بی محتوا، مجموعه کوچکی از گفته های او نزد پوهاند سرور همایون موجود است. (۱۹)

بعد از قتل شاه شجاع اوضاع مملکت آشفته تر و بی سامان تر گردید و در هر حال عده یی از اهل حل و عقد که از طرفداران دودمان سدوزایی بودند، فتح جنگ پسر او را بجای پدرش نشانیدند. مدت پادشاهی فتح جنگ و پس از او برادرش شاپور سخت کوتاه بود و هیچ گرهی از مشکلات مملکت و مردم در عهد آنان کشوده نشد، بلکه اوضاع کشور بحران تر گردید.

باتوجه به آنچه گفته آمد هر دو نوبت حکومت محمود و نیز هر دو نوبت حکومت شاه شجاع، از نظر فرهنگ و ادب به هیچوجه از روزگار تاریخ زمان شاه، روشن تر نبود و آنچه در عهد او (زمان شاه) بر مردم و خاصتا اهل زبان و علم میگذشت در هنگام حکمرانی این دو پادشاه نیز همان حالت وجود داشت و اهل دانش در هر دو موقع در گمناهی و بلا تکلیفی بسر می بردند و کسانی که هم به صورت نسبی درین راه گام برمیداشتند و در روشن نگه داشتن این فانوس سعی بکار می بردند، زمینه رشد و رونق بخشی در کارشان کمتر موجود بود و پیشرفت شایان تو جیهی نصیب شان نمیگردید و « با اینهم حس و ذوق بدیعی ملت تماها از میان نرفته یکتعداد شاعران، فاضلان و اهل ادب و علم پدید آمدند که نگذاشتند روشناهی علم و ادب در کشور خراسان که روزی

کانون فضل ، علم و فرهنگ آسیای میانه بود خاموش شود. البته این آثار به پایه و مایه گذشتگان نمیرسید و بخشی از این آثار بنابر اغتشاشات و جنگهای خارجی و داخلی ، نابود شده اند و آنچه هم مانده گاهی آثار قابل اعتنایی در آنها وجود دارد .» (۲۰)

سال های ۱۸۴۰ تا ۱۸۴۲ که سالهای اخیر سلطنت شاه شجاع و پایداری مردم در براندازی اوو بیرون راندن انگلیسها از افغانستان بود و در نتیجه آن شاه شجاع به قتل رسید و انگلیسها از افغانستان رانده شدند ، ازلحاظ زنده گی مردم روزگار مشقت باری بشمار میرفت .

این حالت بی سامان اجتماعی و مضیقت معیشت مردم با پیامدهای نیکی همراه بود که یکی بیداری های مردم برای آزادی از سلطه بیگانگان و دو دیگر جنبش جنگ نامه سرایی و سرایش اشعار حماسی میباشد .

قیام مردم افغانستان علیه مداخله و دست درازی و تجاوز انگلیسها در امور این سرزمین و حمایت از شاه شجاع ، پادشاهی که مردم او را نمی خواستند و او با اتکا به نیروی انگلیس پادشاه بود و مردم را پاک از یاد برد و در عین حال اختیاری هم از خود نداشت و رشادتی بعضی از شخصیت های ملی در پشتیبانی از خواست مردم ، محرک و سبب گردید تا بعضی از سخن پردازان که مایه سانه در بلا تکلیفی بسر می بردند در آفرینش آثار حماسی توجه نمایند .

از جمله آثار حماسی که درین هنگام بوجود آورده شد یکی «جنگنامه» مولانا محمد غلام غلامی کو هستانی است که در ۱۲۵۹ هجری قمری سروده شده و در آن از رشادتهای رجال ملی و مجاهد در مقابل انگلیسها گفت و گو به عمل آمده است . این اثر که صفحاتی از آنجا که کمبود دارد به سال ۱۳۳۶ در (دو صد و ده) صفحه با مقدمه احمد علی کهزاد از طرف انجمن تاریخ به چاپ رسیده است .

مولانا غلامی ناظم جنگنامه به تاریخ بیست و شش رجب ۱۳۰۶ قمری وفات یافته . (۲۱) اثر حماسی دیگر این عهد اکبر نامه است که از جنگ اول افغان و انگلیس بحث میراند و از مجاهدان افغانستان در برابر

انگلیسها و مجاهدات شان گفت و گو می نماید . این اثر بنام محمد اکبر خان یا وزیر اکبر خان پسر دوست محمد خان موسوم می باشد و ناظم آن حمید کشمیری نام دارد . کتاب اکبر نامه که در کشمیر بوزن شاهنا مه یا بحر متقارب سروده شده به سال ۱۳۳۰ شمسی یا تحشیۀ علی احمد نعیمی و مقدمۀ احمد علی کهزاد در (دو صد و چهل و شش) صفحه از طرف انجمن تاریخ نشر کرده شده است . (۲۲) .

جنگنا مه دیگر از آن عهد، از يك شاعر گمنام ملی است که خود در جنگ شامل بود و چشمه یدهای خود را به نظم آورد . این شاعر از اهل قریه ده یحیا بوده است و حدس چنین است که او میسر فیض الدین فرزند میر امام الدین درویش بود باشد .

گرچه اشعار این جنگنا مه از نظر ادبی ارزش چندانی ندارد ، اما از لحاظ جنبش جنگنا مه سرایی و یاد کارروایی های بعضی از رجال ملی و نکات تاریخی خالی از اهمیت نمی باشد . کاتب نسخه مورد گفت و گو محمد امین بن ملک شیرگل و تاریخ کتابت آن ۱۲۸۳ قمری می باشد و نسخه های دیگری از این اثر نیز موجود است (۲۳) .

محاربه کابل و قندهار از شاعری بنام قاسم علی و نظیره یی از اکبر نامه حمیدی است که به همان وزن و موضوع سروده شده و به سال (۱۲۷۲) قمری در آگره به طبع در آمده است . (۲۴)

واثر رزمی دیگر در این زمینه اکبر نامه منشی قاسم که در سال ۱۲۶۳ سروده شده و (دوضد ویک) بیت از آن در کتاب محاربه کابل و قندهار منشی عبدالکریم جا داده شده و در (۱۲۶۷) درهند به چاپ آمده نیز قابل یادآوری است (۲۵) و بدینگونه محمود نامه نجم الدین ذاکر که منازعات امرای محلی را در صفحات شمال بازتاب میدهد . (۲۶) .

فرصت های بهتر در وضع فرهنگ و ادب

دست یا بی دوم بار دوست محمد خان به امارت افغانستان نقطه ختم عهد سده زایی بود. تاریخ افغانستان ازین زمان یعنی از سال ۱۲۵۹ و رق میخورد و سر آغا زد دیگر می یابد.

دوران بیست ساله زمامداری دوست محمد خان گرچه با یک سلسله بی نظمی ها و زدو خوردهای پراکنده در گوشه و کنار مملکت همراه بود، ولی چون این حادثات کوچک بودند خللی در ارکان سلطنت او وارد نیاورد، و همین استقرار و ثبات حکومت او بود که بعدا پسرش شیر علی خان توانست با خاطر آرا متر سلطنت کند و دست به اصلاحات روشن فکرا نه یی بزند و پاره یی از امور مربوط به مسایل مملکتی را بنیان گذاری نماید.

امیر دوست محمد خان پس از بیست سال زمامداری و کشمکش ها در بیست و یک ماه ذیحجه سال ۱۲۷۹ قمری در شهر هرات در گذشت و درین وقت هفتاد و دو سال داشت. میرزا محمد محسن دبیر شاعر توانای آنوقت که دبیر بود و بدر بار نزدیکی داشت مرثیه یی در (هفده) بیت برای او ساخت که از متانت و پختگی برخوردار است و از طبع بلند و توانای شاعر نماینده گی میکند.

چند بیتی از آن مرثیه چنین است :

مهری به برج سلطنت اید و ستان گرفت

کز حسرت فروغ جمالش جهان گرفت
در عهد او به مهاد امانت غنوده خلق

زانسان که از زمانه زمین صد ضمان گرفت

ره را چنان ز رهن ناپاک، پاک ساخت

کز دزد، مزد بدرقه کاروان گرفت

تسخیر کرد خلق جهان را به حسن خلق

آری به حسن خلق جهان میتوان گرفت

نگرفت کس بد هر عنان هزیمتش
غیر از اجل که آخر عمرش عنان گرفت
محسن سوال کرد ز پیر خرد که آه
تاریخ فوت این شه غاز ی چسان گرفت
حوری سر از جنان بدر آورد در جواب
گفت از امیرجاهد غاز ی توان گرفت

ازین شعر، تا حدی روش خوب دو ست محمد خان بدست می
آید و از بیت های دوم و سوم آن معلوم میشود که در آن هنگام
یک اندازه امنیت و آرامی نصیب مردم شده بوده است. و چون
اساساً این شعر باتوجه به غزل معروف حافظ با مطلع:

حسن بتافق ملاححت جهان گرفت

آری بتافق جهان میتوان گرفت
سروده شده، بیت چارم آن کاملاً مفهومی و حتی کلمات مطلع
حافظ را در خود جذب کرده است.

اما محسن دبیر که از منشیان دربار بود مسلماً از شعرا ن
بسیار توانا و اعتنا مند زمان خود نیز بشمار میرود و اشعار او از
پختگی خاص بهره ور است، خصوصاً مرثیه های او در ابتلای
آل عبا که گاه بگاه از زبان روضه خوانان شنیده میشود.

امیر شیر علیخان ششمین فرزند دوست محمد خان بود که بعد
از فوت پدر، تاج و تخت او را به تصرف در آورد و از دیگر
برادران و مدعیان امارت پیشی گرفت (۱۲۷۹ق). دوره اول

سلطنت شیر علیخان کوتاه بود و قبل از اینکه او امکان و مجال کاری
را در زمینه اصلاحات مدنی و اجتماعی و فرهنگی بیا بدو امری
را بانجام برساند به سال ۱۲۸۳ مغلوب محمد افضل خان گردید و

محمد افضل خان نیز پس از یکسال یعنی در (۱۲۸۴) ترك زنده گس
گفت و محمد اعظم خان به جایش نشست و شیر علی خان توانست
به سال ۱۲۸۵ سلطنت از دست رفته را دوباره به کف بیاورد.

گرچه مدعیان سلطنت و مخالفین سیاست شیر علی خان در نوبت
دوم نیز گاه گاه او را به ناآرامی و تشویش مواجه میگردانیدند ولی

توان برانداختن او را نداشتند و نیافتند و او با استفادۀ از خصلت روشنفکرانه و مجال و امکاناتی که برایش میسر بود یک سلسلۀ تحولات و اصلاحات را در کشور و نمایندگان و جنبش های اجتماعی و فرهنگی را در افغانستان به آغاز آورد که تا سیس مطبعه و چاپ جریده ی بنام شمس النهار به سال (۱۲۹۰ق) و ترجمه و چاپ چند کتاب در مسایل عسکری و جز آن و بنیاد گذاری کارخانه اسلحه سازی از آن جمله اند.

بکار افتادن چاپخانه و نشر جریده شمس النهار که نخستین بار در افغانستان مردم با آن آشنایی شدند و در بیداری آن نور شد فرهنگ و ادب ارزش نمایا نی داشت ، در شرایط آنروز تحولی بزرگ بشمار میرفت .

ترجمه از زبان های دیگر نیز از همین زمان در وطن ما آغاز یافت و کتاب « و عظما مه » که ترجمۀ آن از تایمز لندن بوسیله عبد القادر نامی صورت گرفت و ترجمۀ مصطلحات نظامی از زبان انگلیسی به زبان پشتو ، نمونه هایی از تراجم آن روزگارند . همچنین چاپ رسالۀ شهاب ثاقب و کتاب ذخیرة الملوك و کتاب فتاوی برهنه به آن عهد تعلق دارد .

همزمان با توجه با مور فرهنگی و طباعتی ، در این هنگام ، در ساحه های دیگر اجتماعی نیز فعالیت هایی به انجام رسانیده شد که تاسیس مکتب عسکری برای تربیه کادر های نظامی ، وضع نام ها ، القاب و اصطلاحات نظامی ، طبع تکت پستی ، پیشرفت در تهیه و ساخت آلات و مواد حربی مانند تفنگ و باروت و غیره میتوانند از آن جمله بشمار آورده شوند .

باید یادآور شد که یکی از کسانی که در مسایل اجتماعی و فرهنگی پیوسته به امیر شیر علی خان مشوره میداد و او را در اجرای اینگونه امور تشجیع و تحریک می نمود ، رجل بینشمند و سیاستگر عصر ، سید جمال الدین بود . امیر نیز که خود مرد اصلاح طلب و ترقی پسند بود و جود سید را غنیمت دانسته کار های مهم را بدون نظریه و مشوره او بانجام نمی رسانید و بدین ترتیب افکار سید مکمل افکار روشنفکرانه امیر بود و موید کارهای او .

مسلمان پیدایش چنین شرایطی زمینه را برای انکشاف و شکوفایی نسبی ادبیات مساعد گردانید و گوینده گان و قات که اکثر به مایوسی در انزوا میگذرانیدند، جرأت پیدا کردند تا از نو بازار شعر واد براگر متر سازند.

میرزا محمد محسن دبیر شاعرنا مور که یادش رفت، میرزا محمد نبی دبیر متخلص به واصل، میرمجتبا الفت کابلی غزلسرای خوش سخن، میرزا محمد جان، میرحاجی بن میرواعظ و حیرت کابلی وده ها تن شاعر و نویسند دیگر، درین هنگام فرصت بدست آوردند تا به آفرینش آثار ادبی و هنری و تاریخی دست یازند و صفحاتی به مجموعه بزرگ ادبی مایفزانند، که گرچه همه از ارزش زیاد بهره مند نباشد مسلمان بخش های از آن ها ادبیات ما را رنگین تر و غنی تر میگرداند.

آثاری در نشر نیز از این شرایط زمانی وجود دارد که کتاب «گلشن امارت» نوشته نور محمد نوری از آن میان است. این کتاب از آغاز زنده گی شیرعلی خان تادوسال از سلطنت دوم اورا انعکاس می بخشد (۱۲۳۷-۱۲۸۷ق) و نه سال باقیمانده از دوره دوم زمامداری اورا در بر ندارد (۲۷).

برای شناسایی بهتر این اثر و چگونگی نشر آن از قسمت های از نوشته پویا فاریابی، سو دگرفته میشود.

«... این کتاب که از نامش پیداست به شرح و تفسیر واقعات و حوادث دوران امیر شیرعلی خان اختصاص دارد، به سخن دیگر کلیت متن آن نوعی گزارشهای است که از لحظه پیدایی امیر شیرعلی خان (۱۸۲۱م) تا دوسال امارت او برای بار دوم (۱۸۷۰) بوقوع پیوسته، متن نسخه قلمی گلشن امارت که مشتمل بر شش گلشن یا چهل و سه گل و (دو صد و شصت و پنج) صفحه بوده در سال (۱۹۵۶) به سلسله نشرات انجمن تاریخ افغانستان در مطبعه دولتی چاپ شده است. متن چاپی آن پس از دیباچه استاد احمد علی کهزاد و فهرست مطالب، بایک مقدمه دو صفحه ای عنعنیه به ستایش و ثنای خداوند آغاز



شده و در ذیل همین مقدمه هدف نامگذاری کتاب گلشن امارت تا حدی روشن گردیده است... شیوه بیان واسلو ب نگارش این کتاب نه تنها مبین جریان نثر نویسی او ایل سده هجدهم و پیشتر آن است بلکه تا حدود زیادی نشان دهندۀ نثر فنی و مصنوعی قرنهای ششم و هفتم هجری نیز هست.

به سخن دیگر گلشن امارت درحالیکه کلیۀ مشخصات و ممیزات نثر «تاریخ احمد شاهی»، نوای معارک و واقعات شاه شجاع را داراست، در بسیاری موارد ازاین مرحله فراتر رفته شگردهای نثر نگاری سده های ششم و هفتم را باز نموده است.

... در کتاب گلشن امارت نیز بسیاری از مختصات نثر فنی آنروز گار دیده میشود و موارد رعایت یا کار برد شیوه اطنا ب، سجع، ازدواج، اقتباس آیات و احادیث، درج اشعار و امثله و برخی مشخصات بدیعی بس فراوان است، ولی موردی که قابل تأمل مینماید این است که نثر گلشن امارت، با وجود دارا بودن مختصات نثر فنی و مصنوعی سده های ششم و هفتم، همسنگ و هم پایه نثر فنی معیاری آن زمان نیست...

میتوان گفت که نثر گلشن امارت درحالیکه در محدودۀ نثر خشک و بیروح سده های هجدهم و نوزدهم از رهگذر فن بیاندازی ویژه گی نسبتاً معینی است، مبین مشخصات کلی نثر دورا ن انحطاط فرهنگی نیز هست و تأثیرات و همچنان خصوصیات عمومی نثر نویسی این دوره را بوضاحت نشان میدهد...» (۲۸)

شیر علی خان به تاریخ بیست و نه ماه صفر ۱۲۹۶ قمری در رمزار شریف ترک زنده گی گفت و در میان فرزندان او به مقصد تصاحب تاج و تخت منازعاتی به ظهور پیوست و سرانجام محمد یعقوب خان در ماه ربیع الثانی، براریکه قدرت تکیه زد. اما بسیار زود یعنی پس از چند ماه نسبت قتل کیوناری، از طرف انگلیس ها گرفتار و به دیره دون فرستاده شد و مملکت در فترت و آشفتۀ حالی قرار گرفت تا اینکه پس از مدت نزدیک بیست سال یعنی در رمضان سال ۱۲۹۷ عبدالرحمان برکشور تسلط پیدا کرد. دوران این امیر که در این نوشته بران بحث نمیشود، با ویرانی و کشتار همراه

بود و در تمام آن مدت از فضای کشور جز بوی خون و خاک ویرانه هاجیز ی احساس نمیشود .

یکی از خبر های آخرین هفته سال (۱۳۰۰) که سو مین سال امارت عبدالرحمان و آخرین سال سده سیزدهم هجری است و درینجا بحیث پایان روندادونقطه ختم سده مورد گفت و گو و پایانه نگاه این بحث به ضبط می آید ویرانی مصلاهی هرات به هدایت امیر است که در سراج التواریخ، کتاب رسمی و سالن سور شد آن عهد به ثبت رسیده است .

«ذکر تخریب مصلاهی هرات-همدرین هنگام ، امر تخریب مصلاهی هرات که در عهدسلطان حسین نبیره امیر تیمور گورکان مرحوم بغایت متانت و استحکام از حجر و آجر بنیاد گشته و تا این وقت بر پا و استوار بود ، از پیشگاه حضور اقدس شرف صدور یافته از صدمه باروت پست شد که در وقت محاصره و محاربه ، پناهگاه خصم نبوده از آنجا در حصار هرات راه نیابد . » (۲۹)

با این حال سرنوشت ادب و فرهنگ را بعد از امیر شیرعلی خان تا مرگ عبدالرحمان به نیکی میدانیم و از محدودیت این گفتار بیرون است و در ساحة ادب سده چهارده قرار دارد . این بررسی بر اوضاع اجتماعی و ادبی سده (سیزده) به اجمال صورت پذیرفته است و میتوان با امکانات و مجال دیگر ، به تدقیق و جست و جوی بیشتر همت گماشت و به دقایق و حقایق دیگر دست یافت .

اشارات و توضیحات

- ۱- تاریخ ادبیات افغانستان - قسمت پنجم ، نوشته شاه د روان میر غلام محمد غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص ۳۳۱
- ۲- نگرشی بر مقدمات تاریخ ادبیات معاصر دری افغانستان، پویا فاریابی . مجله هنر، شماره چار، سال سوم، ۱۳۵۹، ص ۴۸.
- ۳- از بیانیه اصلی ایراد شده توسط پرو فیسر م.ن. عثمانوف، در سمپوزیم «دایرة المعارف ادبیات فارسی» ، منعقد ه مسکو، ۱۸-۲۱ اپریل ، ۱۹۸۳.
- ۴- تیمور شاه درانی ، تالیف عزیز الدین وکیللی فولزایی، ج ۱ ، صص ۵۸-۵۹.
- ۵- برای آشنایی با تعداد دیگر ازین سخنوران میتوان به کتاب تیمور شاه درانی (ج ۱، ص ۸۱) مراجعه نمود .
- ۶- تیمور شاه درانی ، جلد دوم، صص ۴۶۶-۴۶۹.
- ۷- بدرة الزمان ، صص ۱۱-۱۲
- ۸- تیمور شاه درانی ، جلد دوم، صص ۴۷.
- ۹- همان کتاب ، صص ۴۷۰-۴۷۱.
- ۱۰- درة الزمان ، صص ۱۲۶-۱۳۰.
- ۱۱- همان کتاب ، صص ۱۸۲-۱۸۳.
- ۱۲- برای معلومات بیشتر تاریخی درین مورد ، به جلد اول سراج التواریخ تالیف فیض محمد کاتب مراجعه شود .
- ۱۳- سراج التواریخ ، جلد اول، ص ۱۸۲.
- ۱۴- فهرست نسخه های فارسی، از احمد منزوی ، جلد سوم، ص ۲۳۷ ، تهران ، ۱۳۵۰.
- ۱۵- ضمیمه کتلاک نسخه های خطی در برتس موزیم ، ص ۲۲۶ ، لندن ، ۱۸۹۵.

- ۱۶- فهرست نسخه های فارسی ج.م. مردت او نز ، ۱۸۹۵-۱۹۶۶ ، لندن .
- ۱۷- مقدمه واقعات شاه شجاع به قلم احمد علی کهزاد ، ص الف.
- ۱۸- بررسی نثر دری در شصت سال پسین سده نهم ، پویا فاریابی ، مجله هنر ، شماره های چار و پنج ، سال دوم ، ۱۳۵۵ .
- ۱۹- این مجموعه کو چک مدتی مورد استفاده نگارنده قرار داشته است .
- ۲۰- تاریخ ادبیات افغانستان ، محمد حیدر ژوبل ، کابل ، ۱۳۳۶ ، ص ۱۴.
- ۲۱- مقدمه جنگنا مه ، از احمد علی کهزاد ، ص ص ۱-۵ .
- ۲۲- اکبرنا مه چاپ انجمن تاریخ دیده شود .
- ۲۳- جنگنا مه نسخه خطی منظوم ... میر غلام محمد غبار ، مجله آریانا ، شماره یازده . سال ششم ، ۱۳۲۷
- ۲۴- تاریخ ادبیات افغانستان ، ژوبل ، ص ص ۱۴۵-۱۴۶ .
- ۲۵- دو روایت از یک حماسه ، نوشته خانم سارا ، مجله آریانا ، شماره یازده . سال ششم ، ۱۳۲۷
- ۲۶- جنبش جنگنا مه سرایی در شعر دری سده نهم افغانستان دکتور اسد الله حبیب . مجله خراسان ، شماره اول ، سال دوم ، ۱۳۶۰ .
- ۲۷- گلشن امارت ، مقدمه احمد علی کهزاد .
- ۲۸- بررسی نثر دری در شصت سال پسین سده نهم ، بخش سوم . مجله هنر ، شماره اول ، سال سوم ، ثور ۱۳۵۹ .
- ۲۹- سراج التواریخ ، جلد سوم ۱۳۳۳ ، ص ۴۲۱ .

نمادهایی از ادب
سدهٔ سیزده

سرخ‌های این پخش

- سخنی از ادب زمین داور
- زن در عرصه ادب سده سیزده
- چگونگی شعر در سالهای اخیر عهد تیمور
- حلقه و صل شعر افغانستان و آسیای میانه
- توجه به نظیر هگویی واقتفای پیشینان
- آمیزه مفاهم صوفیانه در شعر
- سرایشگر غزلهای رنگین
- غزل سرای بلخ در خاستگاه رودکی
- مساله بازگشت ادبی در شعر افغانستان
- انعکاس بیشتر و ارسته گوی
- وصوفی منشی در شعر
- رواج شعر سرایی میان درباریان
- شکوفایی شعر در ادبستان قندهار
- بازتاب زمینه های دیگر در سخن
- شاعر سالهای پسین سده سیزده

سخنی از ادب در زمین داور

زمین داور ، در تاریخ وطن ما در گذشته های دور تر آن ، نامی بلند آوازه دارد و حدود سی سال پیش از امروز در چوکات تشکیل کشور ، یک علاقه داری در جه اول در ولسوالی موسی قلعه با وسعتی کمتر ، بدین نام یعنی « زمین داور » وجود داشت که از طرف شرق به دهر اودو از جانب غرب به موسی قلعه و از سوی شمال به علاقه بغنی بغرا و از ناحیه جنوب به هیرمند پیوسته بود (۱). اما امروز در تشکیلات ملکیه وطن ما کدام واحد اداری بزرگ یا کوچک به نام زمین داور وجود ندارد و ساحتی که در گذشته به این نام یاد می شد در تشکیل سالهای اخیر ، به ولسوالی ها و علاقه داری های جدید تشکیل منسوب و منقسم گردید و گو با بخش اساسی زمین داور فعلاً به علاقه داری کجکی در ولایت هیرمند واقع میباشد .

در آبیاری اراضی زراعتی زمین داور ، از چشمه ساران خود منطقه و عمدتاً از رودخانه هیرمند که از آنجا میگذرد ، استفاده می نمایند . صورت میگیرد و مردم آنجا حداکثر به دهقانی و مالدار اشتغال دارند .

زمین داور با وصف آوازه مندی در تاریخ کشور ، از نظر شعر و ادب زیاد قابل توجه نیست ، یعنی نویسنده گان و شاعران معروفی از آنجا برنخاسته اند .

با این حال اگر جست و جوها و پویش های وسیعتر درین زمینه صورت بگیرد ، از کنج و کنا رده کله های آنجا آثار ی به دست خواهد آمد که موجب آشنایی با چند تن از چهره های ادبی ، هر چند شهرت فراوانی نداشته باشند ، گردد و بدین صورت برگی دیگر بر اوراق زرین ادبیات ما ، این دایرة المعارف عظیم ادب بشری افزوده آید .

یکی از گوینده گان دری زبان، در او اُخرسده (دوازده) و اوایل سده (سیزده) اسلامی که خانواده اش در زمین داور میزیست و آثار او از دستبرد حوادث مصون مانده و اخیراً به دسترس اهل ادب قرار گرفته است، محمد علی متخلص به «شرر» میباشد که تا کنون زیاد شناخته نیست.

از احوال محمد نصیر پدر محمد علی شرر اطلاع بیشتری در دست نیست، اما اینقدر معلوم است که خانواده او اهل سواد و معرفت بوده اند و ازین سبب او به تربیت و تعلیم فرزندان خود و از جمله (شرر) اهتمام بلیغ به خرج داده است.

محمد نصیر که در اوایل عهد سده زایی ها بسر می برد و در آن هنگام شهر قندهار جمع و جوش بیشتری داشت، زمین داور راترک گفت و با خانواده اش ممکن شهر قندهار گردید. در شهر قندهار کوچه یی وجود دارد که به نام «ملاطهر» معروف است. این کوچه در ناحیه اول شهر قندهار وقوع دارد و آن ملاطهر که کوچه به نام اوست فرزند محمد اسماعیل و برادر زاده شرر میباشد و محمد اسماعیل مدتی درین شهر در سمت استیفا ی شهزاده همایون بوده است.

شیخ محمد طاهر عالم جلیل و دانشمند معروف معاصر که تا چند سال پیش حیات داشت، نیز از احفاد دودمان شرر است که پدرش مدتی امین نظام بود.

شیخ طاهر مبادی علوم رانزد فضلی قندهار آموخت و بعد به ایران رفت و در شهر مشهد در صف شاگردان مرحوم ادیب نیشابوری قرار گرفت که مرحوم بدیع الزمان فروز انور دانشمند معروف، نیز در آن حلقه درس می نشست و از همدستان شیخ بود. شیخ به سال ۱۳۱۰ شمسی به قندهار مراجعت کرد و در آن شهر اکثر از فضلا و روشنفکران عصر از محضرا و کسب فیض می نمودند و به سال ۱۳۳۰ نسبت مریضی در کابل تحت معالجه قرار گرفت و لی نسبت زیادت سن کاملاً صحت یاب نگردید (۲) و سال های اخیر عمر را گاهی در قندهار و گاهی در هرات بسرسانید.

مجموعه یی از اشعار شررنزدما یل هروی موجود است که به قول خود او از نسخه متعلق به طالب ارز گانی، ثم قند هساری استنساخ شده است. این مجموعه حدود (هشتصد) بیت دارد که شامل چار قصیده، یک ترجیع بند، یک مخمس و تعدادی غزل و ابیات متفرق دیگر میباشد.

شرر در او آخر سده (دوازده) و اوایل سده (سیزده) زنده گمی میکرد که بدین حساب میتوان او را هم در ردیف شاعران سده (دوازده) به شمار آورد و هم از گوینده گان سده (سیزده) محسوب داشت.

با مروری کوتاه در اشعار «شرر» به خوبی میتوان درک نمود که سروده های او تنها مایکدست نیست مگر در لابلای آنها پارچه هایی را میشود به دست آورد که از محتوای روشن و دل انگیز برخوردار داردی داشته باشند. و ابیات شکوفا و شفاف نیز در خلال گفته هایش کم نیست. یکی از مزایای سروده های شرر این است که در لابلای آنها، نکات تاریخی را میتوان به مشاهده گرفت، مثل تاریخ وفات بزرگان و مدایح رجال عهد و صاحب اختیاران و مانند اینها، و این از حسن اتفاق است که دیوان این شاعر از میان نرفته و ما میتوانیم امروز برشهای زمسایل ادبی و اجتماعی روزگار او را از میان گفته هایش در كنماییم.

او در یکی از قصاید خود، از گروهی از مردم زمان خویش به شکایت می نشیند و از پیشامد آنان گله هاسر می دهد و حتابه تند ی سخن میگوید که دلچسپ است و ما را به گوشه هایی از رابطه های اجتماعی مردم آن عهد آشنای سازد. این قصیده بدینگونه به آغاز می آید.

دارم ز بان پر کله و چشم اشکبار

از دست این جماعت و از خلق این دیا ر

تا اینکه در مذمت آنان گوید :

هریک مساوی دو سگ میخورند نا ن

هر یک برابر دوسه خر میبرند بار

بر قصد خون بیگنهای چون کمان به تیر
 پیرو جوانان شده با هم رفیق و یار
 اولادشان خوردند شراب و دهند ...
 دارند این معامله ز اجداد یاد گار

اگر سخن شرر در مورد استفاده از شراب در آن هنگام و در آن
 موضع بر حسب تعریض نباشد این نکته جالب است که در آن
 روزگار نسبتاً تاریک و در چنان محلی که دور از شهر و مدنیست
 بوده، خوردن شراب بین جوانان رواج داشته است.

شرر در قصیده دیگری از ناهلان و اشرار زمین داور به نایب
 السلطنه قند هار شهزاده‌ها یون شکایت می‌برد و اعمال آنان را نکوهش
 می‌کند و در بیتی از همین قصیده، زمین دآوری بودن او مسجل
 میشود و این قصیده (چهل و چار) بیت دارد.

طالع مدد نکرد که یابم نشان و نام
 بختم نگشت یار که جویم طریق ننگ

نالم چو عندلیب که با وسعت جهان
 داور زمین به من چو قفس گشته است تنگ

و بالاخره در شکایت از عده‌یی از ناهلان گوید:

کسب و کمال شان همه دزدی و رهنی
 رزق خلل شان همه دایم شراب و بنگ
 کردند ملک غارت و بر قتل مالکش
 شمشیر تیز و خنجر خونریز شان به چنگ

چون مال و ملک خلق گرفتند در عوض
 بر صاحبش دریغ نکردند چوب و سنگ

قومی چنین ستمگر و، داریم حاکمی
 باشیر هم چورو به و با موش چون بلنگ

و در پایان از شهزاده‌ها می‌پویند که استمداد می‌جوید:

ای شاهزاده چون به توحق داده مملکت
 تعمیر دین و دل کن و تحصیل نام و ننگ

غافل مشو ز گوشه نشینان بینوا

مایل مشو به نغمه سرایا نشو خوشنک

یکی از قصاید او شرر در وصف رحمت الله خان ، پسر ارشد فتح الله خان است که (بیست و هفت) بیت دارد و نسبتا پخته و غرا می باشد . او درین قصیده از رحمت الله خان تمنا نموده که به وی توجه نماید و نیز تاریخ فوت فتح الله خان سدوزا یی ملقب به و فادار خان را در (سیزده) بیت سروده که تاریخ آن ازین بیت به دست می آید .

سال فوتش جستم از پیر خرد گفتا که کند

« جان و دل خان و فادار از جهان بپوفا »

۱۲۰۳ ق

محمد اسماعیل پدر ملا طاهر ، بدانگو نه که گفته آمد ، برادر شرر بود و مدتی مستو فی شاهزاده نمایان در قندهار . اسماعیل به سال چهل و هفت حیات ترگذرندگی گفت و شرر شعری در مرثیت اوساخت که (یازده) بیت دارد و تاریخ فوت او ازین بیت به دست می آید .

ز پیر عقل چو تاریخ فوت او جستم

« اجل فکند ز پا سرو قدر عنا یش »

-۱۱۹۹-

از نمود های دیگر شعر ، مخمسی بر غزل اسیری در دیوان شرر به نظر میرسد و یک مثنوی به نام « خواب و خیال » بر وزن یوسف و زلیخای جامی در (یکصد و هفتاد) بیت .

مثنوی دیگری به نام « قضا و قدر » در دیوان او وجود دارد که (یکصد و چهل) بیت است و دوبیت ذیل در تعریف (خر) از آن مثنوی است :

تندرو چون سمند چرخ برین بار بر دار همچو گاو زمین

به جهان درد راز گوشی طاق دم او به زرش اهل نفاق

به نظر نگارنده ، شرر در قصیده و مثنوی موفقتر از غزل است و میتواند آرمان ها و تمنیات خود را و درد های دل خود را درین

دو نوع شعر بهتر و آسانتر افاده نماید و نا ملایمات روزگار خود را بیان کند، چنانکه نمونه های آنرا به اختصار از نظر گذرانیم. و اما در غزل های او آن شور و حالی را که مردم ازین نوع سخن تقاضا دارند دیده نمیشود.

مایل هروی مینویسد:

«شرر گو یا از پیش کسوتانی چون حافظ شیرازی در قلمرو شعر خود مدد میجوید و پیروی برخی از غزلیات او را به عهد میگیرد. استقبالی شاعری از شاعر پیشین یا معا صر سنت قدیمی سخنوران است و این کاریا بر سبیل طبع آزمایی بوده و یا موضع گیری از لحاظ وزن و قافیه در انواع اشعار و هر چه باشد قدرت شاعر را با مضمون آفرینی او میرساند...» (۳)

نمونه های مختصری از غزل های شرر را بخوانیم:

تاباد چنین بادا

ابر آمد و گریان شد، تا باد چنین بادا
گل خرم و خندان شد تا باد چنین بادا
آن پادشاه خوبان، ملکش همه در فرمان
چون مهر در خشان شد، تا باد چنین بادا
جان از پی جانان شد، دل کشور ویران شد
عشق آمد و سلطان شد، تا باد چنین بادا
یا قوت لبش گفتم قوت دلما باشد
خندید و در افشان شد، تاباد چنین بادا
این غزل به استقبالی غزلی سروده شده که مطلعش چنین است:
معشوقه به سامان شد تاباد چنین بادا
کفرش همه ایمان شد، تا باد چنین بادا

شمع مزار

درین حدیقه که آن سرو گلزارم نیست
چو غندلیب بجز ناله های زارم نیست

گل و مل و چمن و باغ و نغمه بلبل
چه سود ازینکه همه هست ولیک یارم نیست

بیاد عار ضش از سبز ه یی نمی گذرم
 که ز اشك ، لاله ستان دا من و کنار م نیست
 رقیب گفت مکن اختیار ، عشق و را
 دریغ و درد که عشقش به اختیار م نیست
 جهان ز ناله من پر نواست لیک چه سود
 که گوش یار سوی ناله های زارم نیست
 چنان ز تربتم آتش براید از عشقت
 که احتیاج به شمع سر مزارم نیست
 موسم گل

بهار آمد و وقت نوا ی بلبل شد
 شکوفه چشم تو روشن که موسم گل شد
 غزال دیده که جو یای سبزه خط بود
 اسیر دام دلاویز زلف سنبل شد
 رسد به کعبه مقصود خویش از سر صدق
 کسی که را هرو جاده توکل شد
 بوی وفا

افروخته است هر که زمهرت چراغ دل
 چون لاله نیست جز گل داغش به باغ دل
 ما را چه احتیاج به جام و به باده است
 خون جگر همیشه خورم از ایام دل
 طی شد بهار عمر و ز گل های باغ دهر
 بوی وفا نخورد شرر بر دماغ دل

وفا

هزار تیر به جانم زدی و دور نگشتم
 هزار تیغ کشیدی بفرق و پا نکشیدم
 من آن زمان که به زلف کج تو عهد ببستم
 زهر چه غیر خیال تو بود از آن ببر یدم

بیا که رخت سکو ن و قرار با تو فگند م
 بیا که جامه صبر و شکیب بیتو در ید م
 به رهنمونی عشق تو تا که ره نسپر دم
 ز وادی نگذشتم ، به منز لی نرسیــــدم
 در پی اهل حال
 دلم ز مدرسه و قیل و قال کشته ملول
 روم به صومعه کانا ست اهل حا لی چند
 رفتن

رفتی چنانکه جان ز تن زار بی خبر
 عمر عز یز همچو تو عاجل نمی رود (۴)

اشارات و پانوشتها

- ۱- قافا موس جغرافیا یی افغانستان جلد دوم ، نشر کرده اداره دایرة المعارف ، ۱۳۳۶، ص ۳۷۳
- ۲- دکندهار مشا هیر ، نوشته ولی زلمی ، ۱۳۳۹، ص ۲۸۷
- ۳- سرود گری از زمین داور ، نوشته مایل هروی ، مجله خراسان ، شما ء سوم ، سال سوم ، ۱۳۶۲، ص ۷۵
- ۴- در تمیه این نوشته دیوان خطی شرر متعلق به مایل هروی از همه بیشتر مورد استفاد ه بوده و تمامت اشعار آورده شده در اینجا بی واسطه از آن دیوان انتخاب گردیده اند .

زن ، در عرصه ادب سده سیزده

جریده نسیم سحر عایشه را از این جهت که دیوانش به چاپ رسیده و شرح حالش روشن است از خوش بخت ترین شاعران و طن می شمارد (۱)

این گفته را تا حدی میتوان قابل پذیرش به حساب آورد ، خاصتا باتوجه به شرایط آنروز افغانستان که سخت تاریک بود و جانگزی .

بلی ، با محدودیت های وسایل طبع و نشر آنروز گاران و سخت گیری های بیحد و حساب خد مت گزاران و قتل ، چاپ دیوان یک شاعر را میتوان برای او یک خوشبختی دانست .

پاره یی از مطالب مربوط به زننده گمی عایشه به صراحت در اشعارش انعکاس یافته است که تمام گزارشگران احوال او از آن سود جسته و یا یکی از دیگرانی آنرا به نقل گرفته اند .

اما گفتنی های بسیاری راجع به مسایل خصوصی حیات و رابطه اجتماعی و اندیشه و انگیزه ها و محرکات و نفسانیات او هنوز قابل جستجو و معلومات است که مقداری از آنها در لابلای اشعارش نهفته اند و باید آنها را پیدا کرد و توضیح نمود و بدین ترتیب تاریکی های زننده گمی او را روشن تر گردانید .

عایشه که نام و تخلص او هردویکیست ، دختر یعقوب علیخان بن عبدالرحمان خان توپچی باشی بود و گویا منصب توپچی باشیگری از طرف امرای وقت به این خانواده اختصاص داده شده بوده است . او خود درین مورد گوید :

کاتبه عایشه از امتی شاه عرب

بنت یعقوب علی ، والده فیض طلب

قوم بارکزی و شاعر ملک و جود

عهد سلطان زمان ، بحر عطا شاه محمود

پشت در پشت خطاب آمده مارا منصب

توپچی باشی ، همه بودند ذوی الجاه و حسب

تاریخ و فاتعایشه را (۱۲۳۵) ق. نوشته اند ولی در باره تاریخ تولد او نظری و جود ندارد و خود نیز در اشعارش اشارتی بدان نکرده است. اما میتوان به قراین، سال تولد او را به صورت تخمین نزدیک به یقین تعیین نمود.

فیض طلب پسر عایشه به سال ۱۲۲۷ ق. در حالیکه بیست و پنج سال داشت کشته شد که خود شاعر آنرا چنین بیان میکند:

بدی خانه سال او بیست و پنج
که چون برق کرد رخس عمرش گذر

زهجرت بد الف و دو صد بیست و هفت

چو زدغوطه د رموج خون بی خبر

پس اگر عایشه در هجده سالگی که سن مناسب و معمول برای ازدواج است، وصلت کرده باشد، در سال ۱۲۲۷ ق یعنی موقع کشته شدن پسرش (چهل و سه) ساله بوده است که بدین ترتیب تاریخ تولد او به (۱۱۸۴ ق) برابر میشود. (۱۲۲۷ مساوی ۴۳ جمع ۱۱۸۴). گرچه تاریخ و فاتعایشه در ۱۲۳۵ یعنی هشت سال پس از حادثه قتل پسرش دانسته شده که درین صورت او باید در پنجاه و یکمین سال عمر، چشم از جهان پوشیده باشد. اما این شعر پیری و ناتوانی بیشتر او را نشان میدهد که با قدری احتیاط میتوان تاریخ ۱۱۸۴ را تا ۱۱۸۰ و حتی ۱۱۷۵ به عقب برد.

موی سپید و روی سیاه چه فایده

سر تاقدم غریق گناه چه فایده

عمر عزیز خویش عبث کرده ام تلف

من بعد ازین ندامت و آهم چه فایده

عهد شباب چون بسر آمد در انتظار

هنگام پیری حشمت و جاهم چه فایده

اکثر گزارشگران احوال عایشه نوشته اند که او بدر بار تیمور تقریب داشت و همواره از صلوات او مستفید میگشت و بیست ساله بود که به گفتن شعر آغاز کرد و اولین شعرش این بود.

شفق را لاله گون دیدم نمازشام در گردون

مگر خورشید را کشته که دارد دامن پر خون

باید یاد آوری نمود که عایشه در روزگار تیمور شاه در خورد سالی و نو جوانی بسر می برد و هنوز در شعر بدان پایه از پختگی نرسیده بود که به حیث یک شاعر ورزیده و شناخته شده به دربار تیمور شاه راه یابد و مورد تقدیر قرار گیرد.

بنابر این بار د این نظر می توان گفت که او در نخستین سالهای شعر گوئی خود، سالهای انجاءمین زنده گی تیمور را مشاهده میکرد و بسیار امکان دارد که از لحاظ اینکه پدر و پسر کلان اوتوپچی باشی بوده اند خانواده اش با احترام میزیسته و این دختر جوان و شاعر تازه کار را تیمور رمی شناخته و مورد نوازش قرار می داده است.

شعر « شفق لاله گون » را نیز نمیتوان اولین شعر عایشه به حساب آورد. در دیوان عایشه نیز اشعاری به نظر نمیرسد که ذکر تیمور بدان رفته باشد و یاد دالت بر نزدیکی شاعر به دربار او را بنماید.

دوران پختگی و کمال عایشه در شعر سرایی باروزگار فرمانروایی شاه محمود مصادف است و این امر بارها در اشعار او بازتاب یافته است. شاه محمود در اشعار عایشه گاهی مورد ستایش قرار میگیرد و زمانی طرف انتقاد واقع میشود. انتقاد او بر محمود اکثر بعد از کشته شدن پسرش فیض طلب میباشد. مثلاً این شعر که شامل انتقاداتی از کارها و رویه محمود است.

شاه محمود که وصفش به زبان ناید راست

حیف کز مملکت خویش بسی بی خبر است

مال دنیا به خزان داد و نعمت به سگان

قوت از باب خرد جمله زخون جگر است (۲)

سفله پرور شده سلطان چکنم و او یلا

خوردن مردم ابله همه شیروشکر است

داد از دست شه و وای ز بی غوری او

خنجر کبر به هر سگ صفتان در کمر است

کرکس و زاغ و زغن کرده به گلشن ماوا
 عند لبیا ن همه سر گشته و بی بال و پر است
 مادر فیض طلب سوخته در نار فرا ق
 کشور روی زمین در نظرش چون سقر است
 باخت در خدمت شه گوهر بحدل خویش

پرسشی نیست که حالش به چسان در گذر است
 این شعر مفصل است و مطالب انتقاد آمیز راجع به شاه محمود،
 کارها و کار داران او در آن به نظر میرسد که نسبت ضعف افاده
 و سستی بیان گوینده همه آن نقل نشد. شاعر، کار داران و
 اطرافیان محمود را مردم نا اهل و غیر مستحق میداند، حتی آنان
 را به صفت های زشت سفله و خروسک یاد میکند و عقیده دارد که
 اشخاص لایق و شایسته همه خانه نشین و محروم میباشند.

از بیت هفتم شعر فوق چنان برمی آید که او انتظارات و توقعاتی
 از شاه محمود نسبت کشته شدن پسرش داشته که بر آورده نشده و
 این امر سبب دل آزرده گی و در نتیجه انتقاد و اعتراض او گردیده
 است.

شعر ذیل نیز در بد گوئی از محمود است که در آن او را به
 صفات ظالم، بیدادگر و سفله پرور یاد میکند:

دست ظلمش داغ کرد سینه ام
 تیغ بیدادش دلم را پار و پار
 خانه ها شد خانه گک در عصر او

خاصه من گشتم فقیر و خاکسار
 سفله پرور شد نمیدا نم چرا
 خسرو کشور ستان نامدار

عدل و انصاف و مروت شد بباد
 حق و باطل را نپر سد شهر یار
 ازوی این بی اعتدالی در جهان
 ثبت دفترها بماند یادگار
 بند از بی غوری محمود شاه
 رنج و محنتها کشیدم بیشمار

در جای دیگر این شعر میگوید که شاه جهان (شاید منظور ش تیمور است پادشاه زمان) دستخطی به او داده ولی ازین دست خط چیزی حاصل نشد و او را بی اعتبار کرد و اگر آنرا به گور هم ببرد به کارش نمی آید . گو یا این حکم که حاوی يك اندازه پول و احتمالا ده هزار روپیه بوده (کلمه ده هزار در شعر ذکر شده) از طرف محمود مورد توجه قرار نگرفته و اجرا نشده است .

مهمترین حادثه در زندگي عايشه

بدون شك مهمترین حادثه در زندگي عايشه كشته شدن فيض طلب پسر جوان اوست . او توپچی باشی و مير آتش سپاه شاه محمود بود که به معیت وزیرفتح خان در جنگ کشمیر اشتراك داشت و در آن جنگ كشته شد . قتل این جوان که در آن هنگام بیست و پنج ساله بود (۱۲۲۷ق) در روحیه عايشه تاثیر شدیدی وارد کرد و سیر تفکرات او را به کلی تغییر داد . باتا مل در دیوان عايشه این مطلب را می توان دریافت که زندگي این شاعر از دو بخش یاد و دوره ساخته می شود ، یکی قبل از مرگ فرزندش که با خوشی ها و شادی ها و آزادی ها و در عین حال باشکوه و شکایت از مقامات و وقت همراه است و دیگر بعد از آن که با غم و اندوه و سوز و گداز آمیخته می باشد و ضمنا انتقاد از قدرت عهد را در بر دارد .

سال ۱۲۲۷ق . مرز این دو حد است . اشعار عايشه در دوره اول بیانگر عشق و خوشی و امید به زندگي است ، ولی گفتار دوره دوم سراسر با ناله و فریاد و شکایت و انتقاد ملازمه دارد . این نکته در کمیت و حتی کیفیت اشعار او اثر دارد که دوره اول زندگیش مدت درازی را در بر میگیرد و عمر دوره دوم آن از هشت سال بیشتر نیست . غزل زیرین نشان دهنده روز های خوش زنده گي شاعر است :

از برای بت جهان افروز	مرغ دل را بز ن به سیخ کباب
نوش ، از دست ساقی گلرخ	جام چون آفتاب ، پر می ناب
ای پری پیکر خجسته خصال	سوی ما هم نگر ز بهر صواب

خانه دهر را ثباتی نیست چون جبابی که هست بر سر آب
 پنجروزی به دهر خرم باشی رفتگان باز، کی دهند جواب
 ویا :

يك نصیحت بشنو از پیر خرد مند ای جوان
 فضل گل بی باد ه بود ن کار نادانی بود
 ساقیا بر خیز و در ده باد چون ارغوان
 مغتنم دان عیش را آخر جهان فانی بود
 نمود هایی از اشعار دور ه دوم زندگی او که همه در ماتم فرزندش
 سروده شده و با سوز و درد آمیخته یافته است :
 ایدریغا نور چشم خوشتر را با ختم
 تاج عزت مخزن در عد ن را با ختم
 سرو قامت ، گلرخ شکر لب عذب اللسان
 شمع بزم و بلبل شیرین سخن را با ختم
 نور چشم و قوت دل ، راحت روح و روان
 یوسف ثانی ، غزال سیمتن را با ختم
 هم چو مرغ نیم بسمل می تیم در خون دل
 صفد رمیدان امیر صف شکن را با ختم

* * *

گلعداری ، گلرخ ، گلچهره گل پیرهن
 ای عزیزان یوسف زرین کمر را با ختم
 میر آتشخانه محمود شاه نامدار
 چون کنم و احسرتا ، شیرین پسر را با ختم
 سو ختم در ناهجران ، ساختم در موج غم
 راحت روح و روان ، نور بصر را با ختم
 دور دارد بر سرم گردون چوسنگ آسیا
 مونس جان ، همدم شام و سحر را با ختم
 در بیتی از شعر دیگر که آن هم ریدف «باختم» دارد گوید :
 سخت دلتنگم نردم از فراق يك پسر
 ماه ذیحجه ، تحفه شهر رجب را با ختم
 ازین بیت برمی آید که او لاعایشه همین يك پسر را داشته و
 دیگر اینکه این پسر در ماه رجب تولد یافته و در ماه ذی حجه سال

۱۲۲۷ ق کشته شده است . اما بیت ذیل فقدان دختر ی از او را نیز بیان میدارد :

هجر پسر و فرا ق دختر ————— دارند مرا خراب و ابتر
در بیت دیگر ، عایشه خطاب به پسرش آرزو میکند که ایکاش قبلا
مثل پدر او می مرد تا این مصیبت را به چشم نمیدید و بدین ترتیب
روشن میشد که او قبل از پسرودختر ، شوهر خود رانیز ازدست
داده بود . است :

چون کنم واحسر تا افسوس وارمان و دریغ
کاشکی پیش ازتور فتی ، مادر ت همچون پدر
در قطعه ذیل باز هم بابعضی از اوصاف فیض طلب آشنایی به
دست می آید و درد و سوز مادرش که رساتر بیان شده بیشتر
احساس میشود :

سینه اش پر ز نور عرفان بود
صاحب علم و حلم و عقل و ادب
طوطی طبع او چو خوشخوان شد
شاهباز اجل شدش ز عقب

برزنخل حیات خویش نخورد
رفت وقت نشاط و عبس و طرب
برسر مادرش ز قهر خدا
سنگ از آسمان افتاده عجب

کوه نورم ز کف بشد ایوای
روزم از گردش فلک شده شب
ساغر م پر ز آب حیوان بود
ریخت از دست ، نارسیده به لب

بیت اول ، او را صاحب معرفت و علم و ادب به مقتضای
آن روز نشان میدهد و بیت سوم بیانگر این است که او قبل از اینکه
به مراد برسد ، یعنی ازدواج کند ، کشته شده است . با اینکه شوهر
ودختر عایشه ، قبل از پسرش از دست اورفته اند ، مع الوصف
هیچگونه یاد آوری و اظهار تأثری از آن جهت در اشعارش

به نظر نمیرسد. اما مرگ فیض طلب چنان در او اثر بخشیده است که بیدریغ فریاد میکشد و سوز درون خود را در قالب سخنان آتشین و سوزناک ظاهر میسازد. اگر مجال دقت بیشتر در ابیات زیرین میسر باشد، فریاد های جانگدازشاغر هنوز هم از ورا ی الفاظ آن بگوش میرسد و سوزنده گی آن احساس میشود.

آسمان دور و زمین سخت چگویم یارب
که چهاربوسم آمد زغم فیض طلب
آسیاوش بوسم چرخ فلک میگردد
روز روشن شده اندر نظر م تیره چو شب

* * *

مادر بیو فای فیض طلب چو نمردی برای فیض طلب

* * *

شهباز فرشته خوی مادر یکبار بیا به سوی ما در
ای سرو ریاض کا مرا نی گلدسته مشکبوی ما در
ای یوسف ثانی زما نه سر تابدم نکوی ما در

* * *

شهید اکبر ما در کجا یی بیا بنگر مرا در بینوا یی
بدام هجر افتادم شب و روز دریغا داد از دست جدا یی

* * *

تا آنجا که معلوم است کمتر شاعری از جنس زن و حتا از مردان چه از نظر کمیت و چه از لحاظ کیفیت، اینگونه اشعار جانگداز در رثای فرزند خود گفته است. فی الواقع حادثه کشته شدن فیض طلب بود که تو فانی در نهاد عایشه بوجود آورد و باعث ایجاد این ترانه های غم انگیز گردید و او را در شعر دیرینه گی بخشید.

دیوان عایشه

دیوان عایشه به تاریخ پنجم ماه رمضا ن ۱۳۰۵ هجری قمری، در مطبعه سرکاری دارالسلطنه کابل، به اهتمام منشی عبدالرزاق بیگ، از طبع بیرون شده است (۳) این دیوان با قطع بیست و چهار در شانزده دارای (سه صد و هشتاد) صفحه می باشد که (بیست و هشت) صفحه

آن را قصاید و (سه صد و پنجاه و دو) صفحه آنرا غزلیات و انوا ع دیگر شعر او و مقدمه و تقریظ احتوا میکند. هر صفحه این دیوان حد اکثر (چهارده) بیت دارد و مجموع اشعار او از (پنجهزار) بیت بیشتر میشود.

مهتم دیوان (منشی عبدالرزاق بیگ) در آخر کتاب زیر عنوان «خاتمة الطبع» به جای مقدمه چنین مینویسد.

«... این کتاب لا جواب از کلاشاعر و جادو زبان سحر بیان که هر غزلش بحر یست که سفینه خرد در تلاطم امواجش در تزلزل است، در بلده کابل اعنی صا حب عفت و عصمت بی عایشه درانی بارکزی، از ابکار افکار مسوده نموده، از ناقد ر دانی، کسی به او نمی پرداخت و نسخه مکتوبه مر حومه در کتابخانه خسروی بود. سپس حضرت پادشاه اسلام پناه ... عبدالرحمان خان دام سلطنت کتاب مر حومه را در چاپخانه سرکاری داده امر نمودند که چاپ شود. به انتظام سیادت پناه میر محمد عظیم خان سارجن میجر و به اهتمام هیچمدان آفاق منشی عبدالرزاق بیگ به تاریخ پنجم رمضان سنه ۱۳۰۵ هجری طبع شد.» (۴)

نوشته دیگری (بدون امضا) در آخر دیوان تحت عنوان «نکته دقیق و سر عمیق» به چاپ رسیده که قسمتی از آن در ذیل آورده میشود:

«بر ضمیر منیر نکته سنجان روشن نفس و گوهر آزمايان دقیقه رس واضح باد که چون اکثر طوایف عالم و فرق بنی آدم، شجاعت و اولو العزمی طایفه افغان را مسلم دارند و در نکته دانی و سخن سنجی شان قیل و قال پیش می آرند، فلهمذا جناب رفعت قباب اعلی حضرت گردون بسطت سرور افغان و درة التاج طایفه دران، خواست که شمه بی از فنون بلاغت و فصاحت این طایفه فاضله را نیز به عقلای جهان و فضلالی دوران ظاهر سازد و به طرز حکیمانه و شیوه عاقلانه بنیاد شک و شبهت مردم را بر اندازد زیرا که از ابتدای ترویج شعر پارسی دیوانی به این اسلوب و اینقدر حجم از زبان اهل زبان به ظهور نرسیده چه جای آنکه از اهل زبان دیگر ...» (۵)

از تقریظ مفصل احمد جان الکو زای قسمت هاییکه به این نوشته یاری میرساند به نقل گرفته میشود . (... دیوان ملاحت عنوان محبت ترجمان ... موسوم به (شکر کنج) از تصنیف عقیقه ظریفه و شاعرۀ لطیفه ... بی بی عایشه بنت یعقوب علی توپچی باشی ... که در عهد سلطنت محمود شاه بن مرحوم مغفور رجت آرا مگاه تیمور شاه ، مقارن ۱۲۳۱ هجری به اتمام رسیده بود ... تاحال که سنه ۱۳۰۵ هجرت است ، مدت هفتاد و سه سال به نسبت عدم قدر دانسی های اهل کمال و ظهور فتن و اختلال در طاق نسیان و کنج فراموشی افتاده و از غایت فرسوده گی با خاک یکسان گردیده بود ، به حسن التفات ... امیر عبدالرحمان ، چابک داستان مطبع فیض منبع دارالسلطنه کابل صانه الله تعالی عن التطاول به تصحیح تام و تنقیح ما لا کلام ، آنرا به قالب طبع در آوردند و نقشباحتجا ب را از چهرۀ عروسی زیبا بر انداختند » (۶)

عایشه یکبار در زمان حیات خود ، دیوانش را به نام « شکر کنج » تنظیم و تکمیل نمود و تاریخ آنرا نیز تذکر داده است تا موضوع به خوبی مسجل باشد .

یوم پنجشنبه بیست و شش از ماه رجب

یافت تحریر شکر کنج به مضمون ادب

یکهزا رو دو صدوسی و دو از هجرت بود

که چنین نظم گهر بار به ارقام نمود

و چون تاریخ و فات او را در (۱۲۳۵) ق . نوشته اند ، لذا سه سال قبل از وفات ، دیوان خود را پایا بخشیده است که اشعار سه ساله اخیر عمرش در آن شامل نمیشد .

گویا اعتمادی ، که نسخه دیگری از دیوان او را به قلم خودش دیده ، میگوید که این نسخه بانسخه چاپی تفاوت زیاد دارد و ترتیب دیوان چاپی نیز با آن مطابقت ندارد و علاوه بر آن نسخه مورد بحث هفت غزل ، سه قصیده و دو اوده رباعی اضافه تر نسبت به دیوان چاپی موجود است (۷) .

احتمال دارد که نسخه تنظیم شده در (۱۲۳۲) به خطه شاعر نزد خود و ی باقی مانده و نسخه دیگر ی با ترتیب دیگر ، توسط کسی انجام پذیرفته باشد که بعد از وی آن ، چاپ کابل در (۱۳۰۵) صورت گرفته و اشعار ی که شاعر در سال های بعد از ۱۲۳۲ تصانیف کرده به نسخه موجود در نزد خود اضافه کرده است و نسخه ای که به مطالعه گویند اعتمادی رسیده و اشعار اضافی داشته بسیار امکان دارد که همان نسخه اصلی شاعر بوده باشد . شاید نسخه های دیگری نیز از دیوان او نزد اشخاص و جود داشته باشد که روزی ظاهر گردد و در اکمال آثار او برای طبع دیگر کمک برساند .

سرچشمه های اساسی شناخت شاعر

نخستین منبع در باره آشنایی با احوال و آثار عایشه « خاتمه الطبع » دیوان او به قلم منشی عبدالرزاق بیگ و تقریظ احمدجان الکوژی است که هر دو در انجام آن دیوان به طبع رسیده اند . این دو نوشته معلومات اولیه را راجع به عایشه ارایه میدارند که اساس کار تمام گزارشگران احوال او به شمار میروند .

عبدالمحمد مودب السلطان مولف امان التواریخ ، اولین نگارنده یی است که (سی و پنج) سال بعد از طبع اشعار عایشه (یعنی در ۱۳۴۰) ق دیوان او را دیده و به ملاحظه اشعار او و دو نوشته ذکر شده ، مطالبی در باره او در جلد هفتم آن کتاب ارایه میدارد و لی چون کتاب امان التواریخ به چاپ نرسیده و نسخ خطی آن نیز در دسترس کسی قرار ندارد ، متتبعان موضوع اطلاعی از آن ندارند .

قرار معلوم اخیراً پنج جلد از مجلدات هفتگانه امان التواریخ توسط آرشیف ملی خریداری شده است و عکس جلد هفتم آن را کتابخانه اکادمی علوم در اختیار دارد .

پس از منابع ذکر شده تا آنجا که معلومات در دست است ، چند نوشته کوتاه و میانه در مطبوعات کشور و در خلال تذکره های پیرامون زننده گی و شعر عایشه به نشر رسیده ، اما ازین یادنامه ها ، به استثنای خاتمه الطبع و تقریظ چاپ شده در دیوان و یکی دو

نوشته دیگر، هیچکدام مطلب دلچسپ و قابل توجهی مربوط به او ارایه نمیدارد و مطالب تمام آنها تکراری است که یکی از دیگری به نقل گرفته اند و حتا بعضی از نگاران آن نوشته ها در غایت بی اطلاعی بوده اند. به طور مثال مولانا خسته تذکره نگار معروف وطن، علاوه بر اینکه از مطبوع بودن دیوان شاعر معلوماتی نداشته تصور کرده که رحمان جد عایشه در جنگ کشمیر کشته شده است که رحمان را با فیض طلب پسر او به اشتباه گرفته.

در هر حال بهترین و موثق ترین مرجع شناسایی عایشه دیوان اشعار او باید دانسته شود که مطالب و گفتنی های زیادی را جمع به زنده گی و اندیشه او به صورت طبیعی در آن بازتاب یافته است و چون همه سخنان دل او و مربوط به خود اوست جدا قابل اعتنا و اعتماد میباشد.

اشعار عایشه

گرچه نمیتوان اشعار عایشه را از نگاه تصویر و نضج و سلاست و زیبایی های بدیعی و هنر شعر در ردیف آثار گوینده گان بزرگ و سخن سنجان نامور زمانش قرارداد، مع الوصف از لحاظ اینکه اولین بانوی صاحب دیوان از یک دوره نسبتا تاریک وطن ماست و اشعار زیادی سروده و مطالب قراوانی از شرایط عصر خود را در خلال سروده هایش برای آینده گان انتقال و انعکاس داده است، مقام ارجمندی را در عرصه شعر و ادب این سرزمین دارا میباشد.

با اینکه اشعار عایشه یکدست نیست و فراز و فرود زیاد دارد، اما با مروری در دیوانش میتوان از غزل های طولانی وی چند بیت خوب و پر محتوا بدست آورد و بعضی از غزل هایش را با حذف دو سه بیت نااستوار یکدست ساخت و همچنان میتوان بیت های زیبا و دلچسپی از بخش های مختلف اشعار او به گزینش گرفت. غزل « بد عهدی » از سروده های ساده و روانی است که خواندن آن لذت میدهد و شادی میبخشد:

بد عهدی

به تیر- غمز ه ام کـردی نشانه
کنم پیش که از دست تو فر یا د
دلـم برد ی و رخ پنـها ن نمودی
چه باشد گر به دیدار م کنی شـا د
جفا هاییکه از دست تـودید م
نکر داین ظلم را شیرین به فر هـا د
ترا این رسم بد عهدی که آموخت
که هرگز از غریبا ن نا و ری یاد
وجود م سو ختی در نار هجران
چو خاکستر مرا داد ی تو بر باد
غزل «درد بیدرمان» را نیز که از گفته های شادا ب اوست میتوان
به شنیدن نشست .

درد بیدرمان

بی وصالـت جنت الفر دوس چون زندان بود
گل به چشم خار و گلشن آتش سوزان بود
بوسه یی زان لعل شکر بار دارم آرزو
گر به جان سودا کنی منت به جان ارزان بود
دل زمن برد ی و قصد جان کنی، مقصود چیست
چشم جا دوی تودانم آفت دوران بود
شهد نوشیدن بدون دوست زهر قاتل است
درد بیدرمان که میگویند ، این هجران بود
اینقدر مغرور حسن خویش بودن خوب نیست
زشت و زیبا عاقبت خود طعمه مو را ن بود
از خلال پاره یی از اشعار عایشه پیداست که او دیوان حافظ را در
اختیار داشته و غالباً آنرا میخوانده است . موارد بسیاری به نظر
میرسد که در تحت تأثیر سخنان و بیان حافظ قرار گرفته و به پیروی
از حافظ توجه نشان داده و غزلها یی به اقتضای او سرورده
است ، مثلاً این غزل :

عمر بگذشته مرا ادب بسی می آید
 وز نسیم سحر ی بوی کسی می آید
 که به پیروی ازین غزل حافظ میباشد :
 مرده اید ل که مسیحا نفسی می آید
 که زانفاس خوشش بوی کسی می آید
 مفهوم و معنای سخنان حافظ نیز در گفتار عایشه زیاده دیده می
 شود ، و حتی گاه عین گفته او را با اندک تغییر در اشعار عایشه
 مشاهده میکنیم :

اسب تازی زیر پا لان گشته مجروح و ضعیف
 طوق زر در گردن خر شد نمیدانم چرا
 نزد صراف فلک خر مهره و سنگ و سفال
 قیمتش با در برابر شد نمیدانم چرا
 این مفاهیم در اشعار زیبا ی حافظ بدینگونه جلوه یافته است :
 اسب تازی شده مجروح بزیر پالان
 طوق زرین همه در گردن خر می بینم
 * * *

آه آه از دست صرافان گوهر ناشناس
 هر زمان خر مهره را باد در برابر میکنند

و یا این بیت :

نیست بر لوح دلم جز الفقا مت تو
 غیر سودای رخت نیست خیالات مرا
 که گرفته شده ازین شعر حافظ است :
 نیست بر لوح دلم جز الفقا مت یار
 چکنم حرف دیگر یاد نداد استاد م
 پیروی از گفته ها و به عاریه گرفتن اندیشه های دیگران در شعر
 عایشه به حافظ محدود نمی ماند بلکه گاه گاه به گفتار کسانی دیگر
 نیز تاسی می جوید .
 میان مسجد و میخانه حیرتی دارم

درین دوراه ندانم ره صواب کجاست

این اندیشه راقبل از و شا عردیگر ی بدینگو نه ارایه داشته
است :

نه درمسجد گذارندم که رندی نه در میخانه کاین خمارخام است
میان مسجد ومیخانه راهیست غرییم، عاشقم، آن ره کدام است
عایشه در شعر زیرین ه تنه ی اظهار عقیده میکند که همه کسانی
که به جایی رسیده اند غیر مستحق اند و افراد اهل و مستحق ، همه
فراמוש شده و محروم میباشند :

بی بی زنا ن (۹) مضطر و حیران شدند
ماچه خرا ن سلسله جنبان شد ند
حجله نشینان حر یـــــم حجاب
هم نفس غول بیا بان شد ند
قند و قروت آنکه نمیکرد فرق
مصلحت آمیز و سخندان شد ند

این موضوع در جای های دیگر اشعار عایشه نیز دیده میشود و او
را که به سبب انتساب خود به دودمان درانی افتخار میکرد و
انتظارات قدر دانی زیاد از دولت وقت را داشته است ، در مورد
اعتلای مقام و احترام دیگران قدری حسود و تنگ نظر نشان میدهد و
اتکای زیاد او را به حسب و نسب و خانواده بیشتر وانمود میسازد .
به قول عزیز الدین فوفلزایی، قبر عایشه در اونچی چهار دهی
واقع است (۱۰). این یادداشت با دوغزل نسبتا خوب عایشه به
پایان آورده میشود :

مقاصد دل

بتا به گلشن جنت روم چسبان بیتو
مرا که دوزخ سوزان بود جنان بیتو
قسم که جز سرکویت به نیم جونخرم
اگر دهند به من حشمت کیان بیتو
کجا روم ، ز که پرسم مقاصد دل خویش
مرا که نیست دگر هیچ در جهان بیتو
زفرقت تو مساویست روز و شب بر من
دما دم است مرا دیده خو نفشان بیتو

نه میل جنت و نی فکردوزخ است مرا
به خاطر من نبود فکر این و آن بیتمو

گذشت یار

دوشم از دیده نور دید ه گذشت
مونس قلب آر مید ه گذشت
میخرا مید با کر شمه و ناز
ا ز تکبر بمن ندید ه گذشت
زدنمک بر جراحت دل ریش
چونکه آن ماه نو رسیده گذشت
آن پر یچهر ه شوخ بسی پروا
ناله زار من شنید ه گذشت (۱۱)

نشانی ها و پانوشت ها

۱- سرور ، شعرا ی وطن . جریده نسیم سحر ، ش چار ، حوت
۱۳۰۶ش

۲- باتو چه به شعر حافظ که گوید :

«قوت دانا همه از خون جگر می بینم»

۳- بعضی از گزارنده گان احوال عایشه از جمله گویند
اعتمادی ، مهتم دیوان عایشه ، احمد جان الکوزایی را دانسته
اند که این درست نیست ، الکوزایی تنها تقریظی بر دیوان عایشه
نوشته که در آخر آن چاپ شده است .

۴- دیوان عایشه ص ۳۴۸

۵- پایان دیوان

۶- دیوان ، صص ۵۲ و ۵۱ و ۳۴۹-۳۵۱

۷- گویند یا اعتمادی ، شاعر افغان ، مجله کابل ، ش ۱۲ ، ص ۱ ،
۱۳۱۱ .

۸- غزلها در دیوان عنوان ندارند این عنوان و عنوان های دیگر را
نگارنده اختیار کرده است .

۹- عبارت (بی بی زنان) در وزن شعر صد مه میزند و شاعر که به
استعمال آن ضرورت احساس نمود . بوزن توجه نشان نداد .
است .

- درین شعر علاوه بر کلمات غیر عقیف ، عیب های ادبی و دستوری نیز مشاهده میشود .
- ۱- دیوان تیمور شاه ، ص. ۸.
- ۱۱- سر چشمه اساسی در تحریر این مقاله ، دیوان مطبوع شاعر میباشد .

چگونگی شعر در سالهای اخیر عهد تیمور

از شاعران معروف و نامور حلقه ادبی عهد تیمور، یکی میر هوتک افغان فرزند محمد زمان فوفلزایی بود که به هر دو زبان دری و پشتو شعر میسرود و در زبان دری از شاعران برجسته عهد خود بشمار میرفت.

افغان هم از لحاظ اینکه به دودمان درانی پیوستگی می‌رسانید و هم از این حیث که مردشاعر و فاضلی بود، نزد تیمور شاه منزلت زیاد داشت و تیمور همواره از مصاحبت‌ها و مشورت‌های او در مسایل ادبی و امور مملکتی و کشورداری استفاده میکرد و حتی درباره کفایت بعضی از ارباب انشاء و سیاق از او، مشورت و تصدیق میخواست و احتمالاً اشعار خود را از نظر او می‌گذرانید و غزلهای همدیگر را استقبالی میکردند.

غزل زیبایی از افغان در دست است که تیمور نیز به همان وزن وقافیه غزلی دارد و معلوم است یکی با توجه به دیگری ساخته شده، اما نمیتوان گفت که کدام یک مقدم است. چند بیت از غزل افغان را میخوانیم.

بی‌لبت گر هو سباده، گلفام کنم
لخت دلرا بگذازم و درجام کنم
هر کجا مدنظر عارض و زلف تو بود

نیست ممکن که خیال سحر و شام کنم
منتظر چند نشینم بر عهد و وصل
تابکی شاد، دل از بوسه به پیغام کنم

چاره و حشت چشمت به فسون نتوان کرد
نرگست نیست غزال که منش رام کنم

تادهان ولب وچشم تو بود، ممکن نیست
 که خیال شکر و پسته و با دام کنم
 گر به سودای دوچشم تو بود دسترس
 بگذازم دل خود را و میش نام کنم
 نو بهار آمد و آن به که چو بلبل افغان
 عمر صرف طلب یار گلندام کنم
 پوهاند عبدالحی حبیبی در مقاله «دیوان اعلیحضرت تیمورتیمور» این
 غزل افغان را باغزل تیمور شام مقایسه و ارزیابی کرده
 است (۱).

غزل تیمور نیز از نظر را بطه اش باغزل افغان و نیز از لحاظ
 پختگی برای پژوهشگران وادب دوستان قابل خواندن
 است :

سر قدم ساخته پابوس توا حرام کنم
 چند در دست صبا بوسه به پیغام کنم

تلخ کام زبس از زهر فراقت تو رواست
 طلب بوسه اگر از تو به پیغام کنم

یکدم آرام بگیرم به جهان در طلبت
 آخر ای آهوی وحشی به چه ات رام کنم

بسکه بینم به چمن جور و جفا از خس و خار
 که تمنای قفس گه هوس دام کنم

شب خود را به خیال رخ تو کردم صبح
 روز خود را به غم زلف تو چون شام کنم

کنده دیده خو نبار من آغشته بخون
 با ده گری می گلگون تو در جام کنم

جانم آمد به لب ولب به لبم نه ایدوست
 تا دمی آب حیات از لب تو وام کنم

درین دو غزل نکات مشترک زیاد به نظر میرسد و از جمله میتوان
 مفاهیم بیت های اول و سوم و چارم افغان را به ترتیب در بیت های
 ششم و دوم و سوم تیمور به روشنی مشاهده نمود.

تولد افغان در اواخر عهد احمدشاه درانی (حدود ۱۱۷۵-۱۱۸۰) در قندهار به ظهور پیوسته و پدرش محمد زمان در آن هنگام حاکم کشمیر بوده است که شاید روزگار طفولیت وی تحت سرپرستی پدرش در آنجا گذشته باشد و اکنون اطلاع موثقی از آن در دست نیست.

مادر میر هوتک افغان صبیۀ میرسیف الدین (ایشان صاحب استتالف) بود و کلمه «میر» در نام او از همین ارتباط وارد گردید و بعداً هم این کلمه به حیث جزئی از نام در میان احفاد او بر جای ماند. بقول فوغلزایی «کاریز میر» نیز منسوب به نام او می باشد زیرا به خانواده او درین محل جاگیر داده شده بود و این محل از آن سبب به کاریز میر موسو مگردید. (۲)

افغان به جد مادر ی خود، ایشان صاحب استتالف ارادت زیاد داشت و غالباً در نزد او و به خدمت او به سر می برد و از همین سبب به تصوف گرایش پیدا کرد و به راهیان این طریق پیوست.

محمد زمان پدر افغان نیز از دوستان و ارادتمندان میرسیف الدین ایشان صاحب استتالف بود و چون ایشان موصوف او را بسیار دوست میداشت بنابراین دختر خود را به عقدش در آورد.

شعر ذیل که برای مزار ایشان صاحب استتالف گفته شده است، کمال ارادت افغان را به جدش نشان میدهد.

کعبۀ امیدار بـ بـا بشهود

قبلة جان معبد اهل سجود

جسم پاکی هست مخفی زیر خاک

گنج پنهان است در آن خاک پاک

آن مزار حضرت ایشان ماست

و آن مکان، منزلگاه جانان ماست

ای به نسبت سید عالمی نسب

ای به گوهر نیر والا حسب

کو هدا من از تو رنگین گلشن است

از تو گل در دا من کهدا من است

خاصه استالف که جای خاص تست

اند رویاران با اخلاص تست

گر فتو حی هست در کار م تویی

۱ زکسی امید اگر دارم تو یی

دیده ام پر خون و دل از درد چاک

چند باشد در جهان ای جد پاک (۳)

سر دار جهان خان از رجال، معروف عهد تیمور شاه، عمومی افغان بود که به سال (۱۲۰۰) هـ ق افغان با دختر اودر کابل ازدواج کرد و آن زن به سال (۱۲۵۰) قمری یعنی پنجاه سال بعد از ازدواج در کابل در گذشت و در جوار خواجه مسافر دفن شد.

شعری در مرثیه همسر افغان در دست است که معلوم نیست از کیست و اگر افغان در آن هنگام حیات داشته، شاید شعر از خودش باشد. سه بیت از شعر یاد شده طور نمونه نقل میشود.

افسوس که آن مریم ثانی ز جهان رفت

زین دهر کهن طایر رو حش به جنان رفت

آن شاه زنان، پرده نشین، قاری قرآن

افسوس که از خانه سردار جهان (۴) رفت

از خصلت نیکش به قلم راست نیاید

وصفش نتوان کرد که از شرح و بیان رفت

فرزندان میر هوتک افغان به نام های حاجی محمد اشرف والله داد در کتابها نام برده شده اند که الله داد در ۱۲۵۹ در گذشته است. بنا به گفته فوفلزایی، افغان علاوه بر اینکه از نظر مقام ادبی و شخصیت علمی خود، نزد تیمور شاه احترام داشت، به اساس اعتمادی که به او موجود بود در زمان پادشاه مذکور به رتبه های سرکار مراسلات و داروغه اخبار و هر کاره باشی نیز منصوب گردیده بود و همچنان به قول تذکره روز روشن، در عهد شاه زمان هم «چندی داروغگی دفتر و مدتی اختیار اخباری را بر عهد داشته و بالاخره هر کاره باشی کل مملکت به وی مفوض شده» (۵) و بعضی از این عهد ها ی او در کتب دیگر مانند

تاریخ حسین شاهی و تا ریخ احمد نیز تذکر یافته است (۶) و بدین ترتیب او در دوران زمان شاه نیز از رجال مهم و مورد اعتماد زعامت و قوت به شمار می‌رفت و به اساس همین اعتبار و اعتماد سفرهایی در رکا بد و پادشاه مذکور و گاهی به غرض اجرای امور مملکتی به هندو پنجاب و کشمیر و ملتان و هرات و بلوچستان و نیشاپور و مشهد و سنده عمل آورد و با این سفرها تجارب و اندوخته‌های خود را افزایش بخشید.

در جبهه ادبی عهد تیمور شاه درانی، میر هو تک افغان از کسانی بود که به اشعار بیدل علاقه مندی زیاد داشت و گویا آشنایی با اشعار بیدل در وطن ما از همین مقطع زمانی آغاز میشود و افغان از پیشقدمان این پیشامد ادبی میباشد.

خسته و فوفلزی، افغان را پیرو مکتب بیدل می‌شمارند و لگویی اعتمادی سبک او را به سبک شاعر هم عصرش واقف لاهوری نزدیک میدانند.

چون افغان اساساً متمایل به سبک هندی بود لذا به آثار راهبان آن سبک که بیدل و واقف از سر بر آوردگان آن به حساب می‌آیند توجه زیاد داشت و از همین جهت بود که گفت:

داده افغان حجت بیدل مرامهر قبول

«طالع موری که با دست سلیمان آشنا ست» (۷)

نفوذ و یژه‌گی‌های زبانی بیدل در سخن افغان به فراوانی دیده می‌شود. انتخاب قالبها، قافیه‌ها، ردیف‌ها و بحر‌ها، در غزل‌ها و نحوه کاربرد تشبیهات و استعارات و کنایات و ترکیبات و استعمال مکرر الفاظی مانند: موج، سیل، حیرت، آینه، وحشت، شرر و جز اینها به وضاحت دلیل بر توجه افغان به اشعار بیدل است و نشانه تعجب او در سروده‌های آن سخن سرای بزرگ:

زر نگ خود نمایی چاره نبود اهل عالم را

نماید هر سحر گلشن ز گل رنگین قبا ییها

عدم سرمایۀ رنگ هجوم سجده اش گشتم

سرم شد خاک یعنی در رهش از جبهه ساییمها

جواني تا شد از كف در ره مطلب دو تا گشتم
زپا افگند مارا آخر افغان بی عصا ییها

* * *

حریف موج جفا ی تو کی نواند شد
دل زخود شده ام قطره است ، دریانیست

جهان چگو نه حریف جنون ما گردد
کفیل وحشت عشاق ، کو ه و صحرانیست
مباش غافل از انجام نقد فرصت خویش
که آن نشاط که امروز هست ، فردا نیست

* * *

به ترك عرض معنی میتوان ایمن شد از آفت
شکست رنگ ، گل را در چمن خط امان با شد
این اندك نمونه ها به روشنی میتوانند موید ارادت افغان به
بیدل باشند .

گویند خانه افغان حیثیت يك انجمن ادبی را داشت كه
دوستانش در آن جمع می شد ندوغز لها ی بیدل را میخوا نند و
مورد طبع آزمایی قرار میدادند و به تفسیر می گرفتند .
توجه به نزاکت ها و كشودن گره ها و رمز های اشعار بیدل و
گرایش شمار ی از سخنو را نوقت به پیروی از او را میتوان
تأحدی نتیجه و تأثیر همیمن نشست ها و گفت و گو ها در خانه
افغان دانست . از اشعار پشتوی میر هو تك افغان متا سفانه چیزی
در دست نیست و از اشعار دری او حدود هفت تا ده هزار بیت نزد
اولاد ه او و بعضی از علاقه مندان شعر وادب وجود دارد .

سرور گو یا نسخه یی از دیوان او را که دارای قطع بیست و يك
در پانزده و سه صد و هفتاد و چهار صفحه و ششصد و نود و هشت
غزل بوده ، دیده و معرفی کرده است . او میگوید که هر صفحه
این دیوان نه و ده سطر دارد و اگر هر صفحه آنرا ده بیت حساب کنیم
در آن صورت تعداد آن سه (سه هزار و هفتصد و چهل) بیت
بالغ میگردد . و غز لها ی آن حداکثر یازده بیت و حداقل
پنج بیت میباشد .

این دیوان به خط میر محمد عثمان این قاضی، فرزند ابن قاضی شاعر معروف است که دیوانش چاپ شده، کاتب در بایان دیوان چنین مینویسد:

«بحمد الله تعالى عز شأنه که تمام شد و صورت اختتام پذیرفت تحریر کتاب دیوان افغان از کلام بلاغت انجام جناب مرحوم مغفور میر هوتک خان درانی فوفلزی ایوب زایی تخلص افغان که جد مادری والدین هیچمدان، را قلم این دیوان است - به قلم بند درگاه حضرت سبحان و راجی الی رحمت العزیز المنان میر محمد عثمان ابن المرحوم جنت مکان قاضی میر حسین ابن رحمت بنیان قاضی میر فتح الله خان قاضی بود، در بلده طيبة کابل صانه الله و اهله عن الجور و التناول و احقته و اهله من التزلزل والضلال والعصیان، بحرمت سیدالر سالت و نبی آخر الزمان صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم، به تاریخ یوم دوشنبه بیست و یکم ربیع الاول قمری، بیست و هفتم برج میزان شمسی یک هزار و سه صد و چهل و سه از سنه قمری و سنه ۱۳۰۳ شمسی هجری نبوی.» (۸)

علاوه بر غزلیات شاعر که قسمت اعظم دیوان را دربر می گیرد، چار مثنوی کوتاه به وزن بوستان سعدی (فعولن فعولن فعولن فعول)، محزون الاسرار نظامی (مفتعلن مفتعلن فاعلات)، سلسله الذهب جامی (فاعلاتن فاعلاتن فعولن) و بحر هزج مسدس محذوف (مفاعیلن مفاعیلن فعولن) و مقدا ری رباعی و معما و جزاینها نیز در دیوان مذکور جلب نظر میکند. گویا، نوشته است که نسخه کا ملتری از دیوان افغان در کتابخانه نایب السلطنه بوده است، ولی اکنون معلوماتی از آن نسخه در دست نیست.

عزیز الدین فوفلزی در باره اشعار افغان میگوید: «با آنکه کلیت قصاید و قطعات و غزلیاتش در یافت نشده، اما بیش از دهنزار بیت به نهایت برجستگی بیادگار گذاشته ...» (۹).

در یافت های خسته در باره اشعار افغان از همه جالبتر و مستند تر و به زمان مانزدیکتر است. او مینویسد که مدتها بعد از فوت افغان دو نسخه ناتمام از دیوان اشعار او به دست اهل ذوق افتاده و حسن خان قرغه یی که از احفاد افغان است

مقداری از اشعار او را جمع نمود و دیوانی ترتیب داده که شامل غزلیات و قصاید و مخمسات و ترجعات و ترکیبات و حکایات منظوم و ساقینا مه و قطعات تاریخی و رباعیات میباشند و جمله (نه هزار و دو صد و سی و هشت) بیت میشود و این دیوان (چارصد و نود) صفحه را احتوا میکند و وی می افزاید که دیوان یاد شده را در پاییز (۱۳۳۱) شمسی مطابق ۱۳۷۱ قمری در منزل شخصی حسن خان در قرغه مطالعه کرده است. مولوی خسته منتخبی از غزلیات افغان را نیز دیده که به خط نستعلیق استادانه بود و حدود (شش هزار) بیت داشته است.

آنچه گفته آمد معلوم است و استنباط واستدراك دیگران در باره چگونگی و عدد سرورده های افغان بود که در زمانه های جدا از هم و در فاصله های متفاوت به بیان آورده شده اند. اما پس از جست و جوی زیاد سراغ نسخه دیگر از دیوان این شاعر بدست آمد که در آرشیف ملی محفوظ میباشد.

نسخه آرشیف ملی که مرو رشتابانی در آن میسر آمد در جمله کتابهای خطی و اسناد دیگر از کتابخانه دارالتحریر شاهی سابق به آرشیف ملی آورده شده است و بدینسان که مینماید پیشتر از آن، این اثر در اختیار مرحوم عبدالحمید حبیبی بود که مهر آن در یکی دو جای کتاب بیانگر این مطلب است.

معلوم میشود که نسخه در ابتدا صفحه زده نشده و بعد ها صفحات آن مشخص گردیده است. صرف نظر از ورقهایی که از میان افتاده، یعنی به اعتبار شماره گزاری بعدی، عدد صفحات به (ششصد و هفت) بالغ میشود در حالیکه قطع اثر بیست و شش در شانزده و خط آن عادی است.

گرچه سراسر دیوان به خط یک شخص نیست و خطوط متفاوتی در آن دیده میشود، با این وصف قسمت زیاد آن بوسیله کاتبی به نام عبدالسمیع حکیم نوشته شده که خط و املایش هر دو چندان تعریفی ندارد. او در پایان نسخه نوشته است: «تمت الكتاب بعون ملك الوهاب به دست خط فقیر حقیر سراپا نقصان و تقصیر عبدالمسمع حکیم خلف الصديق حاجی الحر مین شریفین عبدالحمید

حکیم غفر الله ذنوبه ، در حینیکه از درد پا از پا افتاده و بستر ی بود م ، قلمی نموده شد . ابتدا ای نوشتن بیستم ذالحجه ۱۳۰۳ اتمام یوم یکشنبه غره ربیع الاول یکهزار و سه صد و چار ، و وقت نماز عصر تمام شد .

بیاد گار نوشتم من این خط بدرا
وگر نه این خط من لایق نوشتن نیست

• • •

هر که خواند دعا طمع دارم

زانکه من بنده گنه کار م . « (۱۰)

در نسخه آرشیف در مرتبه اول غزلیات قرار دارد که پیش از نهصد غزل است و چار صد و شصت و سه صفحه کتاب را دربر میگیرد و پس از آن مخمسات و مثنویات و مدایح و ماده تاریخ ها و مرآئی و سرانجام یک مثنوی تقریبا (ششصد) بیتی در مناظره با دو آب و آتش و خاک با حکایات تمثیلی .

مرآئی و ماده تاریخها و مدایح این اثر از نظر تاریخی و شناخت بعضی از رویدادها و اشخاص مهم و نزدیکان و ممدو حانشاعر ارزش زیاد دارند .

در مخمس های او که از (سی و پنج) متجاوز است (بیست و شمش) پارچه آن به تخمیس غزلهای بیدل اختصاص دارد .

رووی همرفته مجموع ادبیات این دیوان از هفت هزار بیت در میگذرد و یکی از نسخه های مهم و معتبر اشعار افغان بشمار می آید ، خاصتا ، که جزء ملکیت عامه شده و هر کسی از آن استفاده میتواند .

اگر روزی کسی بخواهد اشعار افغان را جمع آوری و تدوین نماید و یک چاپ انتقادی از آن بدست بدهد و یا گزینشی از آن به عمل آرد ، بیگمان این نسخه هم از نظر پیشینگی و هم از لحاظ زیادت اشعار نسخه اساس تواند بود .

لعل محمد عاجز و میرزا قلند رعزت و میرزا احمد خان احمد از شاعران هم عصر افغان بودند که در سفر و حضر با تیمور شاه همراه می بودند و حاشیه نشین محافل و مجالس او بشمار می آمدند و هم چنان بایکدیگر خود روابط صمیمانه ادبی داشتند . شعر ذیل که

افغان دربارۀ روابط خودو عاجز گفته است کمال دوستی وارادته
اورا به عاجز نشان میدهد :

من و عاجز سبب عرض تمنای همیم
محفل افروز هم وانجمن آرای همیم
اثر عالم کیفیت ما هر دو یکیست
نغمه ساز هم و باده مینای همیم
قطع الفت نپسندیم یکی از دیگر
یعنی از تار هوس سلسله در پای همیم

من و آن دوست ز قید دوجهان آزادیم
میتوان گفت که دین هم ودنیا ی همیم
زنده گی من و او از سبب یکدگر است
مادر احیای خود امروز مسیحا ی همیم
افغان بعد از وفات جد خودایشان صاحب استالف ، بسیار
اندوهناك شد و عزم سفر مکه نمود و بعد از مراجعت دوباره
به استالف متمکن گردید و سرانجام در کابل در گذشت و طبق
وصیت خودش در جوار مزارایشان صاحب در استالف دفن شد .

واکنون قبرش به خوبی معلوم نیست و تاریخ و فاتش نیز روشن
نمی باشد . در کتاب درة الزمان شعری از افغان دربارۀ تاریخ
وفات محمد علم خان و کیل الدوله درج است که سال آن ۱۲۴۲
قمری میباشد و این تاریخ نشان میدهد که او تا سال ۱۲۴۲ قمری
در قید حیات بوده و درین هنگام حدود (شصت و پنج الی هفتاد)
سال داشته است . چند بیت از شعر ذکر شده به منظور مستند
گردانیدن موضوع در ذیل نقل میشود :

دریغ از بیداد دست اجل
که دایم کند خانه ها را خراب
درستی مجوید ، کـــز جور او
بسی شیشه بشکست هم چون حباب
چو شمع سحر رفت از بزم ، وای
محمد علم خان عالی جناب

چو افغان ما کرد سال وفات

سوال از دل زار پر اضطراب

بگفتا که « مغرب » بیایه شناخت

غروب علم را که بود آفتاب (۱۱)

کلمه « مغرب » برابر با (۱۲۴۲) است .

صرف نظر از بخش کو چك اشعار افغان که جنبه تاریخی و اجتماعی دارد ، بخش معظم سروده های اورانو ع مطلقا و معروف شعر یعنی غزل احتوا می کند و این امر بیانگر علاقه او به این شکل شعر به حساب می آید .

غزلها ی افغان همه یکدست نیست و غث و سمین در میان آنها زیاد به نظر میرسد ، با این وصف بسیاری از آن غزلها لبریز از شادابی و احساس است و خواننده را لذت میدهد . الفاظ خوش آهنگ و ترکیبات مناسب که سخن را رنگینی می بخشد و غنا مند میسازد ، در گفتار او کم نیست و هم بدینگونه میتوان جنبه های گونه گون زندگی آنروز مردم را از لابلای سخنانش استنباط نمود .

با موجودیت دیوان افغان در آرشیف ملی ، بررسی موارد متفاوت سروده های افغان برای پژوهشگران میسر شده است ، اما این امر بسیار به ساده گی به فرجام آورده نمیشود . بلکه تعمق بیشتر و فرصت مساعد تر و بحث جداگانه یی را ایجاب می نماید .

باسیری شتابان در دیوان افغان ، نمود هایی از اشعار او از بخش های متفاوت دیوان انتخاب و اقتباس گردید که مطالعه آن ، خواننده را با قوت ذهن و استحکام کلام و دیدگاه اجتماعی شاعر بیشتر آشنا میسازد .

ترک تعلق

آخر ز تر ك خود به من ومازدم پا

بر عمر پشت دست و به دنیا زدیم پا

دل از تپش نگشت گرفتار و دام وهم

چون شعله بر غبار هوسها زدیم پا

ما را تعلقات عنا ن گیر دل نشد
هر کس به عیش دست زدو ما زدیم پا
کردیم تر ك صحبت سنگین دلان دهر
چو نوحشت شرار به خارا زدیم پا
افشا نده ایم دست به همت ز کاینات
آمد هر آنچه پیش زد نیا زدیم پا
افغان گذشت از فلک آنسو غبار ما
بنگر ز عاجزی به کجا هاز دیم پا
این غزل که به استقبال بیدل سروده شده پختگی و توانایی
شاعر را در پیروی از بیدل و آشنایی به سبک مطلوب و ی
نشان میدهد . (۱۲)

آنچه که نشد

گفتم که در فرا ق توام جان شود نشد
یا مشکلی ز بند غم آسان شود نشد
یا بیتو مرگ چاره درد م کند نکرد
یا دردمند وصل تو در مان شود نشد
یا در رهت بباد فنا سر رود نرفت
یا کارم از وصل ، بسا مان شود نشد
یاد ل بدست دامن صبر م دهد نداد
یا پنجه ام حریف گریبان شود نشد
یا غنچه لب ز و فادم زند نرزد
یا نرگست ز جور پشیمان شود نشد
یاد ل به شام هجر دمی خوش زید تزیست
یا یک نفس خلاص ز هجران شود نشد

پنجه مرغان

منه ایشوخ برون پا، زسرای نگهم
کافرید است خدایت ز برای نگهم
عرصه ، گلگون ترا ، صفحه حیرانی ماست
نیست جولان تو بیرون ز فضای نگهم

بسکه از گریه خونین بدنم رنگ گرفت
 سرخ شد بجه مژگان زحای نگم
 دیده دارد ز تو تشریف تماشا دربر
 عنبرین است زخ طو قبا ی نگم
 آب شد باز ز غیرت دل امشب یارب
 که به گرد سر او گشته به جای نگم
 میتوان آینه از نقش بساطم چیدن
 حیرت از بسکه بود فرش سرای نگم
 صید عبرت به جهان کرده ام از بس افغان
 رشته هر مژه شد دام برای نگم

ترک مدعا

عشر تی نبود ز ترک مدعا بهتر مرا
 جز گداز آرزو می نیست در ساغر مرا
 دخل کس بر نکته فکر دقیقم نه یافت
 شده بلند یهای مضمون، سد اسکن در مرا
 عزت از رنگ جنون دارم بزم سوختن
 نیست غیر شعله دل شمع سان افسر مرا
 کشتی بیتاب دل چون موج از خود میرود
 کوه غم در هجر او نتوان شدن لنگر مرا
 در لابلای غزلهای چند بیت هاو تک بیت های فراوان را می
 توان در نظر آورد که هم از لحاظ فورم و خوشا هنگی الفاظ
 و زیبایی های شکلی بغایت دل انگیز اند و هم از لحاظ مفاهیم
 انسانی و ارتباط به زنده گی آدمی و نکوهش ناپسندی ها و توجه به
 جهات نیک، دارای ارزش فراوان نبذی از ینگونه سروده های
 دلپذیر را میخواهیم.

بایدت از پی تحصیل هنر گردیدن
 عزت قطره فزاید ز گهر گردیدن
 به سر کویتو تا چند به امید وصال
 خشک لب رفتن و با دیده تر گردیدن
 دارم از تیر تو ای یار، چو واقف افغان
 «آن هم آموخت زمگان تو بر گردیدن» (۱۳)

در غمت از خویش هرساعت برنگی میروم
 بیخود ی تا هست نبود حاجت پرواز ما
 شب که می شد دل به شوق وصل او گسترده بود
 از کتان پر توش مهتاب پای انداز ما
 تا کشایم بال همچو ن شعله از خود میروم
 در فضای نیستی با شد پر پرواز ما

درد خود نمایی

مشو غافل ز هجر دوستان در آشنایی ها
 که جمعیت چو شبی در کمین دارد جدا ییها
 جوانی از مزاج پیر طبعان کی رود بیرون
 فلک هم مینماید از شفق رنگین قبا ییها
 ز درد خود نمایی بارها رفتم چورنگ از خود
 ز خجلت آیم آخر ساخت اظهار رسا ییها

شکست و ریخت

گرد بباد رفته مارا هوای او
 زاشفتگی به کوه و بیابان شکست و ریخت
 در یاد صبح و صل توهر شام از سرشک
 مژگان هزار گوهر غلتان شکست و ریخت
 از انقلاب رنگ خزان، جوش برگریز
 گل میکند همین ز گلستان شکست و ریخت

قطع علایق

بر غبار کلفت عالم بیفشان پشت دست
 هست در قطع علایق تیغ عریان پشت دست
 تا ندامت های عمر رفته می آید بیاد
 میگز م چون موج، هرساعت بدنندان پشت دست
 گر غنا در کنج فقر م همت موری دهد
 میتوان افشاند بر ملک سلیمان پشت دست

صبح پنهان

هر رگم از یاد مژگان تو برتن میخلد
 استخوانم خا رماهی گشته در اندام ها

طالعم از تیره بختی هانمی آید برون
صبح پنهان است اینجا در سواد شما
ساغر هستی
دارد از کیفیت دل ساغر هستی کمال
نشا از معنی است موج باد و تقریر را

جویبار چشم

نیست بی روی تو غیر از گریه کار چشم من
اشک را کارش گذشت از اختیار چشم من
هست فکر قا متش سروی که شوق از خون دل
دایمش می پرورد در جویبار چشم من
ای چراغ چشم و دل بر خیز از نازو نشین
که به پهلوی دلم گه در کنار چشم من

موج گوهر

نبا شد عزت آفاق بی تشویش مایوسی
دل از بیم زوال جاه فارغ نیست شاهانرا
ندارد موج گوهر رنج تشویش از شکست خود
ز آفات جهان جمع است دل عزت پناهانرا

ظاهر و باطن

اصل خود پیدا بود ظاهر مصفا کرده را
سختی باطن ز طبع شیشه و مینا نرفت

غفلت

سعی از ارباب غفلت دور و مطلب مجو
پای خواب آلوده گمان راقوت رفتار نیست

اثر پذیر

برنگ باده که از شیشه چاره اش نبود
نمیرود اثر شوقت از ضمیر مرا

پرپر واز

شو قم هوا گرفت ز اقبال بیخودی
از خوش رفتنم پرپر واز شد مرا

نشان کعبه

هر کجا از من کسی پر سـد نشان کعبه را
صورت نقش کف پا یت به مژگان میکشم

آفتاب خیال

تابود مهر خیالش کلبه ام تاریک نیست
خانه را از برق فکر دوست روشن کرده ام

پیرو جوان

باجوانان کی توان سنجید کار پیر را
یک کمان آوار میسازد هزاران تیر را
چاره غمهای دل نتوان به سیر باغ کرد
لاله و گل کی کشاید خاطر دلگیر را

دلیل حال

نیست از آواره جز با خاک رده یکسان شدن
هر کجا نقش قدم بینی دلیل حال ماست

ستم

سبب می پرس که خوبان چرا جفا کارند
به شهر ما که ستم بردل شکسته روا ست

الفت

عشق در هر حال با حسن تو دارد الفتی
شب منم از گل، موج از آغوش دریا دور نیست

بی پروا

نبود از دور فلک پروا دل از کف داده را
یکسر موج را تشویش از گرداب نیست

اسیر

به ظلمت شب هجران چنان اسیر شدم
که سایه نیز ز پهلوی من کنار گرفت

غم عشق

آخر از من غم عشق تو برانگیخت غبار
هر که در راه تو بنشست چنین بر خیزد

هنر

جوهر ، ظهور رتبه اصل است تیغ را
یعنی عزیز، هر که بقدر هنر شود

مصلحت

با ناز بگو قصه چشم و دل پاکم
شاید نبود مصلحت اوبه هلا کم

در باره زندگی ادبی میر هو تک افغان و چگو نگی سروده های
اوسخنان گفته نشده زیبا دوجود دارد که از حوصله این یاد
داشت بیرون است و باید روزی برای شناخت ابعاد شخصیت این
غزلسرای کمتر شناخته شده و بررسی گفته هایش کار های بی به
انجام آورده شود و دیوان اشعار او یا گزیده یی از آن به چاپ
برسد تا برگی دیگر بر تاریخ ادب و طن ما افزوده گردد .

راجع به تاریخ و فو افغان نیز تاکنون مدرکی روشن در دست
نیست ، اما از ماده تاریخی که در فوت محمد علم وکیل الدوله
گفته واضح میشود که تا سال ۱۳۴۲ قمری زنده بود است (۱۴) .
یاد داشت ها و پا نوشت ها

۱- مجله کابل ، ش (سی و یک و سی و دو) ، سال سوم (۱۳۱۲)

۲- تیمور شاه درانی ، جلد دوم ، ص ۴۶۲

۳- کلمه « جد » درین مصراع ، نسبت نوا سگی اورا به ایشان
صاحب نشان میدهد .

۴- سردار جهان ، اشاره به پدر اوست .

۵- یاد ی از رفتگان ، ص ۷-۸ و سراج التواریخ ، جلد اول ، ص

۵۶ .

۶- تیمور شاه درانی ، جلد دوم ، ۴۶۳

۷- مصراع دوم ، ازین بیت بیدل است که تضمین شده :

گرد خط در دور حسنش ابر عالمگیر شد

طالع موری که با دست سلیمان آشناست

و مطلع این غزل بیدل چنین است :

عجز بینش با تعلق های امکان آشناست

اشک ما تا چشم بکشد ن به مرگان آشناست

۸- دیوان میر هوتک افغان، مجله کابل، ش سی و چار، ص ۳ (۱۲۱۲).

۹- تیمور شاه درانی، جلد دوم، ص (۴۶۲)

۱۰- نسخه خطی کلیات افغان، آرشیف ملی، ص ۶۰۷

۱۱- درة الزمان، چاپ کابل، ص ۲۲۸.

۱۲- مطلع غزل بیدل بدینگونه است:

آخر ز فقر بر سر دنیا ز دیم پا

خلقی به مال تکیه زدو ماز دیم پا

کلیات بیدل جلد اول ص ۴ کابل ۱۳۴۱

۱۳- مطلع غزل واقف و بیتنی که تضمین شده چنین است:

زنده دل را نسزد گرد هنر کردیدن

صرفه آب بقانیست، گهر گردیدن

قبل ازین تیر ترا بر دل مابود گذر

آن هم آموخت ز مژگان تو بر گردیدن

۱۴- کلیات میر هوتک افغان نسخه مخطوط و موجود در آرشیف

ملی از منابع دست اول در مورد شاعر به شمار میرود و اشعار

آوردده شده در این نوشته حداکثر از آن نسخه گرفته شده است.

علاوه بر مصادر یاد شده که از آن سود گرفته شده، میتوان از

کتاب خطی امان التواریخ، جلد هفت، تالیف مودب السلطان

اصفهان و مقاله «عاجز افغان و افغان عاجز» به قلم حافظ

نور محمد، نشر شده در مجله کابل، شماره دوم، سال چهارم،

(۱۳۱۲) و تاریخ ادبیات افغانستان چاپ ۱۳۳۰ و کتاب افغانستان

قسمت ادبیات نوشته بهروز، چاپ ۱۳۳۴ و جز اینها نیز

استفاده به عمل آورد.

حلقه وصل شعر افغانسنان

د آسیای میانه

از سخنان را ن ناشناخته بی که دانستن هویتش در تاریخ ادب
سدّه (سیزده) و طن ما فارغ از نیاز مندی نتواند بود گل محمد
افغان است .

او در شعر مر تبی بلند و قریحی ار جمند داشت اما محیط
ادبی و فرهنگی ما از آن به درستی آگاه نبود .

آنچه در منابع شناخته شده ، نسبت به این شاعر به نظر میرسد
غالباً ، گفته های مکرر و نابسنده بی است که به هیچ وجه در بازتابی
هویت ادبی او به حد قابل توجه یاری نمیرساند .

یکی از نوشته هایی که گو یا اولین بررسی نسبتاً جامع راجع به
گل محمد افغان دانسته میشود ، مقالتهی است که در مجله خراسان
به چاپ رسیده است . (۱)

نسخه هایی از دیوان افغان ، در کتابخانه های آسیای میانه
دیده میشوند ، اما از موجودیت نسخه بی از آن در افغانستان تا
کنون گزارشی در دست نیست و گو یا هیچ نسخه و یا سواد یا
نسخه بی ، از آن دیوان به افغانستان آورده نشده است و دلیل
اساسی ناآشنایی ادب شناسان ما با آثار و شخصیت این شاعر ،
نیز جز این نتواند بود .

نویسنده مقاله « یکی از شاعران کم شناخته شده » از موجودیت
چند نسخه از دیوان افغان در کتابخانه های اکادمی علوم
ازبکستان و اکادمی علوم تاجکستان گزارش میدهد .

بیگمان وجود این نسخه های دیوان شاعر برای پژوهشگران
ودست اندرکاران ادب ، مایه خوشنودی بشمار میرود ، زیرا
شاعر را بهتر از هر جای دیگری توان در اشعارش جلوه گریافت

و در ك كرد . و قتی اثری از گوینده یی بدست آید ، دیگر نباید
 او را ناشناخته پنداشت . مسلماً با مطالعه دقیق نسخه های دیوان
 افغان ، آشنا یی با جهان بینی ، سطح آگاهی ، شرایط زندگی و چگو-
 نگی اوضاع زمان او میسر میگردد و بوسی از سخنان ناگفته راجع به
 او در معرض بیان می آید .

نگارنده نیز به دیدن سه نسخه از دیوان یاد شده در گنجینه
 دستنویسهای شهر دوشنبه توفیق یافتیم و در فرصت کوتاهی
 که میسر بود ، مرور شتابانی در آنها به عمل آوردیم و ایمن
 یاد داشت با الهام از آن نسخه های دیده شده به تحریر در آمد .

هر يك از سه نسخه مورد بحث حدود پنج هزار بیت شعر دارد و به خط
 شکست آسیای میانه تحریر یافته است و اینکه قاری رحمت الله
 واضح در تذکره خود اشعار افغان را بیست هزار بیت وانمود ساخته
 مبالغه آمیز است .

با سیر زود گذری در دیوان افغان و رهپایی به ارا به گریها
 و تصویر سازی های او واضح میشود که او یکی از راهیان سبک
 هندی و یکی از دنباله روان کامل عیار بیدل بوده است و از سراسر
 دیوان او بوی خصوصیت های سخن بیدل به مشام میرسد .
 اثر گذاری اشعار بیدل و رسول نزاکت های سخن او در
 گفتار افغان کاملاً مشهود است .

پیروی از بیدل برای این شاعر جنبه تفننی یا طبع آزمایی
 ندارد بلکه او میخواهد خصوصیت زبان و هنر بیدل را در خود
 جذب کند و مثل او شعر بگوید . از اینجا است که تعداد زیادی از غزل
 های بیدل را به عین فورم بازسازی کرده و حتی گاهی برش
 هایی از مفاهیم آنها را در گفته های خود آمیخته داده و به وجهه دیگری
 رویت بخشیده و غالباً به خوبی از عهده بر آمده است .

با التفات به آنچه گفته آمد مشاهده میشود که سر آغا ز اشعار
 افغان یا مطلع دیوان او با توجه به يك غزل فاخر بیدل آفریده شده و
 بدین صورت او نخستین گام را به جای پای آن شاعر پیشرو گذاشته
 است . دوسه بیت از آن غزل بیدل را بخوانیم :

سوار بر ق عمر م نیست برگشتن عنا نم را
مگر نام تو گیرم تا بگر داند ز بانم را
عدم کیفیتم خاصیت نقش قدم دار م
خرا می، تا به زیر پای خودیابی نشانم را
مخواه ای مفلسی ذلت کش تسلیم دو نانم
زمین تا چند ز یر پا نشاند آسمانم را
وسو غزل دیوان افغان
الهی مصدر الفاظ رنگین کن دهانم را
کلید کنج معنی ساز تحریک زبانم را
لبم را آشنا کن با ادای نرم گویی ها
به موج آب گوهر گیر، انداز بیانم را
بهر محفل ز مژگانم دانا اشک شرر زادی
نیاز سوختن کن شمع آسا استخوانم را
به دل بگذر اختم از بر قشرم معنی نازک
چو رنگ می زمینا فاش کن راز نهانم را
طراوت خیز کن یارب بهار گلشن یاسم
چو گردی ابر دریا بار چشم خونفشانم را
حالا نمونه های دیگری از، سروده های افغان را که بالتفات
به پدید آورده های بیدل به ظهیر آورده است، از نظر میگذرانیم.

قید صدا - از بیدل

پاس کار خود نبا شد صاحب تدبیر را
دست بر قید صدا مشکل بود زنجیر را
نفع این بازار نتوان بردی جنس فریب
ایکه سو داندیشه یی سرمایه کن تزویر را
در بیابان تحیر نم ز چشم ماخواه
بی نیا زازاشک میدان دیده تصویر را

خط تقدیر از افغان

هیچکس از سرنوشت خویشتن آگاه نیست
نیست ممکن دیدن و خواندن خط تقدیر را

حاصل هر کس بقدر اقتضای وضع اوست
 سبز دارد جوش اشکم خانه زنجیر را
 یار مندی بر ضعیفان از ضعیفان میرسد
 خامه زانگشت یابد قوت تحریر را
 بر سر دست است تیر از راستی ها بوسه زن
 از کجی ها جای در پهلوی بود شمشیر را
 ظالمان را ارتبای از اول باشد بهم
 جز به جنس خویش نبود آشنا بی تیر را

بهار جلوه از بیدل

ای بهار جلوه بس کن کنز خجالت بارها
 در عرق شستند خو بان رنگ از رخسارها
 میشود محو از فروغ آفتاب جلوه ات
 عکس در آینه هم چون سایه دیوارها
 اهل مشرب از زبان طعن مردم فارغ است
 دامن صحرا چه غم دارد ز زخم خا رها

چشم زخم از افغان

خاطر مجروح من يك لحظه بی آرام نیست
 تاشکست از جور مژگان تو در دل خا رها
 در گلستانیکه عرض ز درویشان دهم
 زعفران روید ز طبع سایه دیوارها
 چشم ز خمی هست در رنگ شگفتن های گل
 غنچه ها دارند از پیچیده گی طومارها
 زیر چرخ دون نه امروز مبه صد کلفت گشت
 از جفا ی دهر عمری میکشم آزارها

حیرتگاه شوق از بیدل

دل خاک سرکوی و فاشد چه به جاشد
 سر در دتغ تو فدا شد چه به جاشد
 اشکم که دلی داشت گره بر سر مژگان
 در کوه تو از دیده جدا شد چه به جاشد

این دیده که حیرتکده شوق تماشا است
ای خوش نگهانی شما شد چه به جا شد
چشمت به غلط سوی دل انداخت نگاه
نیریکه از آن شست خطا شد چه به جا شد

جوش تبسم از افغان

دل در خم آن زلف دو تا شد چه به جاشد
دیوانه به زنجیر جفا شد چه به جا شد
از تنگی دل چاک زد مسینه خود را
پیرا هن این غنچه قبا شد چه به جا شد
رنگین نمودی رخ خود را ز گل می
رخسار تو گلگون ز حیا شد چه به جاشد
درجاده سودای تمنای خرامت

هر نقش قدم دست دعا شد چه به جا شد
گل کرد نمک بر لبش از جوش تبسم
بر زخم دل ریش دوا شد چه به جا شد
گردی که ز خاک قدم یار برانگیخت
بردیده مانور فرا شد چه به جا شد

مطالعه و مقایسه همه غزلهای افغان که به استقبال بیدل ایجاد شده اند از حوصله این نوشته بیرون است و بحث مفصل و جداگانه بی را ایجاب میکند و این گفت و گو باید بماند برای فرصت دیگر. که خود از لحاظ شناخت و جاهت سخن شاعر سخت در خور توجه تواند بود.

یکی از جهات مستلزم تحقیق درباره افغان این است که او در چه تاریخی و به چه علت و از کدام ناحیت افغانستان به آسیای میانه رفته و در آنجا سکونت اختیار نموده است. اینکه او از دودمان هوتک و قندهاری دانسته شده است، ظاهراً در یادنامه های روی دست اشارتی بدین امر دیده نمیشود. اگر دیوانه او به صورت دقیق و با امعان نظر مورد پژوهش و بررسی قرار گیرد احتمال زیاد میرود که اشاراتی درین زمینه به مشاهده برسد که این ابهام را از میان بردارد.

آنچه مسلم است و نمیتوان بدان تردید نشانداد از افغانستان
بودن و دور از وطن بودن این شاعر خوب است که بایک دید سر
سری در اشعار او این مطلب را درمی یابیم .

این ابیات او در هوای وطن و یاد دوستان و فرقت احباب بیانگر
جدایی و دوری او از وطن خود است .

درد هر کسی چو من نباشد

بگسسته دل از وطن نباشد

به آنکه مرا ز بعد مردن

جز مهر تو در کفن نباشد

* * *

عند لیبا ن و طن گم کرده ایم

در هوای آشیان شد بال ما

* * *

فرقت احباب را در مان مجو

نیست جز این داغ تا سودگر

اگر دیوان افغان به دقت مطالعه شود شاید ابیات زیادی مبنی
بر غربت او به نظر آیند که در پرتو آن علت و زمان مهاجرت او نیز
روشن گردد .

یکی از افراد روحانی و فاضل وطن ما در سده (سیزده)، مانند
گل محمد افغان در آسیای میانه میزیسته است . او در حلقه های
ادبی و دیانتی به نام ملا عبدالرحیم دارای شهرت و مورد تکریم بوده
و در آثار ادبی و تصوفی مخطوط و مطبوع سده ذکر شده . جسته
جسته یاد میشود . گل محمد افغان هم از نظر هم وطن بودن و هم از
نگاه فضیلت این شخص از ارادتمندان او به شمار میرود . ملا
عبدالرحیم پیشتر از گل محمد افغان در گذشته و افغان شعر قصیده
گونه یی در باره او سروده که پایه ارادتش از آن آشکار میشود و در
یکی از ابیات آن قصیده گوید :

آبیار مزرع انعام او ابرکرم

خاکروب فرش در گاهش بود باد صبا

همچنین اورا جع به قد سیت مرقدیکی از بزرگان بدو ن ذکر نام قصیده یی دارد که به ظن قسوی این مرقد از ملا عبدالرحیم خواهد بود . بیتی از آن قصید چنین است :

به بوی سبزه با لای مر قدش همه عمر

به عطر غوطه خورد آهو ی ختن تا چین

ملا عبدالرحیم خود نیز تاکنون در وطن مابه خوبی شناخته نیست . بهانسان که باشناخت افغان به سایه روشن هایی از زنده گی این مرد را همی بریم ، مسلما در پر تو شناسایی او میتوانیم به لحظه های یی از زشمند از حیات گل محمد افغان نیز دست یابیم .

چون آثار گل محمد افغان در اختیار اهل ادب و جست و جو گران ادبی و شعر در وطن قرار ندارد ، مقرون به صواب می نماید که نمود های بیشتر از سروده های او را درین جا ثبت نماییم و در معرض مطالعه و قضاوت بگذاریم تا هم در آشنایی فکر ی بیشتر او کمک به عمل آید و هم دوستان را ن شعر از آن شیرین کام گردند .

صلح و جنگ

پردۀ قانو ن شوقم ، سحر آهنگ ترا
عند لبیم عارض از باده گلرنگ ترا

صد سحر چون غنچه تصویر اگر گردد دچار
سیر گلزارش گفتن نیست دلتنگ ترا

چون رگ الماس خواهد شد نکه در دیده اش
آنکه ای نازك بدن بیند دل سنگ ترا

از عتاب جان گدازت لطف دیگر دیده ایم
صلح باشد در کمین هنگامه جنگ ترا

نشاء انصاف

می نسازی چهره از جامی چو گل رنگین چرا
غنچه سنان سر در گریبان مانده یی غمگین چرا

می نماید بیشتر لطف تنت از موج گل
دل درو ن سینهات ای بیو فا سنگین چرا
نشاء انصاف اگر دارد دماغ اهل هوش
غافل از اشعار من باشد لب تحسین چرا
در پی تحصیل روزی گرنباشد آسمان
کرده ضبط دانه ها خورشید از پروین چرا

بی نیازی

بی نیازی که از قید تعلق فارغند
آبروی شیشه را در سنگ خارا ریختند
بی تو در هر جا که سیل اشک را کردم روان
مردمان دیده آب روی دریا ریختند
کی بود آسان نوا ی قلقل مینای می
سنگها شد آب، تايك طرح مینا ریختند
از نگاه مست آن سر شار صبا ی غرور
نشاء پیمانۀ مارا دو با لا ریختند

تخم نو میدی

بسکه لبریز از هجو م گریه شد کاشانه ام
آب ریزد بر سر از گرد سحاب خانه ام
تخم نو میدی به محنت ز ریاسم گشته اند
کی شود سرسبز زیر آب حرمان دانه ام
خط او شد مطلع دیبا چه آیات حسن
نامه بخت سیه شد سر خط افسانه ام
گرچه مجنون از جنون مشهور عالم گشته است
من به رسوایی میان مردمان افسانه ام

داغ ناسور

باز میخواهد دلم شو ردگر
ریخت سودا بر سرم زور دگر
هست در شهر محبت بیگمان
بر سر هر دار منصور دگر

درغم جانان کسی چون من مباد
 خسته و بیمار و رنجور دگر
 فرقت احباب را درمان مجو نیست جز این داغ ناسور دگر
 گشت بی نوش لب او در تنم
 هوسر مو نیش ز نبور دگر
 در چمن افغان بر نگه‌اندلیب
 از جفای گل کنم شور دگر

سست پیمان

دلا تو صافی طینت گزین و خندان باش
 به رنگ صبح ، زشام سیه گریزان باش
 نوید گوهر مقصود تا دهند ترا
 حباب وار درین بحر خانه ویران باش
 هزار و عده نمودی و شد خلاف ، همه
 ترا که گفت که در عهد ، سست پیمان باش
 مرو بخانه زاهد نشین بگوشه دیر
 گزین تو صحبت پیر مغان ز رندان باش
 مکن چو آینه اسرار نیک و بد افشا
 به رنگ شام سیه پرده دار مردان باش
 مکش به تیغ جفایت مرا ز ناکا می
 به زخم سینۀ ریشم دمی تو درمان باش

گداز حسرت

به این تدبیر نی پروای آن، نی فکر این دارم
 به زیر سنگ دستی از دل اندو هگین دارم
 به سر جا داده ام از بس هوای نکبت زلفش
 دو عالم بید ماغیها به بوی مشک چین دارم
 نه تنها در یمن فرو انروا شد اشک خونینم
 سواد هند را از داغ در زیر نگین دارم
 همه اعضا گداز حسرت از شعله بالا می
 به رنگ شمع امشب گریه آتش قرین دارم
 ز بس خون ریخت چشمم در غم لیهان میگونش
 مژه هم نسبت رگهای لعل آتشین دارم

پريشا نيست اكنو ن حاصلم در تيره روز يها
كه شو ق خر من زلف سياه عنبرين دارم

بخت واژگون

صد شكر كه بخت واژ گونم
در عشق تو گشت رهنمونم
در شوق تو از هجوم كلفت
از راه دو ديد ه ريخت خو نم
سو دای تو ريخت طر فله سودا
در شام فرا ق قير گو نم
چشم سيمهت به غمز ه آخر
از قيد خرد كشد برو نم

در كند ن كوه غم، هزاران فرهاد، همی شود ز بونم
اين شعرها كه خوانديم هر کدام از شگفتگی و خوشا هنگی
بر خور داری دارد و ميتوان شعرهای پایا تر و باپوشش های خوبتر
رانيز در ميان اشعار او جستجو كرد و بدست آورد.

ازنگات در خور ياد آور ي نسبت به افغان يكي هم اين است
كه او حيثيت يك حلقه و صل را در ارتباط ديره ادبي قرن (سيزده)
بين افغانستان و آسيای ميان نه دارد. او رسالت خود را به صفت
يك سخنور از بر خاستگاه خود در ماورای آمو به وجه احسن
انجام داده و از سخن آفرينان اين سرزمين به شايستگی نماينده
گی کرده است.

گرچه در آنسوی آمو و به صورت خاص در جمهوري
تاجکستان کدام بر رسي مشخص و مستقل عايد به اين شاعر
صورت نپذيرفته، مع الوصف در تمام آثار ادبي اين دوره نام
او به نظر ميرسد و ادبيات شناسان امروزي تا جيك به خوبی با
او آشنا يی دارند.

در دايره ادبی سده (سيزده) آسیای ميانه شناختن بيدل و
آشنا يی با آثار و پيروي از خصوصيات وسبك او، از مختصات
بارز سخنگويان دانسته ميشود. بدین موجب است كه افغان هم از
راهبان اين سنت به شمار می آيد.

التفات زیاد افغان به اشعار بیدل و استقبال غزل‌های او در
 سطور گذشته یادآوری شد. حالا می‌بینیم که گاه افغان بدون
 در نظر داشتن و رعایت وزن، به تنهایی قافیه یا ردیف طرف
 علاقه بیدل را پسندیده و مورد طبع آزمایی قرار داده است. بیدل
 غزلی به ردیف «بلند» دارد که دوسه بیت آن بدینگونه است:

حسرت دل کرد بر ماینجه قاتل بلند
 میشود دست کرم باناله سایل بلند
 سایه تمکین نازت هر کجا افتاده است
 سبزه چون مژگان شود از خاک آن منزل بلند
 کاروان یاس امکان را غبار حسرت
 هر که رفت از خویشتن، کرد آتش از دل بلند
 و گل محمد افغان باتوجه به «بلند» ی غزل بیدل، با تفاوت
 وزن غزلی «بلند» ساخته که خواندنی است:

هر کرا میشود آواز ه زدم ساز بلند
 بی نفس از لب نی کی شود آواز بلند
 نرسد سایه قد تو اگر گاه خرام
 در گلستان نشود سرو سرافراز بلند
 سر مه گون چشم تو گاهی که عتاب انگیزد
 از شهیدان نشود شعله آواز بلند
 شورش تن همه از آمد و رفت نفس است
 تار اگر نیست صدا کی شود از ساز بلند
 سرو و شمشاد و صنوبر همه نقش قد مند
 هر کجا قامت آن شوخ شد از ناز بلند
 گشت انجام چو منصور بر فعتگه دار
 هر کرا همت اگر بود ز آغا ز بلند

وقتی اشعار افغان به دقت و توجه بیشتر مورد مطالعه و بررسی
 قرار گیرد، در خلال گفته‌های او مطالب سودمند فراوانی به
 مشاهده می‌پیوندد که به پهلوه‌های مختلف زنده گی انسان ارتباط
 دارد و بینش شاعر را دربرداشت از پدیده‌های زنده گی هویدا می

سازد و همچنان کار برد صنایع بدیعی و نزا کت های ادبی از آن
ها نمایان میشود . به نمونـه های از این گفته ها توجه شود :

امیدبخشیدن به زنده گی

گشته عمری در خزان فرقت افسرده ام

از درغـم خانه من ای چمن عنوان در

تابکی افسرده بنشیننی به زندان ملال

از شگفت خاطر خورسند در بستان در

ترکیب های چمن عنوان وزندان ملال و شگفت خاطر

خرسند در دو بیت بالا قابل توجه اند .

و یا :

در چارسوی ، دهر چه باشی افسرده دل

از زیر بار کلفت سود و ضرر برآ

از کف عنان کوشش آزاده گی مده

در سنگ واکندرهت چون شرر برآ

ای قطره هم چو موج چرا هرزه میدوی

در خلوت صدف بنشین و گهر برآ

پرواز بی نشانی عنقا به نام تست

چون مرغ رنگ از قفس بال و پر برآ

بی ثباتی

ثبات عیش به رنگ پریده میماند

بقای عمر به اشک چکیده میماند

ملامت مردم

در محفلی که حسن تو گردید جلوه گر

با شد مرا چو شمع بهر عضو دیده یی

چون من کجا ست در چمنستان روزگار

از گلشن وفا گل صد یاس چیده یی

مانند من به کوچه و بازار دهر نیست

دامان صبر و جیب ملامت دریده یی

افسرده

شعله خوبان را سرافرازیست از افتاده گان
آتش افسرده ام، خاشاک بر دارد مرا

داغ دل

از رمیدن میبرد در هر نفس آرام ما
کاش آن هندو پسر يك لحظه گردد درام ما
دیدۀ امید از الطاف مردم بسته ایم
نقد داغ دل ز جانان بس بود پیغام ما
مدهر آهی که با خون جگر پرورده ام
میشود در جنگ میدان عدو و صمصام ما
در گرفتاری ما قید دگر در کار نیست
همچو کرم پيله از تار نفس شد دام ما

زیاده خواهی

تابکی آزرده میسازي من درویش را
میزنی از خار مژگان بردل من نیش را
درد و داغ بر دل هر چند افزاید کم است
زانکه هر کس دوستتر میدارد از کم بیش را

سیل و یرانگر

قدخم گشته ام در جوش سیل گریه رفت آخر
بردهنگام طغیان موج دریا حلقۀ پل را
غزلهای افغان غالباً طولانی اند و عدد آنها گاهی تا به (یازده)
بیت میرسد و با اینکه تمام ابیات هر غزل در يك سطح قرار ندارند
بیشتر آنها پر محتوا و استوارند.
در سروده های اوتر کیب های زیبا و خوش آهنگ و نازک
خیالی و معنی آفرینی را به فراوانی دیده میتوانیم که این خود نشان
دهنده توجه او به زیبايي فورم شعر و به اسلوب بیدل است و از
همینجاست که گاه غزلهای او با گفته های بیدل همسنگی نشان
میدهند.

نسخه های سه گانه دیوان افغان موجود در گنجینه دست نویسه های اکادمی علوم تاجکستان که پیشتر به ذکر آورده شد ، با خط شکست آسیای میانه کتابت شده که خواندن آنها برای شخص نا آشنا با خط شکست تا حدی مشکل مینماید .

کتابت یکی ازین نسخه های سه گانه یاد شده به سال ۱۲۲۱ قمری انجام یافته که نام کاتب را ندارد و به قول « فهرست دست خط های شرقی » (۲) اکادمی علوم تاجکستان ، شاعر در آن هنگام در قید حیات بوده است .

نسخه دیگر آن که از نظر رمیزات باز نوشتی ، اوصاف نسخه اول را دارد ، دارای (پنجصد و هفتاد و سه) صفحه میباشد که اشعار آن بیشتر از نسخه نخستین است . این نسخه در ۱۲۷۱ قمری به تحریر در آمده و کاتب در آغاز آن مینویسد : « واضح باد که انتظام دهندۀ لالی اشعار سحر آثار این دیوان ، ملا گل محمد بی افغان از سر آمد سر هنگام یاد شاه مجاهد غازی امیر معصوم شاه مراد خان بوده و زمان سلطنت خلف الصدق ۱ و سلطان سید امیر حیدر رانیز دریافته و از نوازش وی به حکومت قصبه مشهوره متبرکه « نور آتا » سرفراز گردیده ... از جناب مستطاب نیک اخترش دو اثر خیر معتبر در صفحه روزگار ماند ، یکی این دیوان نزاکت توامان و دیگر آن خانقا هی است در سر چشمه کوثر کرشمه نور ... » کاتب این نسخه میرالدین یا منیرالدین ابو الشرف حسین البلغاری البخاری و سال تحریر آن ۱۲۷۱ قمری است (۳) .

چنانکه از محتوای این مقدمه واضح میشود ، گل محمد افغان در هنگام تحریر این نسخه دیوان خود ، حیات نداشته است .

از افغان اضافه بر دیوان غزلیات ، یک مثنوی عشقی در بحر هزج مسدس به نام « عادل افغان » نیز برجای است . نسخه یی ازین مثنوی به کتابخانه گویا اعتمادی تعلق داشته که بعدا به صفدر خان اعتمادی رسیده است . این مثنوی به سال ۱۲۵۵ قمری توسط ملا میر نظر بن داملا میر منیر کتابت شده (۴) .

تاریخ در گذشت افغان دقیقا معلوم نیست و کسی آنرا ضبط نکرده است. به استناد مقدمه دیوان مخطوط افغان، مورخ ۱۲۷۱ قمری که نزدیک به زمان شاعر و مورد اعتماد است، آواز کارداران امیر معصوم شاه مراد خان بوده و زمان سلطنت پسرش امیر حیدر (۱۲۰۵-۱۲۴۴) را نیز در یافته و هم بدینسان به اساس یادآوری در «فهرست دستخط های شرقی-ص ۱۳۷، ج ۴» او حکومت امیر نصر الله (۱۲۴۴-۱۲۷۶) را درك کرده است.

باتوجه به مدارك یاد شده می توان گفت که احتمالا او در روزگار حکومت امیر نصر الله حدود (۱۲۵۰) قمری در گذشته خواهد بود.

در فرجام گفتار این نکته قابل یادآوری است که چون گل محمد افغان یکی از شاعران شایسته سده (سیزده) وطن ما میباشد، باید از طرف اکادمی علوم افغانستان، یکی از کارمندان علمی موظف ساخته شود تا نسخه های دیوان او را در دوشنبه و تاشکند مقابله نمود. يك متن انتقادی از آن تهیه و برای چاپ آماده سازد و این کار به مکلفیت علمی او محسوب گردد و یا اینکه مکرو فلم یافوتو کاپی نسخه های مذکور طور رسمی مطالبه شود و شخصی در اینجا موظف به انجام این امر گردد و صورت دیگر اینکه منتخبی از بهترین اشعار او توسط کسی تهیه و برای چاپ مهیا ساخته شود و درین صورت است که ادب شناسان و طنما با دریا فت های تازه پی در باره این شاعر روبرو خواهند گشت.

با ذکر نمونه های مختصر دیگر از سروده های افغان، این نوشته به پایان آورده میشود.

گیاه غم

خوش آن زمان که نوید وصال یار رسد

به غنچه دل افسردم ام بهار رسد

شکوفه چشم کشاید به شاخسار امید

که گردم قدم آن سرو گلزار رسد

به غیر حسرت و صلش اگر بود منظور
 ز گرد پای نگه دیده را غبار رسد
 هزار سال ز خاکش گیاه غم روید
 چواشك شعله نشانم بهر دیار رسد

نقش مدعا

باز در بیگانگی ها آشنا می بینمت
 از هجو م جور و استغنا جدا می بینمت
 بسکه چون آئینه سر تا پالطافت پروری
 از صفای سینه ، نقش مدعا می بینمت
 تا خط سبزی بر اطراف لب لعلت دمید
 حضر را بر آب حیوان رهنما می بینمت

منت قاصد

منت قاصد نبا شد عشق اگر باشد قوی
 میرساند آتشبار ما پیغام را

تاثیر هم صحبتی

صحبت اهل جنون را هست تاثیر دگر
 گشت رسوا آنکه یکدم با من رسوا نشست (۵)

مصادر این نوشته

- ۱- پوهاند رشاد ، یکی از شاعران کم شناخته شده ... ،
 مجله خراسان، ش ۱، ص ۲-۱۳۶.
- ۲- فهرست دستخط های شرقی، ص ۶۷، جلد چار ، دوشنبه، ۱۹۷۰.
- ۳- مقدمه نسخه مخطوط شماره (۲۱۴-۴۷۴) انستیتو شرق
 شناسی اکادمی علوم تاجکستان، ۱۲۷۱ ق .
- ۴- مایل هروی ، معرفی چند نسخه خطی ، آریانا، شماره اول ،
 سال ۱۳۴۷، ۲۷.

۵- منبع اساسی این نوشته نسخه های سه گانه دیوان
 شاعر ، محفوظ در گنجینه دست نویسهای اکادمی علوم تاجکستان
 میباشد .

- نمونه ادبیات تاجیک، تحفة الاحباب ، روابط بخارا و افغانستان،
 جریده نسیم سحر و آریانادائرة المعارف نیز دیده شده اند.

توجه به نظیره گوئی و اقتفای پیشینیان

گفته بودیم که در درازای سده سیزدهم اسلامی، بنابر عوا مل و شرایط نا مساعد اجتماعی در وطن ما گوینده گان بیشتری به ظهور نیا مدند و آن عده یی هم که عرض وجود نمودند جز شماری معدود از میان آنان، دیگران به شهرت و نوایی نرسیدند.

وصفی، گوینده یی بر آمده از آن سده و بر خاسته از میان مردم آن عهد بود که به شعر رو آورد و بود و درد ها و رنجهای ناشی از وضع محیط خود را با سرودن و خواندن شعر و مشغلت باشعر از یاد می برد.

در باره و صفی، معلوما ت زیاد در دست نیست و در سه چار منبع موجود، مطلب جالبی راجع به او به نظر نمی رسد جز اینکه گفته میشود که او روزگار تیمورتاشاه شجاع را در یافته و شام شجاع را ستود و شاعر سده سیزده می باشد و دیوانی از او بر جای است (۱) و نسخه هایی دیگر از آن نزد اشخاص دستیاب شده میتواند (۲)

مجموعه یی از اشعار و صفی در کتابخانه پوهاند دکتور رجاوید محفوظ است که شمار قابل توجهی از غزلیات و چند قصیده و رباعی او را در بر دارد.

این مجموعه مدتی در دسترس خانم پروین سینا عضو دیپار تمن ت زبان و ادبیات دری گذاشته شده بود که آنرا استنتاج نماید و مقدمه یی بر آن بنویسد که موصوف این وظیفه را به حیث پروژه يك ساله خود در اکادمی علوم افغانستان به انجام آورد و نسخه تنظیم یافته او در بخش نسخه های خطی کتابخانه اکادمی علوم نگهداری میشود، از نسخه یا د شده برمی آید که نزد يك به تمامت غزلیهای و صفی شامل درین مجموعه، به استقبالی و تتبع گوینده گان پیشین و گاهی معاصر او سرود شده اند و جالب این است که جامع و کاتب این اثر، همه غزلیهای مورد اقتفای و صفی

را باغز لهای خود او جابه جا و به دنبال هم ضبط نموده و خواننده را آگاهی داد که مثلا کدام غزل وصفی به پیروی از کدام غزل فلان شاعر گفته شده است.

نسخه مورد گفت و گو، نام کاتب و تاریخ کتابت را ندارد، اما از یاد داشتی که به خطی غیر از خط کاتب در صفحه (دو صد و دو) به نظر میرسد و تاریخ ۱۳۰۳ ش را دارد، دانسته میشود که باز نویسی این مجموعه پیش از این تاریخ به انجام آمده است، ولی این یاد داشت به موضوع کتاب ارتباط ندارد و به کار علاقه مند مجموعه اشعار و صفی یاری نمی رساند.

چون نام کاتب معلوم نیست، این مطلب واضح نمیگردد که این مجموعه را با چگونگی های آن که یاد شد، خود شاعر ترتیب داده یا کدام آدم خوشبین به وصفی یا شعر هایش، در زمان حیات و یا پس از مرگ او به این امر دست یازیده است. به گمان غالب تدوین این اثر پس از مرگ شاعر صورت گرفته خواهد بود.

تاریخ تولد و تاریخ در گذشت وصفی نیز روشن نیست، اما از قصاید او که در باره رجال سده سیزده سروده آشکار میشود که روزگار زنده گی او در همین سده بوده است و نیز ماده تاریخهای که برای وفات چند نفر ساخته و در مجموعه موجود اند موید زمان حیات او میباشند.

این مطلب که و صفی در زمان تیمور شاه، دارای سن و سال بیشتر بوده و شعر می سروده، درست نمی نماید، زیرا هیچگونه نشانه ای در ارتباط بدین مساله در گفته هایش به چشم نمی آید. اما امکان دارد که او در عهد تیمور شاه در حال خورد سالسی بوده باشد.

در گفته های وصفی، حتا سخن از شاه زمان و محمود نیز به نظر نمی آید و از شاهان سدوزایی تنها کسی که مورد ستایش او واقع گردیده شاه شجاع میباشد.

گویا و صفی در عهد شاه شجاع، دارای نام و شهرت نسبی بوده که توجه او را جلب نموده و به دربار نزدیکش ساخته است. شاه شجاع

گرچه در هر دو دوره سلطنت خود از لحاظ سیاسی درد سرها و گرفتاری های فراوان داشت، اما چون خود شاعر بود. به شاعران و نزدیکی آنان به خود، دلچسپی نشان میداد و گاه گاه با استفاده از فرصت با آنان به بحث های ادبی می نشست و چند لحظه یی جنجال های سیاست را از یاد می برد. و صفی نیز از کسانی بود که به دربار شاه شجاع نزدیک شده بود و شاید از معاونت ها و صلات او سود می گرفته است.

در مجموعه مورد دسترس، تنها يك قصیده در صفت شاه شجاع وجود دارد، ولی ممکن است در نسخه های دیگر قصاید دیگری نیز از و درین زمینه موجود باشد.

انوری شاعر معروف قصیده یی در ستایش سلطان سنجر دارد که بسیار استوار است و معروف و چند بیت از آن قصیده بدینگونه است:

گردل و دست بحر و کاز باشد

دل و دست خدا یگان باشد

پادشاه جهان که فرمانش

بر جهان چون قضا روان باشد

آنکه با داغ طاعتش زاید

هر که زابنا ی انس و جان باشد

عدلش ارحامی زمین نبود

امن بیرون ز آسمان باشد

مرگ را دایم از سیاست او

تبلرزه بر استخوان باشد (۳)

وصفی به وزن و ردیف همین قصیده انوری قصیده خود را در ستایش شاه شجاع انشا نمود که دارای (چهل و سه) بیت می باشد و چندین بیت آن به گونه مثال در اینجا آورده میشود:

از مه و مهر تانسان باشد

تخت و بخت شه جهان باشد

شه شجاع آنکه گرد در گه او
 سرمه چشم خسروان باشد
 سکه برهند و روم و شام زند
 خنک بختش به زیران باشد
 دولتش در زمانه پیرو شود
 طالعش در جهان جوان باشد
 داد عدل و سخا و همت او
 هم چون شیروان عیان باشد
 دوستانش میان باغ مراد
 سرخ رو هم چون ارغوان باشد
 خون عدوان به هر صف میدان
 از دم تیغ او روان باشد
 جز صفا تش نیارم به زبان
 دردها تا مرا زبانی باشد
 بر سر جمله خسروان جهان
 حکم او چون قضا روان باشد
 هر کجا تیغ او عیان گردد
 دشمنش در زمین نهان باشد
 دست بر دار بر دعوای وصفی
 تا جهان هست و تا جهان باشد
 پادشاه زمان شجاع الملك
 خسرو جمله خسروان باشد

اهمیت این قصیده بیشتر در آن است که زهان زنده گی شاعر و رابطه او را نشان میدهد. اما نکته در خور تأمل این است که وصفی در کدام نوبت سلطنت شاه شجاع با او نزدیک بوده و او را ستوده است.

از نشانه هابر می آید که وصفی در نوبت دوم سلطنت شاه شجاع یعنی سیال های (۱۲۵۵-۱۲۵۸) باید در باره او سخن گفته باشد، زیرا در نوبت نخست سلطنت او که سیال های ۱۲۱۸-۱۲۲۲ رادر بر دارد، شعری از وصفی به چشم نمی آید که تاریخ دستیابی

به مقام و یازمان فوت کسی در آن آمده باشد . پیمش ترین تاریخی که در اشعار او (شامل دربین مجموعه) وجود دارد سال (۱۲۳۲) و نیز سال ۱۲۳۳ میباشد و پس از آنها شعری است که درباره سردار محمد عظیم خان برادر عینی وزیر فتح خان گفته است و این شخص به سال ۱۲۳۸ درگذشته و در جوار مزار عاشقان و عارفان کابل مدفون میباشد .

نکته دیگر اینکه محمد عظیم خان و برادرش وزیر فتح خان از طرف داران سلطنت محمود بودند که در مقابل شاه شجاع ایستاده بودند در روزگار اقتدار محمود ، محمد عظیم خان حاکم پیشاور و نیز ناظم حکومت کشمیر بود و منطقی نمی نماید که شاه شجاع را درنوبت سلطنت اولش و نیز مخالفان او را در همان هنگام ستوده باشد .

ازین گفت و گو این نتیجه را نیز میتوان به دست آورد که وصفی شاید در اوایل سده سیزدهم دیده به جهان گشوده و در حدود ۱۲۶۰ ق . ترك هستی گفته باشد .

برای روشن تر شدن موضوع ، چند بیت از قصیده سی و هفت بیتی و صفی در صفت محمد عظیم خان را باید از نظر گذرانید :
... رونق افزای شهر پیشاور

گشت با شوکت سلیمان

که محمد عظیم خان باشد

سروسر دار فوج خاقانی

بره را گرگ میکند شب و روز

زنم پیش به دشت چوپانی

خنجرش بگذرد ز جان عدد

مشکلش حل شود به آسمانی

هست خاک درش به دیده تر

بهتر از سربم صفا ها نی

لطف او مایه تهنیتان

خشم او جامع پریشانی

باد حکمش روان به مثل قضا

بر سر هند و سند و ایرانی

دو قطعه ماده تاریخ که در میان اشعار و صفی و جود دارند، یکی در مرگ اشرف خان نامی است که معلوم نمیشود کیست و دودگر در رئای جوانی (نزد) ساله بنام «شاه جهان» که شاید پسر یکی از دوستان او و یا منسوب به کدام خانواده معروف بوده باشد. در باره شاه جهان گوید:

رفت شاه جهان ز دار فنا

سینه بر آه و دل پر از امان

داد و بیداد از جفای فلک

آه و افغان ز گردش دوران

سال عمرش به نوزده چورسید

مبتلا شد به درد بیدرمان

صد دریغ از جفای چرخ که کرد

همچو گنجش به زیر خاک نهان

جست از پیر عقل تا ریخش

وصفی خسته دل به آه و فغان

سر زجنت کشید و کردند

«شده به جنت مکان شاه جهان»

(۱۲۳۵-۳ مساوی ۱۲۳۲)

اضافه بر آنچه که به بیان آورده شد، چار قصیده در ثنائی ائمه هدا و یک قصیده در صفت محمدایوب خان که دانسته نمیشود چه کنسی میباشد و یک قصیده در وصف معشوق، در مجموعه مورد بحث وجود دارند که شمار ابیات آنها زیاد نیست.

بخش اعتنا مند گفته های و صفی را غزلهایش میسازد و شمار قصاید او در برابر عدد غزلهای او به کلی ناچیز است.

شمار غزلهای و صفی در مجموعه مورد گفت و گو به بیش از (هشت صد و هفتاد) پارچه بالغ میشود که اگر اوسط ابیات هر پارچه را (هفت) بیت بدانیم در آن صورت شمار آن به (پنجاه و پنجصد)

بیت خواهد رسید ، در حالیکه شمار ابیات چکا مه های او درین اثر کمتر از سه صد بیت است .

البته این حرف به جای خود میماند که ممکن است در نسخه های دیگر اشعار و صفی ، شمار دیگر از چکا مه ها و چا مه ها و انواع دیگر شعر او موجود باشند که در این مجموعہ نیا مده اند و روزی بدانها دسترسی میسر خواهد شد .

غزل های وصفی در کمال ساده گی و بی پیرایگی است و صنایع ادبی در آنها زیاد به نظر نمی رسد و خیال و تصویر نیز در میان آن سروده ها چشمگیر نیست و با نازک خیالی ها و پیچیده گی های شیوه هندی تاحدی فاصله دارد و با وصف مطالعاتی که در دواوین گذشتگان و معاصران خود دارد و گفته های شمار ی از آنان رابه پیروی ، نشسته است باز هم بایده ل زیاد سرو کار ندارد و به استقبال غزل های او توجه نشان نمیدهد .

میگویند در روز گاران زنده گی وصفی ، اوضاع اجتماعاتی ناسالمان و آشفته بود و او می توانست گوشه هایی از آن شرایط را در سخنان خود بازتاب بدهد ، اما او هیچگونه التفاتی به انعکاس آنچه در آن عهد میگذشت نشان نداد .

این گفته ها درست است و باید سخنان و صفی از ینگونه ویژه گی ها بر خور دار می بود ، ولی گویا او یک آدم منزوی و گوشه گیر بود که با خواندن و گفتن شعر اوقات خود را خوش میگذرانید و با گوشه گیری و انزوا بسر می برد و به مسایل اجتماعی التفاتی نداشته و خود نیز مورد توجه کسی یا مقامی نبود . جز اینکه ، چند روزی دست تصادف او را به شاه شجاع نزدیک ساخته است .

نکته دیگر اینکه در اشعار و صفی مطالبی را که به مسایل اجتماعی و زنده گی مردم زمان او به وضاحت و صراحت ارتباط داشته باشد ، شاید به ندرت بتوان به دست آورد ، اما نمیتوان ادعا کرد که در ورا ی الفاظ و کلمات و عبارات گفته های او اشارات و کنایاتی در رابطه به وضع جامعه آن روزی وجود ندارد .

بسیار ممکن است که او برش هایی از دریافت ها و استد را کات خود را از محیط ماحول خود در لفافه الفاظ و به وجه سمبولیک افاده کرده باشد که در آن مستلزم دقت بیشتر دانسته شود. به گونه مثال به این بیت توجه شود :

شاخ مر جان کرد خون دیده مژگان مرا

ریش گلشن ساخت اشک سرخ، دامان مرا

آیا نمیتوان ازین بیت نشانه هایی از درد و رنج ناشی از شرایط نامساعد زمانه شاعر را بدست آورد ؟

بیت دیگر را بخوانیم :

بمن گوید ای یاران که در شبهای تنهایی

به غیر از ناله خود با که گویم داستان را

از کجا معلوم که شاعر درین بیت از درد بی همزبانی و نداشتن رفیقی همراه نالیده باشد. و باز میگوید :

به خون کافر و مو من کمر بست کسی هرگز نداند مذهبش را

شاید بتوان اظهار داشت که بیت ذکر شده مربوط به غزلی است که شاعر خطاب به معشوق خیالی گفته است. اما اگر در ظاهر امر چنان باشد، در نفس امر توجه دیگری نیز وجود دارد یعنی اینکه میخواهد از عدم مصوونیت همگانی یاد کند.

در مطلع غزلی میگوید :

ز بس در غم تپیدم دل درون سینه ام خون شد

به شما بیکسی از دیده خو نبار بیرون شد

و این گفته، بیانگر غم نهفته ای است که اهل دودی نمی شناسد تا آنرا برایش اظهار نماید.

سعایت و سخن چینی نیز شاعر را رنج میدهد و فریادش را بلند می سازد.

دشمنان بسکه بهر جا سخن از من کردند

دوستان را به من غم ده دشمن کردند

چون نسوزم من غمیده که این مدعیان

آتش عشق مرا بر همه روشن کردند

باتوجه به اینکه خود هم د رزنده گی کار با ارزش و مهمی رابه انجام نیاورده و آنچه کرده جز ناصواب اندیشی چیزی نبوده، گوید :

وصفی ز کنه عار نکردی هرگز
جز لهو و لعب کار نکردی هرگز
عمرت پی کارهای بیوده گذشت
کاری که بود کار نکردی هرگز

از واعظه نا متعظیکه سخن از روی ریا میگوید بیشتر گوینده گان انتقاد مینمایند، و صفی نیز از واعظی بدین صفت که حرفش با عمل همراه نیست، دوری می جوید و نمی خواهد حرفش را بشنود :

واعظ ز نصیحت تو خاموشی به
از زهد ریا پی تو قدح نوشی به
یادم چه دهی ز جنت و طوبی و حور
جز عشق و ی از همه فراموشی به

در هر حال وصفی را نمیتوان یک چهره تابان و توانای شعر از سده سیزدهم به حساب آورد، اما به جرات میشود او را یکی از سخنوران زمانش در سطح شمار زیاد دیگر از گوینده گان آن عهد، که شعر و ادب و وضع روشنی نداشت، قرار داد.

با درك این حقیقت می پذیریم که غزلهای وصفی یکدست و هموار نیست و غث و سمین و ناهمواری ها از نظر زبانی و تصویر سازی و بلاغت لفظی در آنها زیاد وجود دارند، مع الوصف از تعدادی از آن غزلهای فراوان، بیت های زیبا و خوشا هنگ و شفاف با مفاهیم رنگین به دست آمده می توانند، مانند این بیتها :

بگذار تا که سجده کنم ابروی ترا
محراب را برای نماز آفریده اند
شبی نبود که از هجر تو جان من نمی سوزد
ز آه آتشینم چرخ را دا من نمی سوزد
بسان شمع فانوس است گویا آتش عشقش
که می سوزد دل و جانرا و پیراهن نمی سوزد

وصفی ، غزل یاد شده را به جواب غزل شاعری به نام شیخی
سروده که دوبیت آن چنین است:

تو کز سوزم نیی واقف، دلت بر من نمی سوزد
مرا میسوزد از غم جان ، ترادامن نمی سوزد

مزا ج برف دارد غم ، درون سینه عاشق

که میسوزد ز سر تا پا و پیراهن نمی سوزد

گفته آمد که وصفی حد اکثر از غزلها ی خود را به استقبالیابها
جواب گوینده گان پیشین و معاصر خود ساخته است . در اینجا بعضی از
اینگونه غزلها را به نظر می آوریم .

شبهای تنهایی

بخود زان آشنا کردم سگان پاسبا نش را

که سازم کحل چشم خویش گرد آستا نشرا

به من گوید ای یاران که در شبهای تنهایی

به غیر از ناله خود با که گویم داستان نشرا

رسیده جان به لب ، حرفی به آن محمل نشین دارم

ز روی عجز گوید ای عزیزان سار بان نشرا

ندارد مهر هرگز با من غمدیده دل آنمه

خدا یا مهر بان گردان دل نا مهر بان نشرا

این غزل به جواب غزل فارغی گفته شده که مطلع آن بدینگونه

است :

از آن می بوسم از راه و فاپای سگان نش را

که شبها با من میدارند از غیر آستا نشرا

آصفی ، شاعر خوب سرزمین ادب پرور هرات غزلی دارد

که سه بیت زیرین از آن است :

به سوی من که رساند نسیم یار مرا

که نیست قوت بر خاستن غبار مرا

بهار آمد و گل گل ز داغ اوست دلم

قیاس کن ز گلستان من ، بهار مرا

به سو ی تیغ برد دست و من هلاك شوم
 زیبم آنکه بگیر ند دست یار مرا (۴)
 وصفی این غزل را پسندید و بدینگو نه به استقبال گرفته
 است :

چشم انتظار

ز حال من که خبر میدهد نگار مرا
 که سوخت آتش هجران ، تن نزار مرا
 بده ز گرد رخت تو تیا ز روی کرم
 سفید کرده غمت ، چشم انتظار مرا
 غم تو کرده مرا خاک ، زان سبب ایمه
 که تابه کوی تو آرد ، صبا غبار مرا
 ز بعد مردن من از ره و فاروزی
 بسو ی تر بت من آور ید یار مرا
 در و باره یاد نیارد جمال گل ، بلبل
 بیا غ گرنگرد یار گلعدار مرا
 غزل زیرین بدانسان که در مجموع ذکر یافته باتوجه بیک
 غزل صایب که با این مصراع آغاز میشود « چشم بر خورشید تابان
 نیست ایوان مرا » سروده شده است . اما در کلیات صایب که به
 اهتمام بیژن و مقدمه امیری فیروزکوهی به سال ۱۳۳۳ در تهران
 چاپ شده غزل مزبور دیده نمیشود . شاید این غزل از صایب
 نباشد . غزل و صفی را بخوانیم :

شاخ مرجان

شاخ مرجان گرد خون دیده مژگان مرا
 رشك گلشن ساخت اشك سرخ دامن مرا
 جان به لب آمد مرا از دوری آن غنچه لب
 از من مسکین خبر سازید جانان مرا
 خضر خط کرده سیه پشت لب جان پرورش
 کار با ظلمت فتاده آب حیوان مرا

چاك شد از دست هجرا نت گریبانم بیا
تا بدو زد سوزن وصلت گریبان مرا
سرو ناز از پا بیفتد در میان بوستان
گر ببیند قامت سرو خرا مان مرا
وصفیا یکدم بیاو بر سر راهش نشین
تا ببینی نازو استغنا ی سلطان مرا

جام دل

گردش چشم تو جام دل ماست
زلف تو ذوق کلام دل ما ست
بهر مرغ دل من دا م منه
حلقه زلف تو دام دل ما ست
سوی صحرا نروم چون مجنون
آهوی چشم تو را م دل ما ست (۵)
واقف از شاعران ناز کخیا لهند ، نزدیک به زمان و صفی بود
که غزل های زیبا دارد . ایبا تذیل از يك غزل اوست که و صفی
بدان توجه نشان داده است :
سرو افتاده ز پا از دستت
پنجهات سخت دلم را افشرد
آن نگاری تو که بنشسته بخون
کرده گل جا مه قبا از دستت
نکنم گریه چرا از دستت
دل ، جدا ، دیده جدا از دستت (۶)
وصفی گوید:
سرم افتاده به پا از دستت
کرده گل های چمن چاك زغم
چون هلال شب عید آخر کار
جان ز تن گشته جدا از دستت
جا مه را همچو قبا از دستت
شدم انگشت نما از دستت

غزل دیگر از و صفی

در گلستان رفتم و روی توام آمد بیاد
از نسیم روی گل بوی توام آمد بیاد
سرو و شمشاد و صنوبر جلوه گر شد در چمن
از خرام قد دلجوی توام آمد بیاد
بر رخ گل دانه های ژاله دیدم در چمن
از عرق افشانی روی توام آمد بیاد

دل درو ن سینه‌ام چو ن مرغ بسمل می‌طپید
 از خدنگ تا ق ابروی تو ام آمد بیاد
 چونکه خور شید فلک سرزرد بیام آسمان
 از شعاع روی نیکوی تو ام آمد بیاد
 وصفی غمدیده را دیدم چو بلبل در فغان
 عندلیبان سرکوی تو ام آمد بیاد
 هلالی در غزلی میگوید :

من عاشق و دیوانه و مستم چه توان کرد
 میخواره و معشوق پرستم چه توان نکرد
 گویند که رندی و خراباتی و بدنام
 آری بخدا این همه هستم چه توان نکرد
 من رسته‌ام از قید خرد هیچ مگویند
 و زانکه ازین قید نرستم چه توان کرد (۷)
 وصفی با توجه به این غزل گفته است :
 من از نگه چشم تو مستم چه توان کرد
 بی‌شیشه و می باد و پرستم چه توان نکرد
 ای زاهد خود بین به سرسنگ ملامت
 من شیشه ناموس شکستم چه توان نکرد
 غزلی که مطلع آن چنین است :
 آن شوخ ، چو گل به دست گیرد
 رنگ از رخ گل شکست گیر

از واقف پنداشته شده و استقبالی گردیده ، اما در دیوان
 واقف چاپ ۱۹۶۲ در لاهور این غزل به چشم نیامد .

بند و بست

هر کشور دل که هست گیر د	گرتیغ نگه به دست گیرد
از غمزه چشم مست گیرد	دلها ی بسی بیک اشاره
زان ساقی می پرست گیرد	خوشحال کسی که ساغر می
نه بام فلک شکست گیرد	ترسم که ز آب چشم زارم
آن شوخ به بند و بست گیرد	دل برده و ، جان زدست و صفی

فغانی از غزل سرایان به نام است که بسیاری از غزل لهایش
مورد استقبال گوینده گان بعد از وی قرار یافته اند . و صفی نیز به
استقبال او دلچسپی نشان داده که از جمله این غزل فغانی است .

گلر خان بر سر خاکم چمنی ساخته اند

چمنی بر سر خونین کفنی ساخته اند

از سکان سرکوی تو بسی منفعلم

که به هم صحبتی هم چو منی ساخته اند (۸)

غزل و صفی

شوخی ما را ز گل تازه تنی ساخته اند

بر تنی از رگ گل پیر هنی ساخته اند

یکسر مو نشد از سر دهانش معلوم

نکته گیران ز برایش سخنی ساخته اند

بسکه خون ریخته از دیده تر مشتاقان

از گل لاله بکوبش چمنی ساخته اند

مژه نبود که به چشم سیه اش می بینی

خنجر از بهر دل همچو منی ساخته اند

به کسی عهد نبسته است که بازش نشکست

پلعب کافر پیمان شکنی ساخته اند

ایا تنی از غزل هلالی که استقبال شده :

بسکه خلقی سخن از عاشقی من کردند

دوست را با من دلسوخته دشمن کرد ند

سو ختم ز آتش این چرب زبانان چون شمع

سوز پنهان برابر همه روشن کردند

بعد ازین دست من و دامن این سنگ دلان

که به آهنگ جفا سنگ به دامن کردند (۹)

و غزل و صفی :

دشمنان بسکه بهر جا سخن از من کردند

دوستان را به من غمزه دشمن کردند

چون نسوزم من غمیده که این مدعیان

آتش عشق برابر همه روشن کردند

اینقدر شکوه من با تورقیبان گفتند
 که دل نرم ترا سخت چو آهن کردند
 نشکند شیشه دل از چه که خو بان جهان
 بهر آزدن ما سنگ به بدامن کردند
 نتوانست که یار غم او کوه کشد

به تنگاه من خسته معین کردند
 غزلهای محتشم کاشا نیزمورد تو چه و صفی بوده است .
 دیوان محتشم گر چه به چاپ رسیده اما به دست نیامد ، ازین
 رو به نسخه مخطوط مورخ (۱۲۳۲) آن که در آرشیف ملی موجود
 است مرا جعه بعمل آمد.

این غزل محتشم را وصفی به پیروی نشسته :
 دست به دست هم چو گل آن بت مست میرو
 گر زپیش نمیروم کار ز دست میرو
 من به رهش چو بیدلان رفته ز دست و آن پری
 دست بدوش دیگران سرخوش و مست میرو
 دل به اراده میدهد دست به بند زلف او
 ماهی خون گرفته خود، جانب شست میرو (۱۰)

غزل وصفی

یار به سیر بوستان سرخوش و مست میرو
 باصنمی چو خوشو یشتن دست به دست میرو
 عشق نگر که شیخ ما دل ز کفش برون شده
 در پی شوخ سرکش باد به پرست میرو
 ساقی مه جبین مافصل گل است در چمن
 یکده و سه ساغر میده ، وقت ز دست میرو
 استقبال دیگر از هلالی

غزل هلالی :

آن کمر بستن و خنجر زدنش را نگرید
 طرف دامن به میان بر زد نش را نگرید

جانب گریه من چون نگرد از سر ناز
 خنده بر جانب دیگر ز دندش را نگر یـد
 شوخ من مست شد و ساغرمی زد بسرم
 شوخی و مستی و ساغر ز دندش را نگرید (۱۱)

غزل وصفی :

باز در کلبه ماسر ز دندش را نگرید
 مست می آمدن و در ز دندش را نگر یـد
 مجلس آرای و ساقی شدتش را بینید
 بیخودی کردن و ساغر ز دندش را نگر یـد
 وصفی ، غزلی را بدین مطلع :

گل چید زان بنا گوش یکبارتا بگردن
 دستم چو شاخ گل شد ، گلبارتا بگردن
 از مشتاق اصفهانی دانسته و به تتبع گرفته است . دیوان چاپی
 مشتاق به دست نیامد تا این غزل دیده میشد ، اما در نسخه
 مخطوط آن که در آرشیف ملی موجود است غزلی بدین مطلع
 به چشم نیامد ، صایب و بیدل نیز بدین شیوه غزلها می دارند .
 در غزل بیدل این دوبیت جلب توجه میکند .

خلقیست زین جنون زار عریان بی تمیزی
 دستارتابزانو شلوار تا بگردن
 کو طاعتی که مارا تا کوی اورساند
 تسبیح تازبان است ، زارتابگردن (۱۲)

غزل و صفی بدین شیوه :

آویخت زلف مشکین دلدارتا بگردن
 در بحر کفر غرقم ، ناچار تا بگردن
 در آرزوی تیغش تنها نه من هلاکم
 خوردند غوطه در خون بسیار تا بگردن
 در جستجوی وصلش پایم به گل فروشد
 یکبارتابه زانو صد بار تا بگردن
 خالی نگشت مغزم از باد محبت
 هستم بسان مینا سرشار تا بگردن

شمار گوینده گانی که و صفی یک یا بیشتر ، از غزل های آنان رابه استقبالی یا جواب و یا با زسازی و نظیره گویی نشسته قریب به (نود) تن میرسد که در میان آنان نام تعدادی از سخن سرایان معروف دیده میشود و شمار دیگر از آنان گوینده گان نیمه مشهور اند و عده یی هم ناشناخته

از سرایشگران معروف به گونه مثال باید امیر خسرو بلخی، انوری، اهلی شیرازی، جلاله الدین مولوی بلخی، حافظ، خاقانی، سعدی، سلمان ساوجی، صایب، عرفی، عطار، فروغی، فغانی، فیضی دکنی، کلیم، کمال خجندی، ناصر علی، نظیری، واقف و هلالی رایاد نمود.

وازانانیکه شناخته میشو ندولی بسیار مشهور نیستند. باید بانام های آصفی، آذر بیگدلی، اسیر (جلال)، افغان (میر هوتک)، حیدر هراتی، حزین، حسن «دهلوی»، رفیق اصفهانی، ظهور، عاشق اصفهانی، عصمت بخارایی، مشتاق اصفهانی، محتشم کاشی، و نزاری آشنا گردید.

و اما از ناشناخته گان میتوان این نام ها را ذکر کرد :

ابن فرید، ازل، امین، جانباز، خادم، دافع، رضا، سابق، شیخی، طبیب (عبدالقی)، عظیم، فایز، فارغی، قاسم، کلامی، متین، محب، میر محمد هاشم، هندی و یوسفی و ...

یکی از مزیت های این مجموعه این است که بانام و اشعار عده یی ازین گونه سخنان گمنام آشنا یی میسر میگردد که ممکن است در جا های دیگر دستیا بی بدانها غیر مقدور باشد که خود وصفی نیز از آن میان است. به صورت مثال از یک شاعر امی به نام حاجی عمر (بیست و نه) و از شاعر دیگر بنام علی عسکر «عسکر» بیست و سه غزل در آن آورده شده و جواب گفته شده که بسیار برای شناخت آنان اهمیت دارد. (۱۳).

مجموعه مورد گفت و گو (هشت صد و نود و چهار) صفحه دارد و به خط شکست عادی نوشته شده و اشعار و صفی و دیگران در آن

همه به قریب (سیزده هزار و پنجصد) بیت میرسد که حدود (پنج هزار و پنجمصد) بیت آن به وصفی تعلق میگیرد .

اگر تمامت سروده های وصفی نسبت نا استواری ، قابل چاپ ونشر پنداشته نشود ، بیگمان منتخبی از غزلیات آن که بدقت گزیده شود ، ارزش چاپ را دارد و میتواند نمایانگر بخشی از شعر وادب عصر او و شرایط مسلط در آن باشد .

استقبال ، جواب ، بازگویی و دوباره سازی سخنان بیش از (نود) تن بخوبی میتوانند دلیل بر آگاهی و مطالعه شاعر در آثار گذشتگان به شمار آید و ارتباطا با سخنان معاصر نشان بدهد .

وبدین ترتیب علی نقی وصفی که آگاهی زیادی از زندگی اش نداریم یکی از سخنان سده سیزدهم و طن ما میباشد که در تاریخ ادب ما میتواند جای فراخور خود داشته باشد . (۱۴) در فرجام بحث ، سه رباعی از وصفی را بخوانیم :

مانند رخت گل به گلستان نبود
هم چون قد تو سرو خرامان نبود
کی لاف زند غنچه به پیش لب تو
مثل دهن چشمة حیوان نبود

* * *

وصفی به جهان مست و خراب اولتر
افتاده به پای خم به خواب اولتر
چون چرخ یی خرابی دهر بود
درمیکد رفته و خراب اولتر

* * *

خط سیه تو ها له بر ماه کشید
یا سوی تو عاشق از جگر آه کشید
یا مور لب ترا شکر ریز بدید
سوی شکرت زهر طرف راه کشید

اشارات و توضیحات:

- ۱- آریانا دایرالمعارف جلد شش، ص ۳۴۲-۳۴۸ و مقاله حافظ نور محمد زیر عنوان «عاجز افغان و افغان عاجز» مجله کابل، شماره دوم سال چهارم، ۱۳۱۳
- ۲- افغانستان، قسمت ادبیات، نوشته محمد حسین بهروزی، چاپ ۱۳۳۴، ص ۳۱۹ - نسخه یی ازدیوان و صفی در میان کتابهای مخطوط موزیم کابل وجود داشته که در فهرست بوری از آن یاد شده (نسخه های خطی افغانستان، چاپ قاهره، ۱۹۶۴، ص ۱۳۲) و همچنان نسخه دیگر از آن در کتابخانه وزارت مطبوعات نشان داده شده، ص (۲۹۰)
- ۳- دیوان انوری با مقدمه و تصحیح سعید نفیسی، چاپ تهران، ۱۳۳۷، صص ۹۰ و ۹۱.
- ۴- دیوان آصفی هروی به تصحیح ها دی از فتح کرمانشاهی، تهران، ۱۳۴۲، ص چهار
- ۵- این غزل به جواب علی عسکرشاعر معاصر و صفی است که مطلع غزلش این است:
زلف پر پیچ نو دام دل ما ست صید در دام تو کام دل ما ست
- ۶- دیوان واقف به اهتمام پرو فیسور ربانی عزیز، چاپ لاهور، ۱۹۶۲، ص ۱۵۴
- ۷- دیوان هلالی چغتایی به تصحیح سعید نفیسی، تهران، ۱۳۳۷، صص ۴۵-۴۶
- ۸- دیوان اشعار بابا افغانی به تصحیح احمد سهیلی خوانساری، تهران، ۱۳۴۰.
- ۹- دیوان هلالی، ص ۵۹
- ۱۰- دیوان محتشم در آرشیف ملی (شماره ۱۰۷۲۲) نسخه مکتوب در بیست و پنج ربیع الاول ۱۲۳۲.
- ۱۱- دیوان هلالی، ص ۷۵.
- ۱۲- کلیات بیدل، جلد اول (غزلیات)، کابل، (۱۳۴۱)، ص ۱۰۱۱

- ۱۳- بیک روایت علی عسکر فیزبا تخلص و صفی شعر میگفته است و لی این مطلب در خور تامل است زیرا غزلها ی او جز در یک مورد ، در مجموعه موجود همه به تخلص (عسکر) است .
- ۱۴- منبع اساسی و عمده این نوشته ، همین مجموعه اشعار وصفی است که در باره اش شرح ف زده شده است .

آمیزهٔ مفاہیم صوفیانه در شعر

در زاویه عشق بتان دو ده نشینیم

ماتو به و تقوا و ریاضات نداریم

دودمان انصاری کابلی که شیخ سعد الدین احمد، عارف شهیر وطن، در صدر آن جای داشته است، از لحاظ داشتن افراد عالم و صوفی و شاعر، در افغانستان و ماورای آمو و هند شهرت به سزایی دارد. معلومات بیشتر در بارهٔ افراد اندیشمند این دودمان که صاحب آثار و تالیفات مطبوع و غیر مطبوع میباشند، به بحث گسترده و جداگانه نیازی دارد و نقش آنان در رواج بخشی دیانت و علم و ادب در کشور ما قابل جست و جو و ارزشیابی به خصوص میباشد. میر ظهیر الدین احمد متخلص به ظهیر فرزند ارشد و خلیفه میر سعد الدین انصاری از افراد دانشور و روشن ضمیر این خانواده و از سخن سرایان خوش قریحه و طنز ماهر به حساب میرود. او بعد از اكمال دانش های مروج، در طب و کیمیا مهارت پیدا کرد و کتابی در آن باره نوشت و نیز در جغرافیا و هندسه و ریاضی و اعداد و قسوف بیشتر بدست آورد (۱).

یکی از ابعاد دانش این عارف وارسته و پاکدل، مطالعه و احاطه او در شعر و سرایش شعر های سودمند با جنبه های انسانی و انتقاد از سلوک ناپسند مردم بدسرشت و طماع میباشد، در قالب الفاظ رنگین و آهنگین.

گرچه دیوان ظهور تا حال به چاپ در نیامده و آشنا یی اهل شعر و ادب با اندیشه و سخن این آفرین عصر (سیزده) اسلامی اندک است، اما خوشبختانه نسخه هایی از آن در کتابخانه های داخل و خارج موجود میباشد که میتوان با مطالعه و بررسی آنها به تصورات و خیالات و آشنا یی حاصل نمود و برگی بر ادبیات بارور زمانه اخیر این سرزمین افزود.

نسخه یی از دیوان این گوینده که دارای (دو صد و بیست و هشت) صفحه و قطع (بیست و چار د رسیزده) میباشد به رقم (نه صد و شش) در گنجینه دستنویسهای انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم تاجکستان نگهداری می شود که به سال ۱۲۳۴ قمری به کتابت آمده است .

کاتب به نام حبیب الله ، این نسخه را برای عباد الله با ی تحریر نمود و این مطلب را در یک رباعی بیان داشته است . و هم بدینسان در رباعی دیگری تاریخ پایان کتابت را نشان داد که ۱۲۳۴ قمری است . اینکه دو رباعی ذکر شده از خود کاتب است یا کسی دیگر ، از زبان او ساخته رو شن نیست .

در حواشی بعضی از صفحات نسخه مورد گفت و گو تعدادی از کلمات متن تصحیح شده و گاهی غزل یا ابیات دیگر ، در حاشیه ها اضافه گردیده و چنان می نماید که این نسخه به نظر خود شاعر رسیده باشد که اصلاحاتی بدینگونه را در آن وارد ساخته و شعرهای تازه یی بدان افزوده و یا شخص با صلاحیت دیگری ، بدین امر دست یازیده که اشعار بیشتری از ظهور رادیده و خوانده و یا در اختیار داشته است .

« در فهرست دستخط های شرقی اکادمی فن های تاجکستان » که به زبان روسی چاپ شده درباره این نسخه دیوان ظهور مطلبی وجود دارد که خلاصه آن چنین است :

« میر ظهور الدین پسر سعدالدین انصاری بود . سال ولادت و درگذشتش معلوم نیست ، اما نظر به سال درگذشت پدرش (۱۲۲۵ ق - ۱۸۱۱ ع) ، زندگی او در عصر هجده و نوزده واقع گردیده است . دیوانش شامل غزلیات ، مخمسات و رباعیات میباشد که به خط نستعلیق و بروی کاغذ خو قندی و به رنگ گلابی نوشته شده ... احتمال دارد کتابت دیوان در هنگام حیات شاعر صورت گرفته باشد . تاریخ کتابت ۱۲۳۴ قمری (۱۸۱۹) و تعداد او را ق آن (یکصد و چهارده) است ، (۲) .

در « فهرست نسخه های خطی شرقی » کتابخانه انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم از بکستان ، ده نسخه از دیوان ظهور به شناخت آمده است (۳) و این امر نشان دهنده رواج شعر ظهور و شهرت وی در آسیای میانه دانسته میشود .

خانم پلیا کوا ، رساله نامزدی علوم خود را بزبان روسی در باره این شاعر نوشته که به چاپ در نیامده ولی بروشوری در آن بازه نشر کرده است .

در فهرست نسخه های خطی شرقی ، راجع به خود ظهور معلومات زیاد و دست اول به نظر نمیرسد و از نکات قابل یادآوری اینکه او تا سال ۱۲۴۵ ق ، حیات داشته است و لی تاریخ دقیق فوت او معلوم نیست و تاریخ فوت پدرش را که (۱۲۲۵) است به اشتباه (۱۲۱۵) نشان میدهد .

نسخه های دیگر از دیوان ظهور در کتابخانه های ملی پاریس ، بمبئی ، برلین و لنینگراد و بعضی از کتابخانه های دیگر نیز وجود دارد که از فهرست های مربوطه باره آنها میتوان معلومات لازم را بدست آورد (۴) .

اشعار ظهور از نظر کمیت تقریباً به (دو هزار و پنجصد) بیت بالغ میگردد ، و این رقم بیانگر آن است که او شاعر زیاده سراپی نبوده ، بلکه گاه به گاه به امر شعر توجه میکرد . است ، مع الوصف همین عدد به ظاهر کم میتواند جهان بینی و برداشت های شاعر را به خوبی رویت بدهد .

به ظهور آورد ه های ظهور ، نسبت به آفریده های پدرش میر سعد الدین از محتوای بهتر و استحکام بیشتر برخوردار است و نکته های سودمند و انتقاد آمیز در باره وضع محیط و رفتار مردم ، در لابه لای گفته هایش زیاد به نظر میرسد و البته این را نمیتوان ادعا کرد که گفته های او سراپایکدست است و از غث و سمین خالی است . دودمان انصاری چنانکه از نسبت شان به « انصار » پیدا است ، منشأ عربی دارد و این نکته را میتوان در منابع مربوط به این دودمان مشاهده کرد . ظهور نیز بغرض وضاحت بخشیدن به نسبت خود ، ایمن مطلب را در بیت دوم يك رباعی افاده کرده است .

اجداد من است از عرب انصاری
از نسل معا ذ جبلی میا ششم

و این خصلت اوست که برخلاف بعضی از گوینده گان که نام و زنده گی خود را در هاله هایی از ابهام ، فرو نهاده اند ، نکته ها و لحظه هایی از زنده گی خویش را مانند نسب خود از خطر فرو روی در ابهام و فراموشی ، رها نیده و برای آینده گان روشن گردانیده است و ما امروز میتوانیم در لابلای اشعارش به دقایقی از زنده گی او دست یابیم . از بیت ذیل به یقین میدانیم که نام کامل او « ظهور الدین » بوده است و دیگر جای آن نمی ماند که کسی در چگونگی نام او به خود شک و تردید راه دهد و یا آنرا به گونه دیگر بنویسد :

گر تو مستی و بیخود در میان هشیاران
فاش گو « ظهور الدین » من کجا و هشیاری

و تخلص او گرچه در بر شکار اکثر از غزلهایش به ذکر آمده . غزل مستقلی نیز دارد که کلمه « ظهور » در آن بر دیف گرفته شده است . این غزل در عین زمان حسب حال و بیان نیمه رنگی از حالات او به حساب می آید . چند بیت ازین غزل را بخوانیم :

پای بند جسم کی همچو نگران جانان بود
راماندر حلقه رو حانیان دارد ظهور

از تجلیهای حسن بی مثالش فی المثل
هر نفس در خلوت دل میهمان دارد ظهور

گرچه او با هوشیاران می نماید هوشیار
حالتی چون حالت دیوانگان دارد ظهور

دامنی دارد ز اشک خون چو صحن لاله زار
گرچه رنگ زرد همچو نزعفران دارد ظهور

رو کجا آرد به سوی درگاه شاه و زیر
گوشه ویرانه یی دارالامان دارد ظهور

تیر آهش عاقبت خواهد گذشت از نه فلک
ز آنکه قدح حلقه یی همچو نکرمان دارد ظهور

یاد کابل در شعر او ، عیانگر کابلی بودن اوست که در عین حال اشاره یی به التفات و یه سخن خودش نیز میباشد :

آرایشی ندارد نظم به ظاهر اما

بساتشنگان معنی تاثیر آب دارد
اینده م ظهور کابل کمتر از اصفهان نیست
شعریکه گفته صایب طبعم جواب دارد

یا :

سخنندان نیست در کابل سخن خود گوی و تحسین کن
ظهور از بهر تحسین صایب از ایران نمی آید
از ابیات بالا به دو نکته دیگر نیز راه می بریم . یکی اینکه
ظهور با اشعار صایب آشنا یی زیاد داشته و آنرا می پسندیده که
در مقام مقایسه خود راهم سنگ او به حساب آورده و دو دیگر
اینکه در آن مقطع زمانی و ضلع شعر در وطن ما رضایت آور نبوده
و شاعری که شعر ظهور را بداند و قدر آنرا بشناسد و جود نداشته
است ، گر چه نمیتوان این حکم را قاطع پنداشت .
ظهور که کابلی بودن خود را مسلجل کرده ، نتوانسته که
روستای سر سبز « ده یحیا » زادگاه خود را که در شمال شرق کابل
موقعیت دارد ، از یاد ببرد ، پس با صدای بلند میگوید :

جام جامی از شراب عشق لبریز است و من

کاسه در یوزه سویش از ده یحیا کنم
میر سعد الدین انصاری از صوفیان و حدت الوجودی بود
ظهور وارث او که مرتبت جاگزینی در مسند پدر را داشت
نیز در این راه گام میزد و طریقه نقشبندی را دوست میداشت .
او عقیدت خود را در گفته های خویش به فراوانی بیان داشته
است که این اندك بيت هانمو داری از آن بسیار است
باور و ارادت او را .

کافر و من زيك ميخا فسرشار آمدند

برق و حدت سوخت یکسر خر من دین مرا

فریب خورد گلهای نسو بهاران را

نسیم گلشن و حدت شمیدن آسان نیست

ای ماند ه ز تجرید گرفتار تعلق
وز کثرت اعمال ، گرانبار تعلق
زاهد که به تسبیح و مصلاشده مشغول
از بهر خود آراسته بازار تعلق
در گلشن وحدت نرسد تادم محشر
دردامن هر کس که بود خار تعلق

میکشد یکدم ز کثرت سوی وحدت خلقت را
در ره مولا ست میر منزل ما نقشبند
ودر بیت دیگر از غزلی که به کلمه « نقشبند » الزام یافته در
بارۀ پیشرو این طریقه گوید:

بر سر هر ذره تابد فیض او چون آفتاب
در دل شبها ست شمع محفل ما نقشبند
در گذشت میر سعد الدین ، بزرگ خانواده انصاری ، بدانگونه
که برای این خانواده يك حادثه بود ، برای جامه رو حانیت
واد ب ودیانت کشور نیز يك ضایعه به حساب می آمد. ظهور
اندوه و تأثیر خود را از یمن رو یداد در رثایی که از رسایی
بر خو ردار است به ظهور آورد .

اهمیت بیشتر این مرثیت در این است که تاریخ ر حلت شیخ
را در آن می یابیم که اگر چنین نبود شاید در پسین روز گاران.
در حدود این پیشامد اشتباهات و اختلافات به ظهور می پیوست.
چند بیت از رثای ذکر شده را از نظر میگردانیم :

رفت از میانه صاحب اسرار ایدریغ
اقبال کرد روی به ادیاد ایدریغ
از مار مید صاحب دیوانشور عشق
پیچید لب ز گفتن اشعار ایدریغ
با خود متاع معرفت آورد و باز برد
شاید کسی نیافت خریدار ایدریغ
تا شیخ سعد دین ز فنا شد سوی بقا
شد تیره روز ما چو شب تار ایدریغ

تاریخ فوت او چو ظهور از خرد بجست
افسوس کرد و گفت بیکبار «ایدریغ»

ایدریغ مساوی ۱۲۲۵ سال قمری

ظهور به این نمی اندیشد که به یک خانواده رو حانی و ریاضت
گر منسوب است و خود نیز بر مسند ارشاد تکیه دارد و مردم
به دور او گرد می آیند و از برکت و کرامت او مراد می طلبند. بلی
او نه تنها بد آنچه که در پیرامونش میگذرد چون سلف خود التفات
بخرچ نمینهد، بلکه بدون ملاحظه به افتخارات و امتیازات خانواده گی
و چشمداشت های ارادتمندان مردم بی باکانه، واژگون
گرانه و شجاعانه میگوید:

ما کشف نداریم و کرامات نداریم
مادعوی حالات و مقامات نداریم
از خانقاه و صومعه پر هیز نمودیم
ما جای بجز کنج خرابات نداریم
اندر طلب نام و نشان، دین نفروشیم
عما مه نبندیم و مقامات نداریم
دوریم ز تکلیف که دیوانه و مستیم
از عجب خلاصیم که طاعتات نداریم
در دیده بجز اشک و بدل غیر ندامت
در زاویه عشق بتان دو ده نشینیم
ماتوبه و تقوا ریاضات نداریم
یک لحظه آن نیست کم از روز قیامت
با یارزمانیکه ملاقات نداریم
بر خلاف معمول مراجع ارشاد که کمک هایی از مقامات درباری
و امرا بدست می آوردند، او باشیوه سنت شکنانه خاص خود،
این رابطه را گسسته، کنج فقر و نا جوین خویش را بر آن
نعیم منت آگین تر جیح میگذارد و میگوید:

ساختم باکنج فقر خویش بانان جوین
پای از دروازه شاهان کشیدم زود زود

* * *

روکجا آرد بسوی در گشته‌شا و وزیر
گو شده ویرانه یی ، دارالامان دارد ظهور
واز متاع دنیوی بدینگونه بی‌نیازی نشان میدهد :

پاک طینت از خیال مال دنیا فارغ است
ماهیان راهیچ درو گوهری در کار نیست
او در باز نمایی حقایق زنده‌گی باز هم درنگ را جایز نمی‌شمارد
و گاهی به پیش بر می‌دارد و خصلت مال پرستی و آزمندی را بیشتر
محکوم می‌سازد .

شعر « طلا و نقره و مس » او نشان میدهد که این سه ماده
ستیز انگیز و موثر در سرنوشت انسانها تا چه حد معیار بزرگی
و کوچکی و بدی و خوبی شناخته شده و در استتار حقیقت هاروایی
گرفته است .

میان منعم مفلس میان شاه و گدا
مميز است نمایان طلا و نقره و مس
صلاح اهل صلاح و فساد اهل فساد
هلا که مردم نادان طلا و نقره و مس

بیجا نیست یاد آوری شود که ظهور گاه به گاه میخواست
در ردیف ها و قافیه های مشکل و غیر معمول طبع خود را به
آزمایش بگیرد و از کلماتی که استعمال آنها خالی از اشکال
نیست استفاده نماید . به الزام گرفتن واژه های « طلا و نقره و مس »
و مانند آنها به صورت ردیف و قافیه در غزلها ی او نمایشگر
این طرز فکر اوست . به ردیف این غزل توجه شود :

مرا از مردم عالم گسستن باشد آرایش
بلی نخچیر را از دام جستن باشد آرایش
رخ پر خجلت از اشک ندامت میشود روشن
چو گل رازاب شبنم چهره شستن باشد آرایش

زدل حرفی که بیرون شده به تار نظم بر بستم
گل از گلشن چو دور افتاد بستن باشد آرایش
برون روح روان از جسم، دیگر شیوه ها دارد
ظهور این سبزه را از خاک رستن باشد آرایش

و یا :

خدا معنی بود کون و مکان لفظ
بود هر جا نهان معنی، عیان لفظ
تو چه به جنبه های زیبا و انسانی زنده گی و نکو هشی از بدیها و
زشتی ها در گونه ها هر آن، اشعار ظهور را آرایش می دهد و
به محتوای آن قوت و مشروعت می بخشد .
اگر کسی دیوان این شاعر را با معانی نظر بنگرد بیگمان به
اشعار فراوانی بر خواهد خورد که گرچه با پوشش های رنگین
لفظی آراسته نیافته باشد لبریز از پیام های پر درخشش انسان
سالاری باشد . به نبذی ازین پیام های جزیل بنگریم :

رهرو حقیقت

تشنه وصلم شراب کوثری در کار نیست
من شهید تیغ عشقم خنجر ی در کار نیست
عاشق شوریده را اندر حریم وصل یار
جذبه دل میرساند رهبری در کار نیست
پاک طینت از خیال ما لودنیافارغ است
ما هیان را هیچ درو گوهری در کار نیست
رهرو راه حقیقت را ز زاد ره می پرس
کاین توکل پیشه را سیم و زر ی در کار نیست

بهای آرایش

فقیر طالب نام و نشان نمی باشد
برو که جامه شهرت دریدن آسان نیست
سفر زکوی خودی کن که بس خطرناک است
درین دیار خراب، آرمیدن آسان نیست

چومرغ روح گر فتا ر دانه شد در خاک
به شاخسار معانی پریدن آسان نیست
فریب خوردۀ گلهای نوبهاران را
نسیسم گلشن و حدت شمیدن آسان نیست

خجلت ریا

عهد بر بست که جز توبه کس الفت نکند
بازش آیند مسریاری به رقیبان از چیسست
گر خجل نیست ز تقلیدوریاکاری خویش
سر فروبردن زاهد به گریبان از چیسست
نشاء جام فنا عشرت جاویدان است
خضر سرگشته پی چشمه حیوان از چیسست
نیست گر عاشق رخسار توبیچاره ظهور
اینقدر شیفته و مست و غزلخواه از چیسست

اسپ چوبین

کس به پای عقل نتوان بر دره در کوی عشق
اسپ چوبین را کجا یاری قطع منزل است

مشکل نادانی

نزد نادان حرف دانایی زدن نبود خرد
زانکه پیش خر جوال جوی هر بهتر است

خونسردی و تحمل

در سینه تپش آید ل دیوانه چه داری
در بطن صدف گوهر شهوار خموش است
از کشمکش دهر مکن ناله و فریاد
گل در چمن از سر زنش خار خموش است

صفای دل

در بیابان حوادث تا ابد سرگشته ماند
پای فکرت هرگز اندر رکاب دل نبود

ماعت بستیم بر بال کبوترنا مه ها
 هیچ قاصد تیز تر از اضطراب دل نبود
 راه پیمای دیار کعبه تحقیق را
 هیچ نوری هم چو نور آفتاب دل نبود
 معلومات بیشتر و دقیقتر درباره خصوصیات زنده گی ظهور
 و مدت عمر و سال و فائش علی العجا له در دسترس نیست و تنها
 «فهرست نسخه های خطی شرقی» اکادمی علوم از بکستان حیات
 اورا تا سال ۱۲۴۵ ق. خبر میدهد که اگر درین تاریخ اورا (چهل و
 پنج) ساله بدانیم در آن صورت او باید در سال اول سده (سیزده)
 قمری بدنیآ آمده باشد و بدین حساب او یک سخنور کامل مربوط
 به قرن سیزده خواهد بود که سده دیگری را درک نکرده
 است .

و باز هم اگر اورا درین وقت چهل و پنج ساله فرض نماییم و او
 تا حدود هفتاد سال زیسته باشد، وفات او در حوالی (۱۲۷۰) ق واقع
 شده خواهد بود .

قبر ظهور در ده یحیا و در بیرون کنبد پدرش میباشد . در هر
 صورت برای شناخت بیشتر و بهتر شخصیت و اندیشه این شاعر
 درویش مشرب و عارف دو دانشین کارهای ناکرده بسیار است
 که باید به انجام آورده شود .

چون اشعار ظهور در اینجا به دسترس کسی قرار ندارد لذا
 نمونه هایی چند از آن که از دیوانش استنباط شده در ذیل این گفتار
 آورده میشود .

قطع نظر اگر ز تمنا کند کسی

منزل به چرخ همچو مسیحا کند کسی

دردا که در زمانه کسی دردمند نیست

بیدرد را چگونہ مداوا کند کسی

با دشمنی که بر نتوان آمدن بزور

بهتر همان بود که مدارا کند کسی

گویند قد سیا ن فلك خير مقدر مش
 گر عزم كوچه ده يحييا كند كسى
 پهلو نهد به خاك سياه عاقبت ظهور
 منزل اگر بيا م ثر يا كند كسى
 اين غزل به جواب غزل قصاب كاشى است كه گفته بود :
 تاكى به بزم شوق غمت جاكند كسى

غنیمت و وقت

از خانه برو ن شو كه بهار است غنیمت
 مى خور كه دمی چند خمار است غنیمت
 تیر از مژه دارى و كمان از خم ابرو
 قصه دل ما كن كه شكار است غنیمت
 هنگام و داغ و نفس باز پسین است
 يكبار ردگر دیدن يار است غنیمت
 گر وصل میسر نشود عاشق اورا
 در كوچه او راهگذا ر است غنیمت
 خوش گفت ظهور آنكه شب هجر تو مارا
 آه سحر و ناله زار است غنیمت

درباره اهل ریا

این زمان بگریز از قومى كه ... اند
 كاین گروه از بيد ما غی برتر از شهزاد ه اند
 در تعجب مانده ام از عجب ... ها
 مست نامجد خودچون مست جام باد ه اند
 هر طرف دامی نهند از بهر صید مردمان
 در پی تسخیر و سحر تر كهای ساد ه اند
 بر لب دروازه های مردمان بهر نیاز
 منتظر چون ... استاد ه اند
 سینه ها از ذكر خالی خانه ها از مال پر
 این خدا گم کرده گان دور از خدا افتاد ه اند

دندان آبدار

چشمان پر خما رش دیوانه کرد ما را
گیسوی تابدارش دیوانه کرد ما را

دروقت خنده کردن از غایت لطافت
دندان آبدارش دیوانه کرد ما را

در وصف سعدالدین پسر خود گوید :

سالك راه هدا دیوانه سعدالدین بود
مقتدای اولیا دیوانه سعدالدین بود
ظاهرش باخاك یکسان باطنش با قدسیان
در سماوات علا دیوانه سعدالدین بود
از فنا یگذاشته در اوج بقا بنهاده گام
در حریم کبریا دیوانه سعدالدین بود

بال کشیدن مورچه

از وجودم به عدم مرتبه حال کشید
میشو دگم ز وطن مورچه چون بال کشید
منعمان مژده انعام چو دادند بما
وعد ه کردند بیکروز و بیکسال کشید

حیرت

سیل سرشك داد گواهی به حال دل
پنهن حقیقت دل خو نبار چون کنم
حیرت مرا بوقت نگاهش برد ز خویش
ایوای درك لذت دیدار چون کنم

مادر اندر

بگو که رحم بحالم که آو رد دیگر
چو گشت مادر ایام مادر اندر ما (۵)

اشارات و نشانی ها

- ۱- خلیل ، محمد ابراهیم ، يك مرد بزرگ ، كابل ، ۱۳۳۵ ، صص ۴۹-۵۰
- ۲- فهرست دستنویسهای شرقی ، جلد چار ، دوشنبه ، ۱۹۷۰ ص ۱۱۱
- ۳- جلد (نه) ، بزبان روسی ، تاشکند ، ۱۹۷۱ ، صص ۱۹۲ - ۱۹۷
- این ده نسخه در فهرست به وسیله خانم پلپا کو واشنا صائمه شده است .
- ۴- درین مورد دکتور محمد یعقوب واحدی معلومات داد . اند .
- ۵- منبع اساسی در نگارش این مقاله نسخه خطی دیوان ظهیر محفوظ در گنجینه دستنویسهای انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم تاجکستان میباشد .

سرایشگر غزل‌های رنگین

در باره الفت کابلی شاعر بلند پایه سده (سیزده) هجری تا کنون بررسی لازم و بایسته انجام نیافته و او امروز هم کمافی‌السابق ناشناخته می‌باشد. علت اساسی در عدم شناسایی این شاعر را نبودن مدارك کافی راجع به او و عدم دسترسی به دیوان اشعار او باید دانست، ورنه شاعری بدین شایستگی و پختگی نباید چنین ناشناس و بی‌آواز می‌ماند.

یاد آوری‌های کوتاه و ناستواری که اینجا و آنجا در باره اوصورت گرفته به هیچ روی سیمای ادبی او را رویت بخشیده نمیتواند.

دیوان الفت که گفته شده با انواع و اقسام سخن نژاد عزیز الله قتیل شاعر نژاد يك به زمان او وجود داشته است تا الحال به نظر ارباب تحقیق و کسانی که دست اندر کار مسایل ادبی می‌باشند نرسیده و آنرا ندیده اند. اما خوشبختانه نسخه كوچك و نامکملی از دیوان او درین اواخر توسط آرشیف ملی خریداری شده که به شناسایی شاعر کمک فراوان مینماید زیرا سیمای شاعر بهتر از هر جای دیگر در اشعارش تجلی میکند.

این دیوان یکصد و هشتت صفحه‌ی باقاع (نژده در سیزده) در بر دارندة تقریباً یکصد و ده غزل و پنج مخمس شاعر است که به صورت اوسط در هر صفحه آن (هشت) بیت تحریر گردیده و مجموع ابیات آن به (هشتصد و پنجاه) بالغ میگردد.

غزل‌های این دیوان به صورت الفبایی ترتیب نگردیده و چنین می‌نماید که کاتب تعدادی از آنها را در اختیار داشته و بعداً تعداد دیگر را بدست آورد و در آن ثبت کرده است.

خط کاتب عادی و خواناست اما گاه به گاه کلماتی از قلمش باز ماند که به وزن شعر صد می‌زنند.

شاید تصویری به وجود آید که این مجموعه به خط شاعر نوشته شده باشد اما قرائنی و جود دارد که این تصور را باطل میسازد. اگر نسخه های دیگر دیوان الفت دستیا ب گردند و اشعار پراگندۀ آن نیز جمع آوری شود، تعداد سروده های او مسلماً بیشتر از آنچه فعلاً در دسترس قرار دارد، خواهد شد و علاوه بر آن اندیشه و سبک شاعر آشنانی و سیعتری میسر خواهد گشت و در عین حال امکانات تدوین و تصحیح و چاپ آن نیز به میان خواهد آمد.

خلاف این ادعا که دیوان الفت شامل انواع و اقسام شعری است (۱)، آنچه در نسخه موجود از او دیده میشود، جز غزل نوع دیگری از شعر به مشاهده نمیرسد و این به خوبی نشان میدهد که الفت از انواع شعر به غزل تمایل زیاد داشته و به انواع دیگر آن مانند قصیده، مثنوی، رباعی و جز اینها توجه چندانی نشان نداده است. مدح و قدح کمی نیز در اشعار الفت به چشم نمی خورد. گو اینکه او این عادت را ناسودمند و منموم میدانسته و احتمالاً به همین علت از سرودن قصیده که وسیله نزدیکی شدن به آن مقصود است دوری گزیده باشد، اما نباید این نظر را مطلق پنداشت زیرا این امکان نیز موجود است که در قسمت های دیگر اشعار الفت که فعلاً در دسترس قرار ندارد انواع دیگر شعری از جمله قصاید دیده شوند که اضافه بر اشارات تاریخی، متضمن ستایش کسی نیز باشند. (۲)

درین قسمت اشعار الفت که در دسترس است مطالب تاریخی انعکاس ندارد و لی مولا تا خسته قطعه ای از او را در تاریخ تذهیب کلیات بیدل نقل میکند که چنین است:

سر دار کا مکار محمد عزیز خان

کاند ر صفات اوست ز بان فصیح لال

ناگاه از عنایت بی منتها ی رب

شد خا زن خزینه این گنج بی زوال

مجموعه ای که هر روز دفتر گلیست

در دیده بصیرت ارباب و جدو حال

آنکه دگر خلیفه محمد علی به شوق
بهرچمن طرازی او کرد اشتغال
در مدت سه سال پذیرفت اختتام
پرداز این حدیقه به توفیق ذو الجلال
«الفت» زبهر ماده تاریخ اوبگو

«گلهای جاندمیده ازین گلشن خیال»

(۱۲۹۲) (۳)

برای شناخت محمد عزیز خان و اقدام او به تذهیب کلیات بیدل و شناسایی خلیفه محمد علی که مرد هنر مندی بوده است و اینکه این کلیات تذهیب شده امروز در کجا خواهد بود، به جست و جو و تفحص بیشتر ضرورت احساس میشود که امید است روزی به انجام برسد.

درمده (سیزده) نسبت حوادث و آشوب های سیاسی، وضع کشور به آشفته حالی و بی سامانی گراییده بود و در قبل آن وضع شعر و ادب نیز در حال انحطاط قرار داشت و ازین سبب این عهد را از لحاظ فرهنگی دوره فترت به حساب می آورند. مطالعه اشعار الفت این امیدواری را تقویت می بخشد که در چنان شرایط بی ثبات و بی تکلیفی کسانی بوده اند که نگذاشته اند مشعل فروزان شعروادب رو به خاموشی گذارد و تا حد امکان آنها را روشن نگا نداشته اند.

با امعان نظر در اشعار الفت میتوان به غزل های شگفت و رنگین و تک بیت های دلپذیر و شفاف دست یافت که هم از لحاظ بلاغت لفظی و هم از نظر مفاهیم و تجسم عواطف در انسان اثر میگذارد و چشم اندازهای دل انگیز و خیال آفرین را در برابرش قرار میدهد. به صورت مثال به این بیت ها توجه شود:

بناز مفسون سازی زلف او را

که در سایه خورشید را پرورید

• • •

به رغبت از سر ملک جهان توان برخاست

ز خاک رهگذر او نمیتوان برخاست

و این بیت در مفهوم وارسستگی و بر هیز از طمع ورزی :
 بی بر ی باشد حصار عافیت مارا چوسرو
 هر قدر بار تعلق بیشتر غم بیشتر
 و این بیت در باره پایمردی و راستی :
 زتند باد حوادث نمیروم از جای
 که سرورنگ نگر داند از خزان درباغ
 و این بیت در معنی قناعت و عزت نفس :
 ترسم نبری صر فیه و سودی ندهد دست
 گر بهردونا نبرد ردونا ن شده باشی
 غزل های الفت اگر تما مایک دست نباشند غالباً یک دست و سا -
 لمند و از تعقید و تنا فر کلمات دوری دارند . به غرض اثبات این
 قول این غزلها را از نظر بگذرانیم :

دریوزۀ نور

چشم مخمور تو مستی به می ناب دهد
 سنبل زلف تو بر زلف سمن تا ب دهد
 جز دم تیغ تو ای رخنه گر کشور جان
 جگر تشنه ما را که دمی آب د دهد
 کیست تا سر کند افسانه آن زلف دراز
 تادمی چشم پر افسون ترا خواب دهد
 تا کند از در دندان تو دریوزۀ نور
 بحر دردست گهر کاسه ز گرداب دهد
 داغ عشق تو به دل دارم و ترسم که چو شمع
 اشکم این رخت گرانمایه به سیلاب دهد
 یار عیسا دم مادر دم مردن الفت
 از شفاخانه لب شر بت عنا ب دهد

آیت رحمت

هر دلی کواثر از ناله شبگیر نداشت
 واه د رکوچۀ آن زلف گر هگیر نداشت

گرد بر گرد جهان گر چه بسی گردیده است
 نوجوانی چو تو یاد این فلك پیر نداشت
 كلك مشاط صنعی كه جمالت آرامست
 صورتی چو ن تو در آئینه تصویر نداشت
 سنگ راناله جانسوز من از جا ببرد
 دل سنگین ترا قوت تاثیر نداشت
 آن زمان داشتم این آیت رحمت از بر
 كه ز خط مصحف رویت زبر وزیر نداشت
 گر ز سر پنجه تقدیر كشودی كار م
 احتیاج این همه با ناخن تدبیر نداشت
 گرچه از كلك تو الفت شكر ناب چكید
 چو ن نی خامة سالك شكر وشیر نداشت
 این غزل به پیروی از غزل سالك سروده شده و مطلع
 غزل سالك چنین است :
 به گرفتار من طعنه كه تدبیر نداشت
 چنكند قوت سر پنجه تقدیر نداشت
 این مطلع سالك او را يك انسان جبری نشان میدهد كه تن به تقدیر
 داده است و از خود اراده ای ندارد ولی الفت در بیت ششم غزل خود
 عكس این عقیده را بیان میدارد و تقدیر را در سرنوشت انسان بی
 اثر و عاجز می شمارد و میگوید كه انسان مشكلات خود را باید به یاری
 عقل و تدبیر حل نماید .
 درباره زندگی و روزگار و اوقات شاعر اطلاع موثق و زیادی در دست
 نیست و تنها در یکی دو مرجع این قدر یاد آوری شده كه او در
 سال ۱۲۲۴ هجری قمری كه بادوره دوم سلطنت شاه محمود
 سدوزایی مصادف است در شهر کابل دیده به جهان گشوده و به
 سال ۱۲۹۸ هجری قمری (به قول های دیگر ۱۲۹۹ و ۱۳۰۰) یعنی
 اوایل روزگار اقتدار امیر عبدالرحمان چشم از جهان پوشیده
 است (۴).

نام اصلی شاعر میر مجتبا بود و در شعر الفت تخلص میکرد و به خانواده میر واعظ ملای مشهور نسبت داشت و لی در این نسبت حرفهایی گفته شده که از وضاحت موضوع کاسته است .

مولوی خسته از قول میر محمد عظیم (مرد معمری که خود را به خانواده میر واعظ منسوب داشته) ، الفت را پسر سید اسما عیال و برادر زاده میر واعظ دانسته است (۵) ، اما بهروز نام پدرش را میر مرتضا و خودش را نواده میر واعظ میگوید . همچنان به تحریر خسته از قول میر محمد عظیم سابق الذکر ، جد الفت به سال ۱۱۹۱ هجری قمری در زمان تیمور شاه درانی از مدینه به افغانستان آمده و در اینجا متوطن گردیده است و میر مجتبا الفت از طرف مادر نواسه میرزبور الدین معروف به پادشاه صاحب پای منار میباشد که بدینسان از هر دو طرف به خانواده های روحانی و مشهور نسبت دارد .

الفت علوم متداوله عهد خود را نزد استادان محل فرا گرفت و به علوم ادبی دسترس بیشتر پیدا کرد و باتوجه و مهارستی که به شعر نشان میداد در ردیف شاعران چیره دست و قوت قرار گرفت و بلکه از آنان پیشی جست و اشعار زیبا و دلچسپی از خود به یادگار گذاشت . جوانی الفت در اواخر روزگارانی پر آشوب و بی ثبات دودمان سدوزایی گذشت و سالهای حکمرانی دوست محمد خان و شیرعلی خان با دوران پختگی و تجربه و بازدهی و فعالیت های ادبی او مقاوت داشت و طولی که گفته اند در زمان دوست محمد خان رئیس اداره محتسبان و در عهد شیرعلی خان امین محکمه دارالقضات کابل بود .

در هر حال اگر معلومات کافی در باره چگونگی زنده گنی خصوصی و غیر ادبی الفت در دست نیست - خوشبختانه مقداری از اشعار او میسر است که میتواند بهترین معرف چهره ادبی او برای نسل حاضر باشد و به قول یکی از صاحب نظران « شاعر در شعر خود وجود دارد » و مای توانیم او را از شعرش پیدا کنیم و به هویت ادبی اش پی ببریم و اگر بقیه آثار او بدست آید (که

حتما روزی به دست خواهد آمد در شناسایی و هویت فرهنگی او کمک بیشتری به ما خواهد کرد .

ساده گویی و خوش آهنگی بعضی از غزلهای الفت ، شیوایی و سلامت غزلهای واقف لاهوری و هلالی چغتایی رابه خاطر می آورد .

درین جا چند غزل الفت را به صورت نمونه گفته های او به مطالعه خوانندگان این یادداشت قرار میدهم تا از نزدیک با زبان و بیان او آشنا شوند :

کار صد پیمانه :

پریشان کرده یی تا بر قفا از ناز کاکل را
ز خجلت باغبان از چشم خود افکنده سنبل را

دلا بی روی اودر سینه تنگم چه مینالی
که هر گز بی رخ گل وانشد ، منقار بلبل را
به میخواران نگاهت کار صد پیمانه میسازد .

چه جای قدر باشد پیش چشم شیشه مل را
مزن مشاط چندین شانه بر زلف گره گیرش

مکن یکبار بیرون از کف صبر و تحمل را
ندارد چون درین محفل نشاط و خوشدلی رنگی

چو مینا تا به دل شوری بود ، مگذار قلقل را
قناعت پیشه کن الفت چه سودا ز افسر شاهی

ترقی گر کند فواره می بیند تنزل را
پاسبان کعبه

خرامان گردیدی در چمن سرولب جو را
به چشم من تماشا کن خیال قامت او را

بسان زلف اگر سودای آن روی نکو داری
چو کاکل پشت سر باید فگندن حرف بدگورا

چه جای شکوه گر چشمش به من مایل نمیگردد
که و حشمت لازم افتاده است هر جاطبع آهو را

چو دیدم خال مشکین بر عنادر ساده اش گفتم
کسی کم دیده باشد پاسبان کعبه هندو را

سراغ دین و دل از من چهمی پرسید ای یارا ن
به یغما ناسلما ن زاده یی برده است هر دورا

دولت او وصل

خرم آنروز که دل محور خ یار شود
عند لیب چمن آن گل بی خار شود
هر کرا دولت و وصل تو دهد دست به خواب
هر سرمو به تنش دیده بیدار شود
گر به این قامت رعنا بخرامی در باغ
علم سروسر افراز نگو نسا ر شود
سر نیارد به کمند دو جهان عیش فرو
هر که در دام غم عشق گرفتار شود
گرسرم پی سپر سم سمندت گردد
فارغ از کشمکش پیچش دستار شود
ترك زاری نبود از سرافسرده گیم
هان مبادا که سگ کوی تو آزار شود
عقدۀ دل نشود سدرۀ ناله من
سر برآرد ز گهر ، رشته چو هموار شود
هوس سیب ز نخدان تو دارم عمریست
کی به مرگ این هوسم از دل بیمار شود

عنان عمر

هر دل ز نور عشق منور نمیشود
هر قطره در صد ف درو گو هر نمیشود
توفیق تا رفیق نگردد ، به جدو جهد
آب حیات رزق سکندر نمیشود
لب تشنگان آب دم تیغ عشق را
رفع خمار از می کوثر نمیشود
در دست نیست هیچکسی را عنان عمر
دریاب و قت را که میسر نمیشود
عمری چو غنچه تانشود خامشی گزین
چون گل شکفته طبع سخنور نمیشود

الفت به صورت ار چه به بیدل برابرم
با آفتاب سایه برابر نمیشود (۶)

شعله‌طور

ساقیا باده به جام من مخمور انداز
شربت بی بهر علاج دل رنجور انداز
تا ب نزدیکی خور شید ندارد شبنم
مرحمت کن نظری سوی من از دور انداز
پیش از آن دم که کند سیل حوادث پامال
برق در خر منم از مشعل‌طور انداز
تاشو م بی خبر از وضع خود و کار جهان
جرعه‌یی در قدح از می منصور انداز
الفت ارسا قی عشقت بدهد ساغر می
سنگ در جام جم و کاسه غفور انداز

موج بیتابی

نمیدانم تمنا پرورش و ق چه آغوشم
که بیتا بی‌زند هم چون نفس موج از بردوشم
زبانای زمان از بسکه دیدم سخت رویها
خراش استخوان دارد دم آبی که مینوشم
به زیر یار رسم خلق افتادم چو حمالان
گاهی سجاده و گاهی سیوی باده بردوشم
چو دف امروز در دست توام خواهی نوازش کن
وگر خواهی قفایم زن ، غلام حلقه در گوشم
به پیری هم نشد دفع خما رغفتم الفت
فنا مشکل که بیرون آورد این پنبه از گوشم

پایداری

ز تند باد حوادث نیروم از جای
که سر و رنگ نگر داند از خزان در باغ
نه شبنم است که بروی سبزه می غلطد
پی نثار تو شد گل ، گهر فشان در باغ

زفیض عشق ندارند بهره بی خبران
 نموده اند علف ، قسمت خزان در باغ
 درین زمانه مجو ساغر نشاط از کس
 زدا غدل قد حی گیر لاله سان در باغ
 فیض بخششهای بهار در شعرالفت بدینگونه بازتاب می یابد:
 هیچکس از فیض عام رحمتش نو مید نیست
 آیه لاتقنطو گویی ز بر دارد بهار
 غنچه دو شیزه را تا پرو ردد مهد شاخ
 شیر در پستان ابرو ، هم شکر دارد بهار
 خار خشکی را ببر پیراهن خضر اکند
 چون دعای اهل دل ، از بس اثر دارد بهار
 تا کشاید از رگ افسرده گان خاک ، خون
 هم چو جراحان ز باران نیشتر دارد بهار
 بحر راهم کیسه پر گو هراست از لطف او
 کو هراتنهانه همیان بر کمر دارد بهار
 قسمت کام و لب افسرده گان خواب نیست
 آب فیضی را که در جوی سحر دارد بهار
 مطالعه برش های دیگر را ز اشعار پراگنده شاعر که مطالب و
 نکات زیبایی ، به وجهی دلپذیر در آنها ارایه گردیده اند
 نیز خالی از دلچسپی نتواند بود .

کمند ناله

مشکل رسد به کنگر ه قصر مدعا
 چین کمند ناله که دارد هزار پیچ
 این دشت نیست جای اقامت ، چو گرد باد
 دا ما ن رفتنی به کمر استوار پیچ
 تا بشکفت ز نخل امیدت گل مراد
 با خار و گل ، چو آب وهوا یققرار پیچ

نا خلف و نصیحت

کی به در آری ز تاب زلف سخن را
 تانکنی سینه چاک چاک ، چو شانه

هر خلفی را که پیشه نا خلفی شد
سود ندارد نصیحت پدرانه

حال دل خسته ام ز دیده تر پرس
کیفیت خانه جو ، ز صاحب خانه
باید یاد آوری شود که الفت غزلها بی از بیدل و حافظ و عصمت
و کسان دیگر را مخمس کرد . است که باتر س از اطالۀ کلام از نقل
نمونه های آنها در اینجا خودداری بعمل آمد (۷)

نشانی ها و اشارات

۱- عبدالمحمد مودب السلطان، اما نالتوارینخ ، جلد هفت ، ص ۱۶
ظا هرا کتاب «امان التوارینخ» اولین اثری است که در آن از
الفت یاد آوری شده است . اما مولف این کتاب معلومات زیادی
درباره الفت ارائه نمیکند و تنها تذکر میدهد که او «طبعی سرشار
و نطقی شکر بار داشته و همت بر سرودن اشعار آبدار می گماشته
و از شعرای عهد امیر شیرعلی خان بوده ..» و قصیده های دربار
عبدالله ولیعهد امیر مذکور دارد و در (۱۲۹۹) وفات کرده است .
درین کتاب تنها سه بیت از یک غزل معروف او نقل شده که
صورت کامل آن به نقل از دیوان خطی محفوظ در آرشیف ملی،
چنین است :

تا به سیر چمن آن قاصد دلجو رفته
پا به گل تا به کمر سرو لب جورفته
آفتاب از غم عشق تو مگر بیمار است
که مسیحا به فلک از پی دارو رفته
تا برب خسار عرقناك ترا دیده مگر
که زخجلت به چمن رنگ گل از بو رفته
یکدلی نیست که از عشق درو داغی نیست
تابش مهر جهان تا به به هر سو رفته
آن نه خال است که جا کرده بر آن گوشت لب
به خریداری تنگ شکر هندو رفته
خشک شد نافه مشکین به جگر آهو را
تا زچین سر زلفت به ختن بو رفته

الف ت از کلفت هجر ر خ . دلدار منال

میر و دآب دگر بار ه که در جو رفته

نسخه های خطی کتاب امان التواریخ که به هفت جلد میرسند در آرشیف ملی و در اختیار یکی دو تن از فضلا ی وطن قرار دارند و عکسی از جلد هفتم آن در کتابخانه اکادمی علوم نگهداری میشود . معرفی این کتاب زیر عنوان « نگرشی بر نسخه خطی امان التواریخ » در شماره (۱) سال چهارم ، (۱۳۶۰) مجله کتاب بوسیله نیلاب رحیمی صورت گرفته است . تاریخ تالیف امان التواریخ به شخصت و چند سال پیش از امروز میرسد .

۲- در سلسله یادداشت ها و اسناد تاریخی مرحوم حافظ نور محمد کهگدای قصیده یی از الف ت در سه مطلع و نود و یک بیت راجع به مراسم و لیعهدی عبدالله پسر امیر شیرعلی خان در شمارۀ چهارم سال چهارم ، (۱۳۲۵) مجله آریانا به نشر سپرده شده است که پاره یی از نکات تاریخی با مطالعه آن بدست می آید .

۳- مولوی خسته ، یاد ی از رفتگان ، ص ۱۳ .

۴- بهروز ، ادبیات از ابو لفرج سگری به بعد (در کتاب افغانستان) ، نشر کردۀ انجمن آریانا دایر المعارف (۱۳۳۴)

۵- یاد ی از رفتگان ، ص ۱۳ .

حافظ نور محمد « کهگدای » نیز در پاورقی مقاله « اسناد و یادداشت های تاریخی » منتشره در شماره (ده) سال اول مجله آریانا (۱۳۲۲) ، نام پدر الف ت رامیر مرتضا و نام پدر کلا نش را میر واعظ نوشته و فوت او را به سال ۱۲۹۸ و قبرش را در زیارت باباولی واقع گذر بارانه دانسته است . چون نوشته های حافظ نور محمد بر اسناد و شواهد اتکا دارد لذا میتوان قول او را معتبر به حساب آورد .

۶- کمال تواضع و فروتنی شاعر است که بیدل را افتاب و خود را در برابر اوسا یه می پندارد .

۷- منبع اساسی در نگارش مقاله خاصا در قسمت گزینش اشعار الف ت ، دیوان کویچک یا مجموعه مختصر اشعار او محفوظ در آرشیف ملی میباشد .

غزلسرای بلخ در خاستگاه رود کی

آنگاه که بخارا هنوز شهر دلخواه سخنسرایان و ادب‌پژوهان و جایگاه پرورش اندیشه هادانسته می شد و حلقه های درس و آموزش در مدرسه های آن برپای بود و دانایان و سخن شناسان را در آنجا به تکریم و تبجیل می نشستند ، ملا نیاز محمد بلخی را هوای آن دیار پر آواز مدر دل راه یافت ، اشتیاق نیاز در دیدار از بخارا چنان گرم بود که به زودی رهتو شه یی گرد آورده و راهی آن سرزمین گردید و این رویداد احتمالا در میان سالهای ۱۲۳۰-۱۲۴۰ قمری به تحقق آورده شد .

چگونگی احوال نیاز محمد به درستی روشن نیست ، اما ریاض نامه ها از فضیلت و دانایی او سخن به میان آورده اند و صاحب «تحفة الاحباب فی تذکرة الاصحاب» او را به صفت «افضل العلما و اسوة الفقهاء» (۱) یاد می کند و این خود عیانگر آن است که او مردی دانا و با معرفت بوده است .

گزارش ها بیاد می آورند که نیاز محمد در بخارا بر مسند تدریس جای داشت و ازین راه کسب معیشت می نمود . اما اینکه او خود نیز درس می آموخته در جای یاد نشده مگر احتمال چنان است که خود هم در سطح بالاتری به آموختن آنها ک داشته و اساسا به همین منظور راه بخارا را در پیش گرفته است .

سال ۱۲۴۲ قمری بود که آواز نو زادی سکونت خانۀ ملا نیاز را شکست . کودک را عیسا نام نهادند و در پرورش او همت به کار بستند . عیسا روزگار کودک کی رادر کوچه های بخارا به سر آورد و بعد به توجه پدر ، راه مدرسه رادر پیش گرفت و سالهای نو جوانی و سالهایی از جوانی را به تحصیل دانشهای رواج داشته در آن عهد به پایان آورد .

استعداد شکوفای عیسا بسیار زود او را از دیگران برتر گردانید و یک سروگردن بالاتر . او در اندک مدت ، در عرض

مکتسبات دینی، به ریاضیات، نجوم، موسیقی، مینا توره، تذهب و خط دستر سی یافت و به ادب عرب و ادب زبان مادری توفیق بیشتری به دست آورد (۲)

مؤلف افضل التذکار میگوید که عیسا جامع کمالات و علوم بود و شهرتش از قاف تا قاف رسید و شعرش از قند شیرین تر و از آب صاف تر است (۳)

صدر الدین عینی گزارش می دهد که عیسا با کمال فقر و ناداری دانش آموخت و به اصول و فروع علوم اسلامی مهارت یافت و به ادب و ریاضیات توانایی پیدا کرد و در کتابت بدان پایه از تند نویسی رسید که در یک شب و روز، باز نویسی یک جلد مختصر را که شامل دوازده جزء است بدانگونه به اتمام می آورد که نسخه اش به تصحیح محتاج نمی بود (۴)

تذکار اشعار تذکره منظوم است که پردازنده آن قاضی محمد شریف معروف به صدر ضیا ست. او درین یادنامه منظوم شماری از نامبرداران ادب عهد خود را به شناسایی نشست و به نکته های اعتنا مندی از شخصیت آنان انگشت نهاده است، ابیات زیرین نبذی از گفته های او در بار عیسا است:

... عديم النظير است ودانش مآب

در اشعار عیسا ست اورا خطاب

بهین دو حه شاخ اشجار ناز

بهین میوه باغ ملا نیاز (۵)

به علم و به دانش ز اقران فرید

کسی در زمانه نظیرش ندید

خصوصا به فقه و حساب و اصول

که ز اندازه بیش است او را وصول

بسی بود نیکو خط و خوشنویس

به نیکو نویسان عالم رئیس

به چابک نویسی چنان چیره بود

که چشم کس از دیدنش خیره بود

به یکروز و یکشب همان پرهیز
نوشته به خوبی یکی «مختصر»
تبع در اشعار بید کند

از آن رتبه و قدر حاصل کند (۶)

از گزارشگران معاصر که در روشن گردانیدن زنده گی و جمع
آوری اشعار عیسا التفات نموده، امیر بیگ حبیبوف عضو
انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم تاجکستان است.

حبیبوف به مقصد فرجام بخشیدن به کار در نظر داشته
خود، مراجع و منابع متعدد را در کتابخانه ها و آرشیف ها از
نظر گذراند و مقدار یازده اشعار او را از لابلای جنگها، بیاضها و
مجموعه ها و تذکره های چاپی و خطی گرد آورده است (۷).

تقریباً در همه تذکره های تألیف شده در عهد شاعر و بعد از آن
مطالبی در باره عیسا آورد شده که بیشتر آنها تکرار یکدیگر
است و اگر یکی دو تایی از آنها در بر دارند همه گفته ها نباشد،
جز اینکه از تکرار کاسته شده، باشد، چیزی از دست نرفته
است.

در هر حال آواز شاعری و هنرمندی عیسا بسیار زود همه جاگیر
شد و دهان به دهان پیچید و شعرهایش را خود را در میان ادب
دوستان باز کرد و آنقدر زبان به زبان شد تا به دربار امیر بخارا
رسید. امیر بخارا او را نزد خود خواند و اگر امیر کرد.

امیر مظفر برای قدر دانی از شاعر بلند آواز و زود، او را به
سمت قضا و احتساب در «چارجوی» بخارا منصوب گردانید. اما
ازینکه اندیشه شاعرانه و نفس پاک او با فساد جاری و معمول و مسلط
در دستگاه قدرت امارت بخارا موافقت و مطابقت نداشت

نتوانست مدت زیادی آن مقام را از دست ندهد یعنی به زودی از
وظیفه در آن دستگاه آلوده منفصل و معزول گردید. اما به اساس
روایتی، او اوضاع نا به سامان امارت بخارا در آن هنگام را در
خلال حکایتی به صنعت مقلوب و به صورت تمثیل به میان آورده بود
که آن امر سبب ناراحتی و نا رضایتی امارت را فراهم گردانید
و موجب عزل او از عهد اش گردید. (۸)

عیسا با احمد دانش و عبدالواحد صدر صریر و ابو الفضل سیرت از ناموران دانش و ادب عهد خود، که دوتن اخیر الذکر چون خود او مو جهایی جدا شده از ساحل این محیط بودند، دوستی و رابطه صمیمانه داشت و غالباً در مصاحبت آنان به سرمی برد و با احمد دانش مرد دانش و سیاست وقت به مرادۀ بیشتر علاقه نشان میداد.

اوپس از آنکه از منصب قضایه کنار رفت، مدت ها خانه نشین بود و اوقات خود را با کمال تنگدستی با کتاب و شعر میگذرانید و باین وصف هوای ریاست و قضا را در سر نداشت و نمیخواست برای کسب مقامی به جایی مراجعه کند و از کسی استمداد جوید.

در هر حال او با آنکه بضاعتی در خور نداشت، برای ادای فریضه حج کمر بست و بسا آنکه در رهتوشه یی راه بیت الله شریف را در پیش گرفت و توفیق زیارت آن مکان پاک را بدست آورد و در بازگشت از آن سفر عبادی باردیگر در بخارا ساکن گردید و از راه تدریس و کتابت یعنی نوشتن خط و استنساخ به ضرورت مندان آن، امرار معیشت می نمود و باین حال طالبان بی بضاعت را در منزل خود بدون مزد درس میداد و با عاید ناچیزی قناعت می کرد و هیچگاه از نداری به اندوه نمی شد و روزگار خود را به خوشی و شادمانی میگذرانید و میگفت:

کسب غنا به اهل بصیرت فروتنی است
یارب به خاک تیره من آسمان فقر
در محفل قبول هر آنکس که بار یافت
آهنگ فقر می شنود از زبان فقر

الفترست لذت جاوید، نیستی
ای ناچشیده چاشنی امتحان فقر

و آرزو نداشت که با قبول احسان و انعام دیگران باری از منت و کم همتی را بر دوش بکشد و آزادی در سایه دیوار خود را بر نعمتی که به او بنده گمی آورد ترجیح میداد و از اینرو اظهار میداشت که:

کی توقع چشم رفت دارم از جود کسان
هم چو مژگان خفته ام در سایه دیوار خویش

به گزارش منابع موجود ، آثار برجای مانده از عیسا ، از نظر کمیت در خور توجه نیست و چنین مینماید که چیز زیادی از باقی نمانده و دیوانش دیده نشده است . گویا او زیاد شعر نمی سروده و در نثر هم چیز زیادی در خور یادآوری ندارد و عجب اینکه به همان مقدار کم آثار خود نیز التفات چندانی نداشته و در حفظ آن تو - جبهی نشان نمیداده است و این مسأله بیانگر آن است که او شعر را برای خود فضیلتی در خور افتخار نمیدانسته است .

آنچه در اثر جویش ها و پویش ها در رابطه به میراث ادبی برجای مانده از این شاعر ، به بیان آمده عبارت از یک تقویم دایمی از سال های شمسی و قمری است که اطلاع او را در گاه شماری نشان میدهد و گویا به وسیله پسرش بنام صدرالدین به چاپ رسیده و شرحی بر بعضی از ابیات مشکل بیدل (۹) و حکایتی تمثیلی از وضع اجتماعی بخارا .

گفته آمد که عیسا در تنظیم و تدوین سروده های خود تو جبهی نداشت . با التفات به این امر دیوانی از و تا کنون به نظر نرسیده و کسی از موجودیت آن سراغی نداده است ، اما غزل های او جسته جسته در تذکره ها و جنگها و بیاض های اهل ذوق به نظر می آیند .

مجموعه یی از اشعار منتخب شماری از سخنان به قید شماره (سه هزار و دو صد و نود و چار) در گنجینه دست نویسهای شهر دوشنبه مرکز جمهوری تاجکستان و جود دارد که به وسیله کسی یا کسانی از لابلای بیاض ها و جنگها و یادداشت ها گردآوری شده و در هیأت مجموعه یی عرضه گردیده است . در این مجموعه که تاریخ کتابت و نام کاتب را ندارد و به خط نستعلیق متوسط تحریر یافته به تعداد (۶۵) غزل ، (نه) مخمس و شماری از ابیات پراگنده شاعر جمع آوری و ثبت گردیده که حکم یک مجموعه مختصر از گفته های او را دارد .

حبیبو ف که به صورت مشخص دربارهٔ احوال و آثار عیسا اهتمام به خرچ میدهد، شمار بیشتری از غزلهای او را به دست آورد که چند رباعی نیز بر آن اضافه میشود و از موجودیت يك نامه از او نیز یاد آور ی مینماید.

شمار سرود ه های عیسا اندك است و لی همین عدد غیر کثیر از آنگونه استحکام و انسجام بهر ه و ر است که او را در ردیف گوینده گان نامه دار قرار میدهد. وبا صاحب دیوانها همسنگش میدارد.

نواکت های سخنان بیدل در سرایش عیسا، به غایت چشمگیر و قابل فهم است. او مانند شمار بیشتر از شاعران آن دورهٔ ادبی به بیدل گرویده بود و به مطالعه و تفسیر و توجیه اشعار او استغراق یافته بود و از مفاهیم زیبا و الفاظ بلیغ و ترکیبات خوشا هنگام آن درانهای شعر سوهمی جست. در غزل زیرین مشا هده میشود که خصوصیات کلام بیدل تاچه حد در سخن عیسا بازتاب دارد.

خیرت دل کارگاه نقش بهزاد من است
شوخی بسمل بهار عشرت آباد من است
هم چو بوی گل درین گلشن ودا ع آماده ام
رفتن از خویشم بهار رنگ ایجاد من است

رنگ میگردانم از سیر تماشاگاه دهر
برگ برگ این چمن سیلی استاد من است
تادلم محو تغافل خانه ابروی اوست
رفتن از یادم مقیم خلوت یاد من است
صافی طینت ز اظهار هنر مستور ماند
شوخی جوهر نیام تیغ فولاد من است
و مطالعهٔ این غزل، طر حها و رهنمود های بیدل را بیشتر بیاد خواننده می آورد.

رنگ آرزو بشکن، نو بهارانشاکن
دهر جنت است اما دیده یی مهیا کن
از سواد چشم او روشن است این مضمون
می پرست اگر باشی وضع سر مه پیدا کن

دل بیگ ادا شاکر جا ن بصدجفا صابر
 ای غرور ناز آخر اند کی مدارا کن
 آن بهار ناز آمد دیده طرب بکشم
 بر گنگ برگ این گلشن نذر آن کف پاکن
 هر چه در نظر آید صورت عدم دارد
 رنگ عالم امکان نقش بال عنقا کن
 تابکی زبیکاری با فسرد هگی مردن
 نسخه یی به کف داری جمع ساز واجز اکن
 از ویژه گی های گفتار عیسایکی اظهار ناتوانی و ترك تعلق
 وشکسته نفسی و انکسار است که به یک سخن میتوان آنرا به
 «وارستگی و ندیدن به خود» تعبیر نمود .
 این شیوه یی ن گر چه از خصوصیات بیدل است که شاعر
 ما از آن تاثیر پذیرفته، مع الوصف باید آنرا اساسا زاده روحیه
 درویش منشانه و تواضع بیش از حد این شاعر دانست .
 باین گفته های یاس انگیز نگاه کنیم:

حکمت ایجاد یارب گل نکرد از بود من
 جز خسارت مایه یی هرگز ندارد سود من
 از ضعیفی در لباس ناله از خود میروم
 یارب این آه است یا جسم الم فرسود من
 مدعا نایاب و همت قاصرو فرصت عدم
 از چه جوید دل سراغ گوهر مقصود من
 از غم دخل حسودان با خموشی ساختم
 ورنه معلوم است عیسا فطرت معبود من

* * *

چون نلرزم بر بنای عمر خود هم چون حباب
 تانگه کردم ندیدم هیچ از آثار خویش

* * *

به و حشت مبتلا عیسا دل دیوانه یی دارم
 جنونش میفزاید گرنهم در پای زنجیرش

چگونه سینه نسازم زداغ حسرت چاک
که هم چو لاله نشاطم به يك پیا له گذشت

• • •

عضو عضو م زین چمن گلچین چندین ناله است
تهمت فریاد بر منقار بتبل بسته ام
در حریم حسن ، ربط چاكدل امروز نیست
در از لاین شانه را بر عقد کاکل بسته ام

سروده های عیسا در مجموع از پختگی و جزالت و زیبایی
الفاظ و ترکیبات فاخر سرشاست و بیانات حالات انسانی از
ورای کلمه ها و تعبیرهای آن تجلی میکند و خواننده تیزهوش
وزود یاب با فهم و درك این نزاكت ها ، ساعت ها در لذت
استغراق می یابد و در خوشی فرو میرود و از همین دیدگاه است
که این سراینده ناآشنای وطن با وصف نداشتن دیوان و قلیل
بودن اشعارش ، میتواند در عرصه ادب این سرزمین جای پای
مناسبی داشته باشد و از سرایش گران بر جسته سده سیزدهم
به شمار آورد ه شود که ثبوت این گفته را میتوان در فرووی
به سروده هایش به جست و جوشست :

رنج سرکشیها

کی توان دریافت غیر از حسرت لعل لبش
گر به دریای دلم سازی شنای و رتغ را
از من و ما ، نفس رنج سرکشی ها میکشد
بر کف دشمن نبیند هیچ کافر تیغ را
چشم انصاف از طریق مردمی پوشیده است
آنکه می گیرد به ابرویت برابر تیغ را
کشته گانت را درین وادی بهشت دیگر است
بر گلودانند یکسر آب کوثر تیغ را
شوق در هر پرد ه حسرت پرور دیدار اوست
کاش بینم بر کف او بار دیگر تیغ را

فرصت عمر

هر کجا می نگر م باتو دچارم بنشین
 دا من جلوه ات از کف نگذار م بنشین
 حسن ، مشکل ز نیاز م بکشد دامن ناز
 گر ملو لی ز کنار م ، به کنارم بنشین
 گرد عجزم به هوای تو کشد بال هوس
 چه کشی دا من و حشت ز غبار م بنشین
 بی رخت شعله فشان است شرار نفسم
 تا ز دل آتش سو زان نه برار م بنشین
 فرصت عمر من از بست و کشاد مژه پرس
 يك نکه ما تمی داغ شرار م بنشینم

شکار چشم

دیده دلها خراب از انتظار چشم تست
 جاده مردم سیه از روزگار چشم تست
 هر که می بینم تغافل دارد از اوضاع من
 در جهان این مرد میها از شعار چشم تست
 ای طلسم معصیت اشك ندامت سازکن
 موج دریا ی رحمت در کنار چشم تست
 این همه سر گشتگی در روزگار چشم من
 کرد ایجاد آنکه او پروردگار چشم تست
 نمی همین یاد از خد نکت داشت ز خم سینه ام
 این هویدا نیز در دل یادگار چشم تست
 جز گرفتاری چشم دلفریب چاره نیست
 هردو عالم چون صف مژگان شکار چشم تست
 باد یار ب خانمان مردم چشم خراب
 گر به چشم چشم خو بان در شمار چشم تست
 ازینکه دیوان عینا در میان نیست و شمار بیشتری از سروده
 های او در اختیار دوستدا را نشعر واد ب قرار ندارد ، گناهی خواهد
 بود اگر آنچه را که از و با رنج فراوان بدست آورد ه شده به
 ثبت نیاو ریم و از آن چشم ببوشیم و کام جان خواننده یی

را که تشنه شعر اوست از زلال سخنانش به گوارایی نه نشانیم.
وبا این اندیشه شعرهای دیگری از ورا که همه زیبا یند وفا خربه
خوانش میگیریم .

روغن یاقوت

اگر در جلو ه آید در گلستان سرو موزونش
به گردن طوق قمری خط بسمل گردد از خونش
گرفتارم به شوخیهای چشم مست لیلی
که شوخیهای چشمان غزالان است مجنونش
دل از کف برد حسن خسرو شیرین گرفتاری
که خون کوهکن باشد حنای پای گلگونش
چنان نازک بدن افتاده سیم اندام شوخ من
که بنماید به رنگ غنچه ، دل از سینه بیرونش
به بزم بوسه روغن از رگ یاقوت میگیرم
چرا غ دیده را روشن کنم از لعل میگونش

مهمان چشم

پرورده ام به یاد تو در گلستان چشم
بس نخلهای آه ز آب روان چشم
دل در هوای روی تو از شوق هرنفس
عزم نزول میکند از نردبان چشم
باز آ که در هوای تو خاکم به باد رفت
ای روح جسم و راحت جان و روان چشم
از سیل گریه خانه چشمم خراب شد
تشریف آر بر دلم ای میهمان چشم
با گرد مقدم تو گر از سرمه دم زنم
یار ب سیاه باد مرا خانمان چشم

بی اختیار

تهمت است آهنگ خودداری دل از کف داده را
شیوه عشق است اگر در پای دار افتاده ام
خواه موج حسرت آید خواه عزت چاره نیست
در محیط عشق، من بی اختیار افتاده ام

هر که میسو زد سپند من تپش سر میکند
از کدا مین درد یارب بیقرار افتاده ام

رنگ پیمانه

کشته چشم تو خاموش است تا روز جزا
ریختند از سر مه گو یا رنگ این پیمانه ها

سبزه بیگانه

بوسه را جا تنگ شد بر عارضش از جوش خط
سبزه بیگانه روی این گلستان را گرفت

بوی گل

یاد رخسار تو کردم شامه بوی گل گرفت
خواستم حر فی نویسم خامه بوی گل گرفت

دل دیوانه

به وحشت مبتلا عیسا دل دیوانه یی دارم
جنو نش میفزاید گر نهم در پای زنجیر شس

چاک گریبان

خواهم نسیم جلوه یی تا گل کند رسوائیم
چون غنچه دارم تابکی ، چاک گریبان در بغل
غفور طبع رو شمن بس شاهد آغوش من
من عیسیم زبید مرا خورشید تابان در بغل

نمودی از مخمس عیسا بر غزل بیدل

دل تپید و من شدم از هوش دانستم تو یی
حرف شد محو لب خاموش ، دانستم تو یی
رنگها شد در نظر گلیوش دانستم تو یی
محو بودم هر چه دیدم دوش دانستم تو یی
گر همه مزگان کشود آغوش دانستم تو یی
ناله میسوزد نفس از شعله آواز کیست
شوق می غلتد بخون ، از دستگاه ناز کیست
شوخی این رنگها از عالم پرواز کیست
مشت خاک و این همه سامان ناز اعجاز کیست
بیش ازین بر من غلط فروش دانستم تو یی

دیده بر امید دیدار تو تر ك خواب كرد
 دل به یاد ت آرزوی شیر درمختا ب كرد
 شرم هستی ، نیستی را گوهر نایا ب كرد
 غفلت روز وداعم از خجالت آب كرد
 اشك میرفت و من مدهوش دانستم تو یی
 رنگ وبوی حسن از عرض بهار دیگر است
 دلر با یی در حجاب تازه کار دیگر است
 عشق را در فهم این معنی شعار دیگر است
 محرم راز فنا آئینه دارد دیگر است
 هر چه شد از دیده ها روپوش دانستم تو یی

اشارات و نشانی ها

- ۱- رحمت الله واضح ، تحفة الاحباب فی تذكرة الاصحاب، دوشنبه ۱۹۷۷، ص ۱۱۹
- ۲- آر یانا دایرة المعارف - ج ۵، ص ۹۶۵ ، کابل ، ۱۳۴۸ و نمونه ادبیات تاجیک و جز اینها.
- ۳- افضل التذکار ، ص ۱۰۷
- ۴- صدر الدین عینی ، نمونه ادبیات تاجیک ، مسکو ، ۱۹۲۶، صص ۴۲۶-۴۲۷
- ۵- مقصود پدر عیسا ست .
- ۶- تذکار اشعار ، نسخه خطی گنجینه دستنویسها ، شهر دوشنبه .
- ۷- از گفتار حبیبوف و یادداشت های او که به نگارنده داده اند .
- ۸- تذكرة عبدی .
- ۹- خسته ، مجله آر یانا ، شماره نهم ، سال هشتم ، ۱۳۲۹، صص ۲۷-۲۲

مسئله بازگشت ادبی در شعر افغانستان

در سده سیزدهم اسلامی، مطالعه و تفسیر و بررسی اشعار بیدل، سخن سرای پر آواز، نیمه دوم سده یازدهم و نیمه اول سده دوازدهم و پیروی از غزلهای فاخر و پایای او و در مجموع گرایش به سبک هندی، در حلقه ها و نشست های ادبی و طن مارواج و رونق بیشتری یافته.

بیدل در نیمه اول سده دوازدهم چشم از جهان فرو بست و در نیمه دوم آن سده آوازه سروده های سحر انگیزش در سر زمین پنهانور هندوستان آروزگار، در میان، دری زبانان و ریخته گویان در پیچید و در عرصه های زبانی و ادبی گسترش و نفوذ وسیع یافت و آهسته آهسته از مرزهای آن دیار در گذشت و به نرمی نسیم سحر گاهی با گلها و ریا حین باغستان ادب افغانستان و آسیای میانه و ایران در آمیخت و به آنها شگفتگی و تازه گی بیشتر بخشید. در سده سیزدهم التفات به سخن بیدل در افغانستان و آسیای میانه بدان پایه از اعتبار و اهمیت رسید که بیگمان حد اکثر از گویاننده گان وادب پڑوهان این دیارها، آشنایی با آنرا از شرایط ضروری و لوازم اولی دانش و بینش زمان خود در عرصه سخن گسترای می دانستند و بدین نیت تلاش میورزیدند تا گفته های او را بخوانند و بدانند و در خود جذب کنند و در فرجام، آن گفته های بلیغ و پر جاذبه را مورد پیروی و طبع آزمایی و نظیره سازی قرار دهند و بیک سخن، توجه به سروده های بیدل را میتوان یکی از ویژه گی های شعر سده سیزدهم و طن ما به حساب آورد. اگر خواننده متمایل به مسایل ادبی را مجالی میسر آید و برشهایی از آثار بر جای مانده از سخن پردازان این سده را از نظر بگذراند، به زودی در خواهد یافت که افکار و کلام بیدل تا چه اندازه در اندیشه آلمان، نفوذ و رسوخ یافته بوده است.

در رابطه به نفوذ روش بیدل در شعر سرايشگران وطن ما
خاصتا، در سده سيزدهم يکي از ادب شناسان کشور بدينگونه
اظهار عقیده مينمايد :

«... همچنين در کابل وساير نقاط افغانستان به حدی به آثار
بیدل پرداخته شده که معيار ذوق و شعر شناسی گشته است بنابر
این سبک بیدل در افغانستان بيگانه نبود همه کس حتا بسی
سوادان در طول حيات خویش لافل چند غزل اورا شنیده و يا
چند بيتی از و بياد دارند .

چون نظم و نثر بیدل معيار شعر شناسی و سخن سنجی گشته،
شاعران و اهل حال کلیات وی را به حيث منبع و منشاء الهام دانسته
بدان مشغول شده اند، از وی پیروی و اقتفا کرده اند، غزلهای
و پیرامخمس کرده اند، شعر و نثر و حتا عرفان وی را سر مشق
و نمونه قرار داده اند. در آثار بیدل آنچه بیشتر ذوق و قریحت
مردم را برانگیخته به علاوه سخن گرم و آتشین، روح راد مردی،
راستی و یک دنده بودن، همت عالی و طبع بلند او که بارو حیة
سلحشورانه و یک دنده بودن مردم کهسار افغانستان سازگار
است و بدان علاقه مندند، استعمال لغات و کلمات در
مروج در افغانستان است که آثار خود را به زبان افغانستان نگاشته.
ازین است که این شاعر بز رنگ و ملی افغانستان همواره بر
شاعران مابعد موثر بوده سبک و شیوه وی را پیروی کرده اند و تا
هنوز شاعران بز رنگی آنرا پیروی میکنند. » (۱)

در نوشته یکی دیگر از دست اندرکاران مسایل ادبی در ارتباط
به سبک هندی و بیدل بدینگونه سخن می رود :

«... شعراي افغانستان از آغاز سبک هندی، توجه خاصی به آن
مبذول می داشتند و این توجه از عهد تیمور شاه و پسرانش
رونق بیشتری یافت، گفتیم در دربار تیمور شاه و همچنان پسرانش
مجالس شعر خوانی برپا می گردید و توجه بیشتر درین مجالس
به اشعار سبک هندی مخصوصا به اشعار ابوالمعانی میرزا-
عبدالقادر بیدل بود. کار این علاقه به بیدل به پایه یی رسید که

تنها درین مجالس به خواندن اشعار بیدل می پرداختند، چنانکه این مجالس را به نام «مجلس بیدل خوانی» یاد میکردند. برپا کردن اینگونه مجالس در دربارشاهان و مجالس سرداران سدوزایی و محمدزایی جز افتخارات و کارهای لازم به شمار میرفت» (۲)

«... البته چه در گذشته و چه امروز، سبک هندی به طور کلی در افغانستان طر فدارا نی داشته است، چنانکه اگر کسی بخواهد شعرای افغانستان را با توجه به سبکهای معروف دسته بندی کند، گروهی زیاده در شمار پیروان سبک بیدل و هندی قرار خواهند گرفت.

با آنکه توجه به سبک بیدل و پیروی از او چنانکه به اختصار بیان داشتیم، در سراسر این دوره مشهود است، از عهد امیر دوست محمد خان (۱۲۵۹-۱۲۷۹) به بعد به عده ای از شاعران بر میخوریم که شیوه استادان خراسانی و عراقی را در افغانستان دوباره زنده کرده اند و این توجه هر چند نه به پیمانه توجه به سبک هندی و بیدل بود، تا امروز همچنان ادامه دارد و نمونه های خوبی به شیوه استادان پیشین ارایه شده است....» (۳)

یکی از نقد پردازان مادرزمینه بازگشت ادبی نظر و گفتنی هایی دارد که جالب است و خواندنی. نکاتی از نظر و نوشته او را بخوانیم:

«... و اما باز گشت ادبی- بگذریم ازینکه باز گشت شاعران ما به شیوه های گذشته از چه مضمون و مایه فکری برخوردار بود، پهلوی دیگری که آدم را مشکوک میسازد این است که بازگشت به معنای خاصش در کشور ما، صورت نگرفته است، آنگونه که در کشور های دیگر صورت گرفت. اما شاعرانی بودند که شیوه استادان عراقی را در افغانستان دوباره زنده کردند... ولی این سخن بدین معنی نیست که توجه چند نفر به شیوه شاعران قدیمی نام بازگشت ادبی را به خود بگیرد.

.. واما پیروان مکتب هندی و شیوۀ بیدل دستاورد های تازه ای نداشتند، از دایسر تشبیهات و استعارات فنی محدود فرا تر نرفتند، در زنجیر شکل و ساختمان خاص بسته ماندند و شعر هندی این صد سال اخیر بر جستگی خاصی را نصیب نشده است.

... باید شك کرد که باز گشت ادبی يك دورۀ کلی گسترده و مستوفی بوده است. باید شك کرد که این جریان، عظیم، جو شان و سیال بوده است. باید تردید نمود که باز گشت ادبی را همه سخنوران پذیرفته اند و یا غالب شان پذیرفته اند...» (۴).

در هر حال در میان گروه سرایشگران سده سیزدهم که متمایل به سبک هندی و تبعیت از بیدل و نشسته در جبهه او بودند شماری معدود از سخنسرایان وجود داشتند که خلاف نظر آن شاعران، التفات چندانی به سبک هندی و طرز بیدل نشان نمیدادند و بیشتر به سبک عراقی و سبک خراسانی و رونده گان این دو راه مایل بودند و آثار خود را به روش آنان در معرض بیان می آوردند و به تعبیر دیگر در جبهه هواخواهان «باز گشت ادبی» گام بر میداشتند. (۵)

در میان این سخن پرو را از ادیب پشاور، کلب علیخان شرر، واصل کابلی و سید میرهروی نام برد میشود واصل کابلی سخنان آواز ه مندو سرفراز وطن که سبک عراقی را ممدار الهام خود ساخته، از همه یکسر و گردن بلند تر و نامش آشنا تر است.

میرزا محمد نبی متخلص به واصل که بعدا ملقب به دبیر الملک گردید، فرزند محمد هاشم و نبیره علی رضا خان مستوفی عهد احمد شاه درانی بود که «کوچه علی رضا خان» در کابل به نام او منسوب است.

واصل در ۱۲۴۴ هجری قمری در ده افغانان کابل دیده به جهان گشود و در هنگام خورده سالی پدر خود را از دست داد و مادرش در تربیت او همت گماشت و مهمترین مربی او میرزا محمد مجسن دبیر، منشی در بار امیر دوست محمد خان و امیر شیر علی

خان، شاعر نامدار آنروز گاربود که واصل ادب و انشا و خط را ازو فرا گرفت و نیز به وسیله او به دربار وقت راه یافت و شناخته شد تا آنکه دبیر به سال ۱۲۸۲ قمری در گذشت و امور انشابه او تعلق گرفت و پس از مرگش امیر شیر علی خان در ۱۲۹۶ به دربار امیر عبدالرحمان خان سمت انشا به اوسپرده شد و این امیر با آنکه آدم خشن و ناملا می بود، واصل را خوب میدید و در سفر و حضر با خود همراهش میداشت.

او در آغاز جوانی به شعر و ادبیات علاقه مند گردید و محسن دبیر مشوق او درین مساله بود. طبیعت شکوفا، خط خوب، حافظه قوی و حسن سلوک، هر کدام بعدی از شخصیت او بود و در مجموع وسیله یی برای رسیدن به مقام دبیرالملکی.

واصل به روز پنجشنبه چهارده ماه شوال ۱۳۰۹ هجری قمری به عمر شصت و پنج سالگی در پغمان دیده از جهان پوشید و امیر عبدالرحمان خان فوت او را در نامه یی به خانواده اش تسلیت گفت و به پاداش خدمات او وظیفه اش را به پسرش میرزا غلام حسین تفویض نمود. (۶)

جنازه واصل را در باغ مهمان سرای دفن کردند که خاص افراد نزدیک به دربار بود و قبر او حالا در کنار جاده سالنگ (عقب ولایت کابل) واقع است و اخیراً سنگ مزار و دیگر علامات آن زیر خاک شده و نامعلوم گردیده است.

واصل در سخن سرایی به صورت خاص به حافظ شاعر نامدار زمانه ها توجه داشت و پیوسته دیوان او را میخواند و از رهو زو معانی سخنان و الای و تابناک و مایه میگرفت و بدین اساس مفاهیم و طرح و حتا ساختار غزل های حافظ را نیز در هنگام سرایش جا مه های خود از نظر دور نمی داشت.

گرچه او گاه به گاه به آثار و سروه های سخن آو را ندیدگر مانند سعدی، مشتاق، اصفهانی، امیر خسرو بلخی، جامی، صایب، قدسی و هلالی و جز اینان نیز نظر داشته و بعضی از غزل های آنان را به استقبالی نشست است، با این وصف سروده های جاو دانی حافظ محور ارادت و اعتقاد او به شمار میرود.

گر چه شهرت سخنان والای حافظ در جامعه فرهنگی مابه هیچ وجه کمتر از بیدل نیست و تمامت ادب پژوهان و روشنفکران و باسوادان و محتابی سوادان مابانام و شعر او آشنایی دارند و بدان ارج می گذارند و تفأل می جویند، با این حال بدانگونه که گوینده گان ما درسده سیزده و بعد از آن زیر تاثیر گفته های بیدل رفته و بدان توجه نشان داده اند، به حافظ روی نیاورده اند.

واصل در اعتقاد به حافظ و پیروی از سروده های دلپذیر او وحتا الزام به کارگیری و بازسازی و زن و قالب و قافیه غزل های او، گوینده پیشگام و شاخص دانسته میشود و از همتایان عهدش کسی به سراغ نمی آید که به اندازه اودر حافظ استغراق یافته باشد. او تلاش میو رزد تا حافظ را گام به گام دنبال کند و پا به جای پای او بگذارد و گاهی هم سعی مینماید از و پیشی جوید و فی الواقع موفقیت او درین روند یعنی نزدیک شدن به حافظ و نظیره آوری به سخنان حافظ اعجاب انگیز است.

دیوان حافظ باغزلی به آغاز می آید که همه شعر دوستان و سخن سازان آنرا خوانده اند و بیاد دارند و ابیات زیرین از آن غزل است.

الا یا ایها الساقی ادر کاسا وناو لها

که عشق آسان نمود اول، ولی افتاد مشکلیها

شب تاریک و بیم موج و گردابی چنین هایل

کجا دانند حال ما، سبکباران ساحلها

همه کارم ز خود کامی بیدنا می کشید آخر

نہان کی ماند آن رازی کزو سازند محفلها

واصل نیز دیوان خود را باغزلی بدین قالب و مفاهیم نزدیک به آن

زینت می بخشد که دوازد بیت دارد و چند بیت آن را با توجه به همگونی باغزل حافظ از نظر می گذرانیم.

بیا ای ازدهان نوش خندت حل مشکلیها

لبی چون غنچه خندان ساز و بکشا عقد دلها

غم عشقت که میگفتم نهان از مردمان ماند
 سرشکم فاش کردای نور چشم آخر به محفلها
 هوسناکان و بیناگان کجاوشیوه پاکان
 ره و رسم خبر داران چه میداند غافلها
 در بیت دوم حافظ در بیت سوم و اصل و اثر بیت سوم حافظ
 در بیت دوم و اصل به نیکی مشاهده شده میتواند .
 درین جا ابیات از بعضی از غزلهای حافظ و اصل را در برابر
 هم میگذاریم تا تأثیر پذیر و اصل را از حافظ و نفوذ کلام حافظ را بر
 او بیشتر دریابیم .

حافظ

در دیر مغان آمد یارم قدحی در دست
 مست از می و میخواران از نرگس مستش مست
 در نعل سمنند او ، شکل مۀ نو پیدا
 وز قد بلند او آوازۀ طوبی با پست
 شمع دل دمسازم بنشست ، چو او بر خاست
 وافغان ز نظر بازان ، برخاست چو او بنشست
 گن غالیه خوشبو شد در گیسوی او پیچید
 و رسمه کمانکش گشت در ابروی او پیوست

واصل

از میکده در بستان آمد سحری سر مست
 آن فتنه هشیاران پیمانه می در دست
 از نسبت ابرویش کارمه نو بیالا
 و ز شهرت با لایش آوازۀ طوبی با پست
 از خجلت او خورشید بنشست چو او بر خاست
 در خدمت او شمشاد ، برخاست چو او بنشست
 گر جام جهان بین شد بر طلعت او خندید
 و بادۀ مصفا گشت اندر لب او پیوست
 اگر پای محافظه کاری و ملاحظات دیگر در میان نباشد ، می
 تواند گفت که این غزل واصل صرف نظر از ینکه بعد از حافظ

وبا الهام از آن ساخته شده ، همپایه غزل حافظ و حتا در پاره‌یی
از زموارد در خشانتر و گر متر از غزل اوست

حافظ

شراب و عیش نهان چیست، کار بی بنیاد
زدیم بر صف رندا ن هراچه بادا باد
قدح به شرط ادب گر زانکه تر کیش
زکاسه سر جمشید و بهمن است و قباد
مگر که لاله بدانست بیوفایی دهر
که تا بزاد و بشد ، جام می زکف ننهاد

واصل

ز جام عشق کشیدم باده با دل شاد
سبوی عقل شکستیم هر چه بادا باد
به احتیاط بنه در بساط باده قدم
که جام دیله جم ، ساغر است چشم قباد
چرا شگوفه سراز شاخ ، بی قدح نکشید
شرابخوار و گر این طفل شیر خوار نزا د
واصل ، غزل یادشده حافظ رادو بار استقبال کرده که تنها چند
بیت از یک غزل آن به مقایسه گرفته شد . غزل دوم واصل که آنهم
زیباست به این مطلع آغاز میشود:

شبی که مؤدّه وصل تو بشنوم از یاد
فرشته آیدم از عرش بر مبار کباد
مقایسه و در برابر هم گذاری غزلهای دوشاعر را باز هم به ادامه
میگیریم تا با نزدیکی اندیشه و رابطه معنوی دو سخن سرا ی
نامی بیشتر آشنایی به دست آید .

حافظ

مطرب عشق عجب ساز و نوا یی دارد
نقش هر نغمه که زد راه به جای دارد

واصل

کعبه عشق بتان طریفه صفا یی دارد
کوی این طایفه پاکیزه هوایی دارد

حافظ

عالم از ناله عشاق مباح داخلی
 که خوش آهنگ و فرح بخش هوایی دارد
 اشک خونین بنمودم به طبیبان ، گفتند
 درد عشق است و جگر سوزد وایی دارد
 ستم از غمز میاموز که در مذهب عشق
 هر عمل اجری و هر کرده جزایی دارد

واصل

جز به سودای سر زلف تو و پیمان نه داد
 پیـرمیخانه عجب فکر رسایی دارد
 زاهد و صومعه ، ما و حرم عشق بتان
 هر کس بر حسب مرتبه جای دارد
 اینکه در کار شکست دل ما میکوشی
 با خبر باش که این شیشه صندلی دارد
 بدین قالب و ردیف واصل سه غزل دارد که برای آشنا
 با آنها میتوان به مجموعه چاپ شده اشعار او مراجعه نمود.

حافظ

بر نیامد از تمنا ی لببت کام هنوز
 بر امید جام لعلت دردی آشامم هنوز
 روز اول رفت دینم در سر زلفین تو
 تا چه خواهی شد درین سودا سر انجامم هنوز
 پر تو روی تو تا در خلوت دیدم آفتاب
 می رود چون سایه هر دم بر در و بامم هنوز
 نام من رفته است روی بر لب جانان به سبوح
 اهل دل را بوی جان می آید از نامم هنوز
 در ازل داده است ما را ساقی لعل لببت
 جرعه جا می که من مدهوش آن جامم هنوز

واصل

ایکه در دور لببت خونا به ، آشامم هنوز
 میکند چشمش شراب فتنه. در جامم هنوز

کرد اول دور گردو ن ساغر ملبریز خو ن
تا چه رنگین ترکند ز ان باده در جامه هنوز
سایه مهتاب عشقم آتش اندر خانه زد
تا چه آید ز افتا بش بر لب با مم هنوز
نا مم از لعل لبش سر زد شبی در مجلسی
نقل مجلس های میخواران بود نا مم هنوز
گر چه از خوبان مکرر بیو فای دیدم
بی دلارامی نمیگیرد دل آرا مم هنوز

حافظ

ای رخت چون خلد و لعلت سلسبیل
سلسبیلت کرده جان و دل سبیل
ناوك چشم تو در هر گوشه یی
همچو من افتاده دارد صدقتیل

واصل

ای جمالت آفتاب هر جمیل
آب رویت تاب گلزار خلیل
یک ننگه از نرگس مستانهات
عذرخواه خون یک عالم قتییل
این غزل، از غزلهای دلپذیر و پر شور واصل است که حنا بر
غزل حافظ پیشی میگیرد .
بقیه غزل را بخوانیم :
درد ما را چشم بیمار ت گواه
عشق ما را حسن پر شور ت دلیل
بر سر کوی تو خون عاشقان
همچو آب از مشک سقایان سبیل
گشته گمان خنجر ناز ترا
حامل تابوت عزت جبرئیل
یار بآن روی است و یاباغ بهشت
کو تراست آن لعل لب یا سلسبیل

این همه شور از لب شیرین اوست
ورنه در عالم نبود این قال و قیل
نیل این سودا که در جان من است
شسته، ای یاران نه خواهد شد به نیل
واصل این نظم است یا در خوشاب
آب حیوان یا شراب سلسبیل
غیر حافظ شاه اقلیم سخن
کس نگیرد ملک معنی زین قبیل

حافظ

ماشبی دست بر آریم و دعایی بکنیم
غم هجران ترا چاره زجایی بکنیم
دل بیمار شد از دست، رفیقان مددی
تا طبیبش به سر آریم و دوا یی بکنیم
آنکه بی جرم برنجید و به تیغم زده رفت
بازش آرید خدارا که صفایی بکنیم
خشک شد بیخ طرب راه آخر ابات کجاست
تا در آن آب و هوا نشو و نما یی بکنیم

واصل

باید اول طلب فکر رسا یی بکنیم
بعد از آن قصه گیسوی تو جای بکنیم
خوش به دست آمده آن طره مشکین یاران
شب قدر است بیایید دعا یی بکنیم
مژده ایدل که بهار خط جانان گل کرد
خیز تا در قدمش نشو و نما یی بکنیم
تنگ شد حوصله از صحبت این زاغ و زغن
همت ای بخت که پرواز هما یی بکنیم

حافظ

پرده غنچه میبرد خنده دلکشای تو
تاب بنفشه میدهد طره مشکسای تو

واصل

حلقه دام دولت است زلف گره کشای تو
سبزه باغ جنت است خط بنفشه سای تو

حافظ

ساقی بیا که شد قدح لاله پرزمی
طامات تا به چند و خرافات تابکی
بگذر ز کبر و ناز که دیده است روزگار
چین قبا ی قیصر و طرف کلاه کی
در ده بیاد حاتم طی جام یک منی
تا نامه سیاه بخیلان کنیم طی
مسند بباغ بر که به خدمت جوینده گان
استاده است سروو کمر بسته است نی
حافظ حدیث سحر فریب خوششت رسید
تأحد مصر و چین و به اطراف روم وری

واصل

آمد بهار و لاله در خشید و رفت دی
ساقی جهان پیر جوان شد بیار می
در ده قدح که سلطنت جم بیاد رفت
دی شد بهار بهمن وطی شد بساط کی
جام شراب کهنه کرم کن که در جهان
حاتم برفت نامه جودش نگشت طی
خواهی جو سر و منصب آزادیت دهند
در بنده گی خواجه کمر بسته کن چو نی
خواهد گرفت نظم تو واصل عراق و فارس
گر یکدو گام بگذرد از کابل و هری

حافظ

ذخیره یی بنه از رنگ و بوی فصل بهار
که میرسند ز پی ر هزنان بهمن و دی
نوشته اند بر ایوان جنت الماوا
که هر که عشوه دنیا خرید، وای بوی
سرخا نمانه، سخن طی کنم، شراب کجاست
بده به شادی روح و روان حاتم طی

واصل

به عیش کوش که تا غنچه میگشا ید لب
چمن به رنگ دگر بینی از تطاول دی
ز کاسه سر کیخسرو این ندا بر خاست
که هر که طالب دنیا است خاک بر سروی
بغیر نامه جود هر چه هست طی شدند نیست
نوشته اند به لوح مزار حاتم طوسی

حافظ

صبا تو نگهت آن زلف مشکبو داری
بیاد گار بمانی که بوی اوداری
دل که گوهر اسرار حسن و عشق دروست
توان به دست تو داد نگرش نکو داری
نوا ی بلبلت ای گل کجا پسند افتد
که گوش هوش به مرغان هرزه گو داری
قبا ی حسن فروشی ترا برآزد و بس
که همچو گل همه آئین رنگ و بوداری

واصل

شنیده ام سر سودای زلف او داری
د لاکوش که سودای مشکبو داری
صباحکایت آن زلف و طره باز بگویی
که قصه خوش و افسانه نکو داری
بها رحسن ترا آفت خزان مر ساد
که بهتراز گل و نسرين تورنگ و بو داری
چو خواهش دل یار است خون دل خوردن
بغیر خون شدن ایدل چه آرزو داری

حافظ

صبح است و ژاله میچکد از ابر بهمنی
برگ صبح ساز و بده جام يك منی
در بحر مایی و منی افتاده ام بیار
می تا خلاص بخشد از مای و منی

خون پیاله خور که حلال است خون او
در کار یار باش که کا ریست کردنی

واصل

ا بر است و باد و ژاله و باران بهمنی
سا قی به قول خواجه بده جام يك منی
ماو من آتشم زد ه بر آتشم ز می
آبی بزن که سوختم از مایی و منی
صحبت میان ماو تو آید چگونه راست
تو شاخ نو بر آمده من نخل منحنی

حافظ

بلبل ز شاخ سرو به کلبانگ پهلوی
میخواند دوش درس مقامات معنوی
یعنی بیا که آتش موسی نمود گل
تا از درخت نکته تو حید بشنوی
جمشید جز حکایت جام از جهان نبرد
زنهار دل میند بر اسباب بدنیوی
این قصه عجب شنو از بخت و از گون
مارا بکشت یار به انفا سی عیسوی (۷)

واصل

سا قی بیا که باز بر اورنگ خسروی
گل جلوه داد حسن کمال معنوی
می ده برنگ آتش موسی که هر طرف
شماردم بنفشه روان باد عیسوی
باد بهار آتش هر گل که بر فروخت
بر خاک ریخت آب رخ نقش ما نری
فصلی چنین که لاله به صحرا کشید ریخت
حیف است ای جوان تو به کاشانه منزوی (۸)

غیر از این غزلها که به ذکر آورده شدند ، چند غزل دیگر
حافظ نیز مورد استقبال قرار یافته اند که به منظور جلوگیری

از اطناب کلام ، از نقل و دربر ابرهم گذاشتن آنها صرف نظر کرده شد .

آنچه امروز از سروده های واصل در دسترس مقرر دارد ، شامل تمامت گفته های او نیست ، زیرا دیوان او را که به خط خودش یابه خط یکی از نزدیکان و معاصرانش با شد و دربر دارنده همه اشعار او یا بخش معظم آن شمرده شود تاکنون در دست نداریم . آگاهان بر احوال واصل ، از موجودیت اثر های بی به نشر نیز از او خبر میدهند که شاید در اختیار دوستداران سخن این شاعر بلند پایه قرار دارند (۹) .

سروده های واصل حد اکثر غزل است و گویا این نوع شعرا از دیگر انواع آنها بیشتر مورد پسند او بود . است و بدین اساس می توان او را یک شاعر غزلسرا به حساب آورد ، غزلسراییی که سر آمد غزلسرایان عهد خود است و یک سرو گردن از همه بالاتر . در حال حاضر سروده های واصل را در سه منبع یاسر چشمه میتوان به مشاهده گرفت که بدینگونه اند :

۱- اشعار واصل ، مجموعه چاپ شده در کابل (۱۳۳۱) .

۲- تحفه شانهشی ، نسخه خطی محفوظ در آرشیف ملی

۳- مجموعه بی از اشعار واصل و الفت ، نسخه خطی مربوط به آرشیف ملی به خط محمد نعیم .

مجموعه بی از گفته های شاعر به نام « اشعار واصل » حدود (سی و دو) سال پیش از امروز از طرف موسسه نشراتی انیس به چاپ رسیده که نخستین مجموعه چاپی از اشعار او دانسته میشود . این مجموعه که در (یکصد و سی) صفحه به قطع کوچک و بدون تاریخ طبع گردیده و لی در مقدمه منتخب اشعار آزاد کابلی تاریخ طبع آن (۱۳۳۱) خوانده شده است ، در بر دارنده (چهل و یک) غزل و یک ترجیع پند است که عدد آن همه به (شش صد و پانزده) بیت میرسد .

تحفه شاهنشاهی نسخه مخطوطیست که به وسیله منشی محمد ابراهیم حیرت بن میرزا علی عسکر منشی باشی، از طایفه شاملوی ترک تهیه و تنظیم شده است. این نسخه مجموعی از سروده های شاعران سده های سیزده و چهارده وطن ماست که به ذوق جامع اثر گردآوری گردیده و گفته های واصل را نیز در خود دارد.

محمد ابراهیم حیرت، خود نیز شاعر بود و حدود (چارصد) بیت از گفته هایش درین مجموع آمده که برای شناخت او در خور اهمیت فراوان است و از گفته های واصل (سی و چار) غزل و یک ترجیع بند درین مجموع نقل شده که از صفحه (هفتاد و هشت) تا صفحه (یکصد و نوزده) آنرا احتوا میکنند و علاوه بر آن پنج پارچه شعر که هر کدام آن دو بیت میباشند در صفحات (دو صد و هفتاد و دو و دویست و هفتاد و سه) مجموع به نام «رباعیات واصل» ضبط گردیده که جمله ده بیت میشود و هیچ کدام وزن رباعی را ندارد. این ده بیت به احتمال قوی تاکنون به نام واصل چاپ و شناخته نشده. و ازین جهت نقل آنها درین جا دور از صواب نمی نماید.

گوهر دندان وانگیزن لب تو

قیمت لواء لواء شکست و نرخ شکر را

این شب گیسو بریده را سحری نیست

یا که زبانه بسته اند مرغ سحر را

* * *

برهنه دید سر لاله را و سوسن گفت

کلاه سبز تو از باد صبح چون افتاد

جواب داد و بخندید و گفت نشنیدی

زبان سرخ سر سبز میدهد بر باد

* * *

الادهان تنگ تو ای آفتاب حسن

در هیچ ذره، سی و دو اختر ندیده ایم

یا چون تو دلبری نبود خو دبروز گار

یا ما بروز گار تو دلبر ندیده ایم

جز غبار سفر از خاک چه حاصل کردیم
 سفر آن بود که مادر قد م دل کردیم
 باغبان گو در گلشن به رخ مامکشا
 ما تماشای گل از روزنه دل کردیم

. . .

گفتم کتابی از غم هجر تو سرکنم
 آواز نهاد خامه بر آمد که تا ب کو

گفتی مگر به خواب ببینی جمال من
 ما را ز هجر روی تو در دیده خواب کو (۱۰)
 این پنج پارچه دوبیته ، هم از نظر شکل و هم از لحاظ محتوا
 نسبت به دیگر اشعار واصل ضعیف است .

تحفه شا هنشهی که به خط نستعلیق متوسط کتابت شده و
 نام و سال کتابت ندارد ، اضافه بر غزلهای واصل و ابراهیم حیرت
 که جامع آن است در بر دارنده گفته های بیش از سی گوینده
 وطن است که در آن مقطع زمانی یاکمی بیشتر از آن میزیسته اند و
 ما بانام و آثار بیشتر آنان آشناییستیم و شناخت آنان به تاریخ
 ادبیات مایاری میرساند .

مجموعه یی از اشعار واصل و الفت که در آرشیف ملی به
 شماره (۱-۳۷-۱) شامل (یکصد و بیست و سه) صفحه نگهداری
 میشود ، دارای دو بخش است . در بخش اول آن که از صفحه
 اول تا صفحه (پنجاه و نه) ادامه دارد اشعار واصل به ثبت رسیده
 و در بخش دوم آن یعنی از صفحه (پنجاه و نه) تا صفحه (یکصد و
 بیست و سه) گفته های الفت کابلی غزلسرای معاصر واصل آورده
 شده است . این مجموعه از نگاه شناخت این دوسیمای تابناک ادب
 واریه مقدار یی از گفته های آنان ارزش نمایانی دارد .

تمامت غزلهای واصل که در دو مجموعه یاد شده آرشیف ملی
 وجود دارند ، در مجموعه چاپی یعنی « اشعار واصل » نیز
 شامل میباشند و تنها همان پنج قطعه دوبیته در مجموعه چاپی دیده
 نمیشود . این ابیات گرفته شده به نام رباعی ، به گمان غالب

ابیاتی جدا شده از غزلهایی خواهند بود که بقیت آنها به دست ما نیفتاده اند .

بدانگونه که گفته شد غزلهای موجود در دو مجموعه آرشیف ملی، در مجموعه چاپ شده نیز گرفته شده اند، اما تفاوت های لفظی و یاکمی و زیادتی ابیات در بعضی از غزلها و پیش و پس بودن آنها در خور تأمل اند و در تطبیق و موثق گردانیدن غزلهای واصل اهمیت زیادی را دارا میباشند .

در جریان نگارش این یادداشت ، مجموعه دیگر از اشعار واصل که به سال ۱۳۳۵ شمسی توسط محمد حسین واصل از احفاد شاعر جمع و تدوین گردیده است به دست آمد . درین مجموعه دو غزل دیده نشده از واصل وجود داشت که اول آن دارای نام شاعر و دیگری بدون نام بود و غزل دومی نسبت به اول ضعیف تر .

همچنین بیست پارچه اندوهنامه و یا شعر تعزیتی که همه (دو صلو پنجاه و سه) بیت میشود درین مجموعه از واصل گرد آور شده که اهمیت مجموعه را بالا میبرد زیرا این نوع شعر واصل را تا کنون کس دیگر جمع آوری نکرده است .

با به دست آمدن این مقدار دیگر از گفته های واصل ، تعداد اشعار او از حدود (ششصد و بیست و پنج) بیت به تقریباً (نه صد) بیت افزایش می یابد که قابل توجه است .

از دو غزل تازه پیدا شده ، یکی را که از رسایی بیشتر بر خور دار است به خوانش میگذاریم :

هرگز نرفته از نظرم نقش روی دوست

فارغ نبوده ام دمی از آرزوی دوست

هر رشته یی زبند علایق گسسته شد

ما مانده ایم و بند دل و تار موی دوست

رسوا شدن به مذهب ماعین آبروست

ترسم ز آب دیده رود آبروی دوست

دست قدر به طالع من سنگ میزند

ورنه به پای چشم روم سوی کوی دوست

دل را چه ارج گر نکشد رنج دوستی
 لب را چه سود گر نکند گفت و گوی دوست
 غوغای عشق میکشد م‌خوش به کوی یار
 سودای وصل میبرد م‌خوش به سوی دوست
 واصل به چشم خلق به مامی کند نظر
 ای جان من فدای تو و خلق و خوی دوست
 و غزل دوم که به استقبال حافظ گفته شده بدین مطلع آغاز می‌یابد .:

حسن یوسف بسکه با عشق زلیخا کار داشت
 خویش را بی‌پرده آخر بر سر دوازده داشت
 گفته میشود که میر محمد علی آزاد شاعر معروف وطن، دیوان
 واصل را تدوین کرده بود و نیز میرزا احمد جان نسخه‌ی ازدیوان
 او را در اختیار داشته و به قول یکی از مطلعان، دیوان واصل به خط
 خودش نزدیکی از هوا داران ادب در قند هار و جود دارد. (۱۱)
 باری شخصی به نام عبدالرزاق قند هاری نیز به جمع
 آوری اشعار واصل همت گماشته ولی به انجام این مقصد توفیق
 بدست نیاورد است. (۱۲)

در دیوان‌های یاد شده و نسخه‌های دیگر که عیالتا سراغی از
 آنها به دست مانیت، ممکن است مقدار دیگر از سروده‌های
 واصل به نظر آیند که در مجموعه چاپ شده و دستنویس‌های
 آرشیف ملی موجود نباشند و هم‌بدینسان از امکان به دور نیست
 که شمار دیگر از اشعار واصل به صورت پراگنده در صفحات
 بیاضها و جنگهای اشخاص باذوق و دوستان شعر محفوظ
 باشند که تاکنون از آنها آگاهی میسر نشده باشد.

کسیکه در داشتن آثار و معلومات بیشتر در باره واصل از همه
 معروفتر است استاد صالح پرونتاست که گویا استفاد از داشته
 های شان به ساده‌گی میسر نتواند بود.

واصل از گونه‌های دیگر شعر به قصیده و قطعه نیز گاه به‌گاه
 دست یازیده که نمونه‌هایی از هر کدام در دست است (۱۳) مابعد از

غزل ، بخش اعتنا مند اشعار اورا سروده های تعزیتی یا مرا ثی تشکیل میدهند که در مصایب جان بازان راه حریت در نینوا گفته شده و به وسیله روضه خوانان در محافل خاص آن خوانده می شوند .

این بخش اشعار واصل نیز در نوع خود از اهمیت زیاد برخوردار است و در آنها مفاهیم گوناگون زنده گی انسانی ، مانند شجاعت ، از خود گذری ، ستم باره گی و زور گو یی و جز اینها به بیان آورده میشوند که هر کدام به جای خود درسی است برای زنده گی . اشعار مرثیاتی واصل را نیز کسی گرد نیاورد و عدد آن به درستی معلوم نیست ، اما تا آنجا که از زبان روضه خوانان شنیده میشود به (چهل تا پنجاه) قطعه خواهد رسید که عجالتاً (بیست) قطعه آن در مجموعه محمدحسین واصل که یاد آن گذشت ، گرد آوری شده است .

اگر اشعار مرثیاتی واصل باقصاید و گوناگون های دیگر شعرش همه گرد آورده شود و دوبار آنچه موجود است یکجا گرد نبدون شك دیوان قابل توجهی از دست خواهد آمد که بیش از دو برابر اشعار چاپ شده او خواهد بود .

نقل نمونه هایی از نوع مرثیاتی سروده های واصل که پیش ازین در هیچ جا به چاپ نرسیده برای خواننده گان این نوشته ، فارغ از سود مندی و دلچسپی نتواند بود .

باز در خاطر مازشور محبت شرر است
هر که شوریده دل است از دل من باخبر است

سینه ام خیمه داغ است و دلم خانه درد
دیده ام معدن سیم است و رخ کان زراست

عاشقم کرده به خود قامت موزون می
کز غمش خون دلم حاصل و اشکم ثمر است

... این همان است که دو راز رخ او ، از رخ او
روز لیل شب یلدا ، شب لیل سحر است

مرگ این تازه جوان بر همه کس دشوار است
 خاصه بر آن شئه لب تشنه، که اورا پس است
 گر نه واصل سخن از طره اکبر گوید
 پس چرا در سخنش رایحه مشک تر است

• • •

گر از یعقوب تنهایی سفی اندر جهان گمشد
 به دشت کوفه از ختم رسل یکدود مان گم شد
 چرا بر هم نشد شیراز و اوراقت ای گردون
 چو در دشت بلاقرآن ناطق از میان گم شد
 تن پاک حسین از نعل سم مرکب دشمن
 چنان پامال شد کزوی نشان استخوان گم شد
 فغان زاندم که لیلا تیر باران دید اکبر را
 نزد تا چشم بر هم نور چشمش از میان گم شد
 ندانستم کجا افتاد دستش لیک دانستم
 که بیرق از کف سامی عباس جوان گم شد

چنان زد قحط آب اندر نهاد اهل بیت آتش
 که در چشم یتیمان گوهر آب روان گم شد
 بدشت کوفه هر خاری که سربرون کشید از گل
 به پای زخم دار عابدین ناتوان گم شد
 سرود های واصل از نگاه احساس، شادابی، بلاغت و
 ادراکات نفسانی و مفاهیم مربوط به زنده گی آدمی، جایگاه ارجمندی
 دارند و لبریزند از نزاکت ها و نکته های به غایت آموزنده و دلپذیر.
 در میان گونه های متفاوت شعر، غزل، مثنوی، سخن سنجی و سرایش
 گری اوست و او دوست دارد آرزوها و پیام های خود را در آیین
 غزل به تجلی بیاورد و گفتنی های دل خود را که سرشار از عواطف
 و آرمان های آدمی است در لابلای لفاظی و ابیات غزل ارایه
 بدهد و به دیگران برساند.

در بر شگاه روزگارانی که غزل با گره خورده گی و ابهام آمیزه های
 فراوانی یافته بود و در راهی نوبه سیر خود ادا می داد، سروده های
 رسا و شفاف واصل، به رویش و پویش آغاز نمود و چشم اندازهای

باز تری در برابر شعر این سرزمین پدید آورد ، گر چه سبک هندی خود تحولی در جریان ادب دری، به حساب می آید و دارای ویژه گی های در خور توجه میباشد .

این گوینده رابه حق میتوان از پاسداران میراث ادبی و مبشر بالنده گی های بیشتر شعر دری و افقهای روشنتر آن و به یاد دهنده پیام صمیمیت و صفا در میان مردم ما دانست .

در غزل های واصل مظا هرگونه گون هستی در رابطه باحیات و طبیعت آدمیان باز تاب دارد مانند زیبایی ، عشق ، بیو فایی، بلند همتی ، ستمبارگی ، استکبار، پامردی و چیز های فراوان دیگر که به امعان نظر و پژوهش ژرفتر نیاز دارد و در اینجا چند غزل جزیل و لطیف او رابه نمونه می آوریم .

گذر گاه سیل

کس چو من در غم دل، دیده تر هیچ نداشت
جای اشک از مژه خو ناب جگر هیچ نداشت

درد جز در دل من رخنه به جایی نفکند
سیل جز بر سر این خانه ، گذر هیچ نداشت

دوستان چرخ مگر از پی مهمانی ما
بر سر خوان بجز از خون جگر هیچ نداشت

در بیابان طلب ، راه بسی بیمودم
دیدم این مرحله جز عشق خطر هیچ نداشت

اثری در دل او ناله شب هم ننمود
حاصلی در غم ما آه سحر هیچ نداشت

دوش آن زلف سیه در کف جمعی دیدم
جز پریشان فکری مافکر دگر هیچ نداشت

ساخت از نیم نگه خلق جهانی مفتون
چشمش زفته خودگر چه خبر هیچ نداشت

بسکه دل بر سر دل داشت در آنجا منزل
شانه اندر خم زلف تو گذر هیچ نداشت

چکند گر نکند باستم و جور تو خو
آنکه دل داد و زخوی تو خبر هیچ نداشت
عیب و اصل مکن ای ناصح کامل در عشق
که جز این شیوه ز استاد نظر هیچ نداشت

خورشید و شب‌نم

هر که دلدارش تو باشی غم ندارد
چون تو دارد هیچ دولت کم ندارد
عالمی از وصل خو بان نیست خوشتر
بی نصیب آنکس که این عالم ندارد
روی زیبای تو دیدن حد مان نیست
تا بآن خورشید این شب‌نم ندارد
از لب لعل تو هر کس می‌چشیده
منت صهبای جام جم ندارد
با سر زلف تو هر کس عهد بسته
چون من این سر رشته را محکم ندارد
هر شبی دارد سحر ، هر شام صبحی
شام و صبحی درین عالم ندارد
دولت عشق تو هر کس را نبخشند
طالع فر خنده هر آدم ندارد
چشم از بس دیده از مردم دورنگی
مردم را هم بخود محرم ندارد
از لب کام او خدا خواهد بگیرم حق تعالی مهربانی کم ندارد
غیرت سپیده

فغان که شب شد و آن غیرت سپیده نیامد
ستاره سر زرد آن ماه نوبه دیده نیامد
به روز رفتن جانم ز دوستان قدیمی
روای اشک روانم کسی به دیده نیامد
ملالتی که ز عشق بتان به جان می‌آمد
به رب کعبه که بر هیچ آفریده نیامد

به هیچر ه تو نرفتی که طفل اشک روانم
 به خاک پای تو از پی به سر دویده نیا مد
 زخط سبز توسیلاب سرخ بر رخ زردم
 کدام شام سیه تادم سپیده نیا مد
 به یاد مصرع قد تو هرغزل که سرودم
 ز بسکه طبع روان شد کم از قصیده نیا مد
 که رفته برسر کویت خدنگ وار از ینسو
 کز آن ظرف چو کمان قامت خمیده نیامد
 هزار سیل سرشک ازدور و دیدید کشودم
 که آیدم به سر آن سرو قد کشیده نیامد
 هزار جان به لب آمد که بوسد آن لب نوشین
 به کام جان کس آن میو رسیده نیا مد
 بدام زلف تو دل آنقدر تپید که خون شد
 چه ها که برسر این صید سربریده نیامد

سرمه دنباله دار

بهر کجا که رخ آن گلعدار بکشاید
 بهشت گل کند آنجا ، بهار بکشا ید
 ز پرده آن گل خندان اگر برون آید
 بهار و باغ ، گل از هر کنار بکشا ید
 فتاده است چمن بیتو ز آب و رنگ بیا
 که آب گلشن و رنگ بهار بکشاید
 تو چون به باغ روی باغ ترد ماغ شود
 درخت غنچه کند ، غنچه بار بکشا ید
 دلم که تنگتر از سرمه دان گرفته سپهر
 مگر ز سرمه دنباله دار بکشا ید
 درخت بخت مرا زین بنفشه گون طارم
 مدام در عوض غنچه خار بکشا ید
 چو نافه کار دلم سر بسر فرو بسته است
 نسیم کو که سر زلف یار بکشا ید

نگار بسته نگار م به دست و پا امشب
چه رنگها که سحر ، زان نگار بکشاید
فغان که آخر ایا م عمردانستم
که آب میکند از دل غبار بکشاید
دری که بسته شد از خلق بر رخت واصل
غمین مباحش که بر و رد گا ربکشاید

اطلس ارزان

یاران دلی پرورد ه ام سرمست عصیان در بغل
کس را مباد اینگونه دل آلود ه داما ن در بغل
که می پرست کفر و کین ، که باد ه نوش عقل و دین
یکرو زبت در آستین ، یکرو ز ایمان در بغل
برد م به بازارش بسی ، نامد خریدارش کسی
کس را مباد اطلسی ، زینگو نه ارزان در بغل
از این دل بی و پا و سر ، صد داغ دار م بر جگر
زان دا غها شب تا سحر ، در د فراوان در بغل
زین مرد م بی معرفت ، پاداش مهر و عاطفت
دار م دلی مریم صفت ، پر دا غ بهتان در بغل
دنبا ل یار هم نفس دار م سفر کردن هوس
وادی به وادی چون جرس فریاد و افغان در بغل
رفت آن غزال مشکبو ، دل میرود دنبال او
از گریه خار اندر گلو ، وز ناله پیکا ن در بغل
از حسرت آن لعل لب ، بارم زمزگان روز و شب
یا قوت رخشان در قصب ، لولو و مرجان در بغل
ای برده چشم هوش دل بار غمت بردوش دل
جای تو د را غوش دل ، چون جای قرآن در بغل
باز آ که مهمان دار مت . جان در قدم بسپار مت
وزما حضر بیش آر مت ، دل مرغ بریان در بغل
هر چند واصل دا غ دل ، آن شمع را روشن نشد
دل هر شبی از دا غ او دارد چراغان در بغل

قبله و محراب

ای بر ده دل از خوبا ن لعلت به شکر خنده
 بر لعل شکر خند ت شیرین دهنان بنده
 دوش از رخ و گیسویت حرفی به چمن گفتم
 اوضاع گل و بلبل شد هر دو بر آگنده
 با عارض خو بت گل غرق عرق از خجلت
 با چشم خوشتر گس از شرم سرا افگنده
 زلفین تو خم در خم از غالیه آموده
 گیسوی تو چین در چین از مشک تر آگنده
 از هر خم گیسویت دارم گریه در دل
 جانا به سر زلفت بکشی دل بند
 ای قبله و محرابم رخساره و ابرویت
 ما رو بتو آوردیم دل از همه برکنده

بندی ، از ترجیع واصل

ای هر خم کاکلت کمندی
 مجنون غم ترا نبا شد
 غیر از دل عاشقان مسوزان
 در عشق تواز خدای خواهم
 پیمان و فانبرم از دوست
 چون پای نمی رسد بکویت
 بنشینم و رو کنم به دیوار
 انعکاس نکته های جالبی از زندگی اجتماعی را در تک بیت های
 رنگین واصل مشاهده نمایم .

طاقت در سختی

مکن به سختی ایام پای طاقت سست
 که هر که سست اساس است ، سخت بر باد است

بی هدفی

سر اگر در پای منظور ی نرفت
 چشم از و برکن ، که سامانش نیست

مرد راه

با هر که بود يك دوسه روزی قدم زدیم
دیدیم از هزار یکی مرد راه نیست

همت بلند

غلام همت آنم که گر به خاک نشست
نداد پیش فرو ما یه آبرو بر بماد

صدای دل

ایکه در کار شکست دل ما میکوشی
با خبر باش که این شیشه صدا یی دارد

نشست خورشید

تا مرا دید بشد در پس دیوار نهان
هم چو خو رشید به هنگام نشستش یدم

پاداش

زین مردم بی معرفت پاداش مهر و عاطفت
دارم دلی مریم صفت پرداغ بهتان در بغل

پایمردی

مرد آن بود که روی نگرداند از بلا
وز تر کناز غم نشود تنگ حوصله

ثبات جهان

دیدنی چگونگی با دل پر خون ازین چمن
رفتند رنگ رنگ جوانان نیک پی

تفاوت

صحبت میان ما و تو آید چگونه راست
نو شاح نو بر آمده من نخل منحنی

زهد خشک

واصل به زهد خشک چو کاری نرفت پیش
زین پس به کام دل من و آلوده دامن (۱۴)

اشارات و نشانی ها

- ۱- تاریخ ادبیات افغانستان ، تألیف محمد حیدر ژوبل . کابل ، ۱۳۳۶ - ص ۱۲۸
- ۲- بازگشت ادبی در افغانستان ، سرور مولایی . مجله سخن شماره ۱۹ ، دوره ۱۹ ، ۱۳۴۸
- ۳- برگزیده شعر معاصر افغانستان ، سرو مولایی ، تهران ، ۱۳۵۰ ، ص ۹
- ۴- درباره بازگشت ادبی در افغانستان ، لطیف ناظمی مجله پشتون بزغ ، شماره ۱ ، سال ۱۳۵۵: ۳۶
- ۵- در ارتباط به این مساله نیز مراجعه شود به :
دبیر کامل و شاعر فاضل میرزا محمد نبی خان واصل ، نوشته محمد حسین بهروز ، مجله ادب ، شماره ۱۹ ، سال اول ، ۱۳۳۲ ، ص ۴۱ و تاریخ ادبیات افغانستان ، ژوبل ، ص ۱۵۲ .
- ۶- سراج التواریخ ، جلد ۳ ، ص ۷۷۵ .
- ۷- اشعار حافظ درین یاد داشت همه از « دیوان حافظ » که به اهتمام محمد قزوینی و دکتر قاسم غنی در سال ۱۳۲۰ شمسی در تهران به چاپ رسیده گرفته شده اند .
- ۸- در نقل سروده های واصل درین بخش ، اضافه بر « اشعار واصل » چاپ کابل ، نسخه خطی تحفه شامشیه و یاد داشت های دیگر مورد توجه قرار داشته اند .
- ۹- تاریخ ادبیات افغانستان ، غبار و دیگران ، کابل ، ۱۳۳۰ ، ص ۳۶۱
- ۱۰- تحفه شامشیه ، نسخه آرشیف ملی ، صص ۲۷۲-۲۷۳ .
- ۱۱- مجله ادب ، شماره یادشده ، مقاله بهروز .
- ۱۲- مقدمه اشعار واصل صفحه (ح)
- ۱۳- درباره قصاید واصل به سال اول جریده شمس-النهار (بیست و هفت شوال ۱۲۹۰ و « اسناد و یاد داشت های تاریخی » نوشته حافظ نور محمد در مجله آریانا شماره دوم سال

چهارم (سال ۱۳۲۴) و مقاله یا دشنه بهروز در مجله ادب مراجعه شود و نیز دو قطعه ماده تاریخ ازودر کتاب « مزارات شهر کابل، چاپ شده به سال ۱۳۳۹، صص ۱۱۸-۱۱۹ و استخراج تاریخ در نظم، چاپ سال ۱۳۳۷ صص ۲۵-۲۶، اثر های محمد ابراهیم خلیل دیده شوند .

۱۴- در ارتباط به احوال و آثار و اصل، اضافه بر منابعی که درین یاد داشت سود گرفته شده، میتوان به سراج التواریخ، جلد سوم، امان التواریخ جلد هفت، به خط فیض محمد کاتب نسخه عکسی اکادمی علوم، آریانا دایرة المعارف بخش ادبیات افغانستان، مجموعه مرتبه محمد حسین واصل، یادى از رفقا ن تالیف خسته، واصل سرایشگر رنگین ترانه ها نوشته سرور باکفر در شماره دهم سال سوم خراسان و جزاینها رجوع نمود .

انعکاس بیشتر و ارسته گی و صوفی منش در شعر

بدانگونه که شمار ی از سخن سرا یا ن سده های پیشین ، به بیان مسایل عرفانی توجه داشته اند ، در میان سخن پردازان سده سیزده نیز ، میتوان با چهره هایی آشنا یی به دست آورد که به گمان خودشان ، طعم سخن خود را با چاشنی تصوف گوارایی بیشتر بخشیده اند .

درین بر شگاه زمانی ، گاه به گاه ، دوگونه تمایل سبب بهم پیوسته گی و گره خورده گی شعر با تصوف گردیده ، یکی اینکه انگیزه یی شاعر ی را بر آن داشته تا به يك روش عرفانی دل ببندد و احکام آنرا زمینه یی برای سخن پروری مناسب بشمارد و دودگر اینکه صوفی نسبتا با سوادنشسته در کنج خانقاهی ، شعر را وسیله خوبی برای بیان آرزوهای صوفیانه خویش بدانند و به شعر دست بیندازد و نتیجه هر دو یکی میشود: آمیزه شعر با تصوف .

احمد علی احمد شاعر صوفی منش قندهاری ، گوینده سده سیزدهم و طن ماکه اشعارش رنگ و بوی صوفیانه دارد ، معلوم نیست که اول شاعر بود و بعد صوفی شده یا اینکه شعر را خدمت گزار عرفان گردانیده است . علی الظاهر ، او پیش از اینکه به حلقه وارسته گان پیوندد با شعر رابطه نزدیک داشته و از آن در بیان ادراکات خود کار می گرفته .

درباره این احمد شاعر که سیمای وارسته یی از ادبیات ما در سده سیزدهم است و آرزوها و برداشت های خود را در شعر پیاده میکرد ، معلومات موثق و کافی در دست نیست ، یعنی تاکنون پژوهشی در ارتباط به زنده گی و شعر او صورت نپذیرفته است .

آگاهی موجود به هیچو جـه برای شناخت این سخنسرای عزلت
گزین که انسان و طبیعت را از زاویه به خصوص می‌نگرد و چیز
هایی برای گفتن و شنیدن دارد، بسنده نیست .

مع الوصف آنچه گاه به گاه و به صورت پراگند ه راجع به او گفته
شده و یابه نوشته آمده بر شهابی از حالات و ادراکات او را مینمایاند.
دو نامه‌یی که از یک آدم مطلع درباره شاعر در دست است، اطلاع
خواننده و پژوهنده را درین زمینه بیشتر می‌سازد، اما دیوان
اوست که از اعتقاد و اندیشه و پایه سخنوری او پرده برمی دارد .

درسطور معدودی که در آغا دیوان از زبان خود شاعر افاده
یافته او خود را «خانه زاد کشور خرابی و تعلیم یافته دستان نا
مرادی» و «فقیر عجز تصویر» می‌داند و اشعار خود را «اخگر پاره
چند» و دیوانش را «شر ارستان» نام می‌گذارد و در ارتباط به نامرادی
و بی‌سامانی خود یاد کرد های دارد که می‌نگریم :

در میان آتش

جگر آتش ، دل آتش ، سینه آتش ، دیده ها آتش
ازین هر چار آتش کار و بارم خوش به سامان است

موج اشک

موج اشکم این زمان تعلیم تو فان میکند .
هفت دوزخ کی شود سدره سیلاب ما

چشم سیلابی

وه که اندر دل شبها چه تماشا دارم
چشم سیلابی ما را مژه فوار ه بود

ما حاضر

غذا از خون دل آب زلال از دیده پر نم
به عالم ما حاضر چیزی که من دادم همین دارم

آه جانگاه

کشد ز سینه من آه اگر زبانه برون
یقین که جان شود از قالب زمانه برون

خصلت دریا

زند پهلو به تو فان موج اشکم که چشم خصلت دریا گرفت
مانند گفته هایی که یاد شد، ابیات فراوانی در دیوان اودیده
میشوند که بیانگر درد و سوز و ناله سامانی او توانند بود.

احمد صوفی بود و در طریقه چشتیه گام میزد و به وحدت
وجود که رمزی از رابطه علت و معلول است، پابندی داشت و
این مطلب در همه جای اشعار او به نظر میرسد. به گونه مثال به
ابیاتی از سروده های او در اینجا توجه می کنیم که دل بسته گی او
را به یگانه گی هستی می نمایاند.

اول از آب یقین صاف بشو لوح وجود
تا ببینی که همو دایره هم پر کار است

از ناز باکسی متکلم نگشته یی
لیکن ز هر دهن چه خوش آید صدای تو

یار ناپیدا

مرا معذور میدار ای خردمند
که مارا آن نگار از ما گرفت
بر ارباب تحقیق است پیدا
که احمد یار ناپیدا گرفت

بهانه ساز

بچین تو دام حدوث از میانه ای صیاد
که مرغ دل نشود بهر آب و دانه برون
فراق و وصل و شب و روز و ماه و سال کجاست
بهانه ساز من آمده این بهانه برون

صدای یار

تو بر گرد حریم و دیر گردی صدای یار می آید ز خانه

شناخت زلی

فتاده روز از ل چشم من به عارض ماهت
به هر لباس که آبی شنا سمت که همانی

در اینکه احمد چه هنگامی و تحت چه شرایطی و با چه ذهنیتی در دفاع از طریقت چشتیه بر خاست، چندان روشن نیست. اما گفته می شود که او ابتدا به فقه و مسایل اسلامی متمایل بود و ازین سبب به ملا شهرت داشت و چون دارای آواز خوش بود به روشه و موعظه نیز اهتمام می جست و به قول یکی از بازمانده گانش، پس از ملاقات بایک صوفی به طریقه یاد شده تمایل پیدا کرد و بدان پابند گردید. (۱)

گویند شهرت خوش آوازی و فصاحت احمد به کابل رسید و دوست محمد خان امیر وقت او را به مرکز طلب نمود.

در آن هنگام، در استال فخانقاهی دایر بوده که شمار ی از صوفیان و صوفی منشان به تفکر و ترویج اندیشه خود در آن اشتغال داشته اند و احمد با آنان سرو کاری پیدا میکند و از آنجاو به تشویق آن دستگاه به غرض ارشاد هندوان به هند میرود.

گویا از همین هنگام، کلمه «ملا» در نام او به «فقیر» تغییر یافته و به این صفت موصوف گردیده.

محمد حسن مولوی ضمن نامه یی به عبدالرزاق غفوری میگوید که موضوع تبدیل یافتن صفت آخرند به فقیر در نام احمد علی بحث بیشتر به کار دارد و آنچه میتوان درین باره گفت چندان موثق نیست و لایق شان جد شما نمی باشد.

به اساسی روایات موجود، احمد در امر تسر ساکن گردید و به ارشاد دست زد و در همانجا چشم از جهان بر بست و مزارش تاکنون زیارتگاه مردم است.

ابراهیم خلیل در سفری که به سال ۱۳۲۰ شمسی به هند انجام داد در امر تسر به زیارت مرقدا این شاعر وارسته و طن رسیده و تاریخ وفات او را از سنگ مزارش نقل کرده که (دوم رجب سال ۱۳۱۱ هجری است). (۲)

اشعار احمد حداکثر مفاهییم صوفیانه دارد و به جلال زنده گی ار جی نمی گذارد.

کاسه زرین خور شید است بر دست فلک
صد فلک باشد گدا جام سفا لین مرا

* * *

عشرت آ باد جهان باد فدای غم یار
نمک خنده مرا بخیه به نا سور بود

* * *

تاکی به جیفه خواری دنیا فتاده یی
ای بی نصیب میل به شهد و شکر نما
در سروده های احمد، اضافه بر بیان اندیشه عرفانی، پیام
هایی وجود دارد که انسان را به تهذیب نفس و نیکو کاری و مقاومت
در برابر نا ملایمات و جز اینها دعوت مینماید :

خاکساری به من ارزا نی دار
دور همت دار مرا خاک نشین
حرم غیر نسا زی دل من
ایمن مکان را نسزد جز تو مکین

تحمّل در سختی

هر جا به خشت سر بنه و خواب ناز کن
میدان عذاب ، راحت بالین ناز را

* * *

پیش روی تند باد غم چو کوه از جا مرو
عاشق آن باشد که همچو ن کوه پابر جا بود

* * *

تو مشو تنگدل از تیره گئی شام فراق
شعله آه بود شمع شبستان غمش

* * *

دلاوری نشود جز به وقت مرگ عیان
به زبرد دار برو حلقه طناب ببوس

مقام انسان

احمد مصحف ناطق نبود جز انسان
بسته از تار تجلی همه شیراز ما

دوری از نام جوئی

در فردوس و صالحش جوئی روگردان ز در نام و نشان
بی خطر تا به بر دوست رسی چو رهی از خطر نام و نشان

* * *

نداری گر به سر چشم خدا بین
د و چشم از خویشتن بستن بیا موز

به گوشم دوش گفت ایمن نکته مستی
حدیث دوست از دشمن بیا موز

برای هدف از جان گذشتن

بیک ابریق آبی کی طهارت میشود حاصل
شهیدان و فایش رانخست از خون و ضو با شد

تسلیم و قناعت

به سر ز افسر تسلیم افتخارم بس

ز شهیدنا برضا ، کام خوش گوارم بس
مرا که خلعت عریانی است و مفرش خاک

ز دولت ازل این قدر و اقتدارم بس
ز گلشن دلم این نکته غنچه وار شگفت

ز خود کنار شد م، یار در کنارم بس

* * *

احمد ا کار به یکبار به آن یار سپار

خوب کرد اول و هم خوبتر انجام کند

زهجرا ن نیست بر من زار نالیها که می بینی
که منم خود نمیدانم که ما را در فغان دارد

بد عهدی

وعده امشب کنی و صبح قیامت آیی

این چنین وعده نزدیک گمان نیست دگر

در مقاله ای که زیر عنوان «شاعر گمنام قندهاری» در باره احمد
به چاپ رسید ه گفته میشود :

« این شاعر در اوایل حکمرانی امیر دوست محمد خان میزیسته، ابتدا مدرس و فقیه بود و از قندهار به کابل مسافرت کرده و چندی به امور دفتری پرداخته است. » (۳)
این مطلب که او چندی به امور دفتری پرداخته است، گویا به حقیقت نزدیک نیست، زیرا او اهل دیوان و دفتر نبود و علی الظاهر با میرزا احمد علی نام دیگری که او هم از قندهار و معاصر وی بوده و در شعر نیز دستی توانا داشته اشتباه شده است.

نویسنده مقاله در جای دیگر به شرح مختصری از عقیدت شاعر توجه نموده و گفته است «حیرت که توجه نخست به فلسفه شناخته شده، فقیر آنرا به تلازم نیکو و الفاظ شیرین پیرایه می بندد. » و در جای دیگر نوشته: «این خراب بادۀ عشق چنان بلند پروازی دارد که از لراقیام معشوق خود، ابدرا جلوۀ او، حسن و عشق را تار و پود دامنش می انگارد. » این مفاهیم از اشعار احمد گرفته شده اند.

با تامل بیشتر در دیوان احمد، افزون بر شعر صوفیانه و شعر ارشادی، به اشعاری که انسان را به پهلوی های دیگر زنده گی ملتفت میسازد، نیز میتوان دست یافت.

شکست دل

هر چیز رانشان شکستن صدا بود
هر جا شکست شیشه دل را صدا نشد
یارم به بر رسید و من از خویش بی خبر
در حیرتم که آمد و آواز یانشد
تا شست ناز را به خدنگ آشنا نمود
یک تیرش از دل و جگر ما خطا نشد

عقل بیچاره

برد کالای خرد را عس حسن به زور
عقل بیچاره به پیش که به فریاد رود
طبع رنگین مرا نطق من اصلاح کند
پیش مشاط کجا حسن خدا داد رود
بسکه از ضعف و نقاهت تن احمد کاهید
از ضعیفی دو قدم پیشتر از باد رود

وامانده گی

وامانده ام ز قافله ، رفتند همراهان
ای خضر پی خجسته به فریاد من برس
در انتظار دیدۀ ما فرشی را ه شد
پیمانده در کف ای بت پیمان شکن برس

حاصل دل

عشق روید زمین دل من تاچه باشد ثمر و حاصل من
تلخی مرگ شود شهود و شکر گر رسد بر سر من قاتل من
تو فان

اشك تو فان خیز من پهلو به تو فان میزند
گر ز سر بگند شت آسان میکند بنیاد من
یار گر آید ببالینم نیاید باورم
من به هجران خو گرفتم، وصل رفت از یاد من

عذر نگه

میچکد خون سر شك از سر مژگان احمد
عذر دارم ز رخت پای نگه در گل بود

* * *

دل ز شو قش بسکه اندر خون تلاطم میکند
دیده بهر دیدنش راه نظر گم میکند

دولت بی زوال

بگذر از خضر و آب حیوانش کوثر چشم پر زخم بر دار
زر شادی مجوکه نایاب است دولت بی زوال غم بر دار
در نامه یی که از محمد حسن مولوی یکی از فضلا ی نیکنام
معاصر قند هار نزد عبدالرزاق غفوری از احفاد شاعر موجود است،
معلوما تی در بار ؤ احمد دیده می شود که خلاصه آن چنین است :
ملا سیف علی با دو پسر خود ملا غلام و ملا احمد علی در اوایل عهد
امارت دوست محمد خان از زمین داور به قند هار مهاجرت کرد.
جد نویسنده نامه ، از او و پسرانش پذیرای یی نمود و سر پرستی مسجد
آخوند ملا طاهر را به او تفویض داشت و پسرانش در آن شهر به

فراگیری درس مشغول شدند. احمد علی نسبت داشتن صدای خوب به کابل خواسته شد و مورد توجه قرار گرفت و پس از مدتی اقامت در کابل، برای سیاحت به هندرفت و در امر تسر ساکن گردید و به ترویج طریقه چشتیه و ارشا ددست یازید و سرانجام در همانجا وفات یافت و مدفون گردید و قبرش تاکنون زیارتگاه مردم است. او یکبار در ایام حیات خود به قندهار مراجعت نمود و بعد از شش ماه دوباره به امر تسر رفت و احمد قلی جد عبدالرزاق غفوری را با خود برد و او بعد از مدتی اقامت و تحصیل در آنجا به وطن برگشت عبدالرزاق غفوری که از مردان نیکنام و وطن است و دیوان احمد را در اختیار دارد، به سلسله واسطه به احمد علی احمد شاعر مورد گفت و گو پیوند می یابد. (۴)

نسخه یی مقبول و خوش خط از دیوان احمد که دارای دوسر لوحه متناظر و یک سر لوحه دیگر و جدا و لوحه تشعیری در اطراف صفحه ها و غزلها میباشد بدانسان که یادش رفت موجود است. این نسخه هم از نظر کمیت اشعار و ری که از گوینده بر جای مانده و هم از لحاظ خط و هنر تذهب توجه به شمار می آید.

در پایان مقدمه کوتاهی که برای این نسخه نوشته شده، مهربی دیده میشود که «نظام الدین حسین» نقش آن است و چنان می نماید که این نسخه به وسیله همین شخص تهیه و آماده شده باشد.

نام کاتب درین نسخه دیده نمیشود، خط آن نستعلیق متوسط است اما از اشتباهات املائی خالی نیست. به قول مایل هروی خط و تذهب این نسخه، کار هنر است.

گویا از اشعار احمد فقط همین یک نسخه دیده و شناخته شده و نسخه دیگری از آن را کسی سراغ نداده است. از حسن اتفاق این نسخه یگانه، به ملاحظه و مطالعه چندتن از اصحاب شعر و ادب رسید و هر کدام راجع به آن نظری ارائه داشته و سخنی گفته.

به موجب یادداشت پسنلی که در آخر دیوان به نظر میرسد، این نسخه به سال ۱۳۲۸ ش در دسترس محمد حسین بهرو زقرار داشته و او درین یادداشت چنین گفته است:

«از مولف این دیوان به ظن غالب نسخه مرغوب دیگری در کتابخانه مطبوعات موجود است که حاوی غزلیات، مثنویات، رباعیات، قطعات، مخمسات و غیره میباشد. کاغذ آن نیز کشمیری سفید بوده و جد اول مطلا و لاجورد و شنجرف دارد و خطش نیز خوش میباشد و اگر حافظه ام به اشتباه نرود با خط کاتب این نسخه زیاد شباهت و هم رنگی دارد و ممکن است کاتب هر دو نسخه یکی از مریدان و علاقه مندان شاعر بوده باشد - ۲۹ دلو ۱۳۲۸»

بنابر ادعای ذکر شده، فهرست دواوین مخطوط موجود در آرشیف ملی که قبلاً شمار قابل توجهی از آن در کتابخانه مطبوعات بود، از نظر گذراندن شد و دیوانی بدین صفت و ازین شاعر به چشم نیامد. دیوانی از احمد پسر دوست محمد خان که به سال ۱۲۸۳ هجری به نستعلیق نسبتاً خوب و به صورت مذهب تنظیم گردیده و قبلاً به موزیم کابل تعلق داشته، فعلاً در آرشیف ملی نگهداری میشود. احتمالاً در دیوان این دیوان رادیده و به تصور احمد مورد بحث به اشتباه رفته باشد.

از احمد نام دیگری نیز دیوان بدوین آغاز و انجامی در آرشیف ملی هست که آن هم غیر از احمد طرف گفت و گوست. نویسندۀ مقاله «شاعر گمنام قندهاری» و محمد حسن مولوی و نگارنده کتاب «دکندهار مشاهیر» نیز دیوان احمد رادیده و راجع به آن سخن گفته اند.

محمد حسن مولوی که از نامهای یاد شده، از قول طالب که او هم به دیدن آن دیوان توفیق یافته، اظهار مینماید که این دیوان شاید از احمد علی قلعه چه می باشد و مولوی قضاوت درین امر را مشکل میدانند و با به میان آمدن نام احمد علی قلعه چه می بعد دیگر در مشکل شناخت شاعر طرف بحث عرض وجود میکند.

نویسندۀ دکندهار مشاهیر، که از زیبا یی خط و تذہیب دیوان به ستایش می نشیند، نکته قابل توجهی را متذکر شده که چنین است:

« احفاد او در قندهار به ورثه واقربای میرزا قربان علی بولکی معروف است که در سال چهارم استقلال از طرف عمال انگلیس به تهمت ناحق شهید شد. » (۵)

نسخه حاضر دیوان احمد علی احمد، شاعر درویش مشرب که در دست است و به عبدالرزاق غفوری تعلق دارد، نسخه بی نفیس و بارزشی است و نسخه دیگری گویا تاکنون از آن دیده نشده است.

درین نسخه که شاید کامل هم نیست بیش از سه صد غزل و ششصد و پنجاه و مستزاد و رباعی و مثنوی به ضبط آمده که جمعا نزدیک به سه هزار بیت میشود و بخش عمده آنرا غزل احتوا میکند. غزلیات در دو قسمت آورده شده که قسمت اول آن از صفحه اول تا صفحه (یکصد و هفده) ادامه یافته و (یکصد و هشتاد و هفت) غزل را در بر دارد و قسمت دوم آن از صفحه (دو صد و چهارده) تا صفحه (سه صد و نوزده) شامل (یکصد و هجده) غزل میباشد و هر دو قسمت به (سه صد و پنج) غزل بالغ میگردد.

از صفحه (یکصد و هجده) تا صفحه (یکصد و نود و سه) اشکال دیگر سروده های شاعر جای دارد و صفحات بین یکصد و نود و سه تا (دو صد و سیزده) سفید گذاشته شده که شاید برای ثبت قسمتی دیگر از اشعار او اختصاص یافته ولی فرصت ثبت آن به دست نیامده است.

باید یاد آوری شود که غزلهای قسمت اول کوتاه تر از غزلهای قسمت دوم است، یعنی حد اکثر بین (پنج) تا (هفت) بیت و به ندرت بیشتر از آن میباشد و حالیکه غزلهای قسمت دوم بین (هفت) تا (ده) بیت و گاهی بیشتر از آن است.

چون مهر نظام الدین حسین در پایان مقدمه دیوان تاریخ (۱۲۷۱) هجری را دارد لذا تاریخ کتابت بعدتر از آن سال تواند بود.

اشعار احمد بدائسان که گفته آمد چاشنی عرفانی دارد و از جانبی که به دفاع برمی خیزد روشن است باتوجه به جنبه های سودمندی که دارد، اما این اشعار از استواری و استحکام زیاد بر

خوردار نیست و عذو بت و جاذبه کمتر دارد و خیال و تصویری و تمثیل آن چشمگیر نیست و عرصه نفوذ آن محدود تر است ، مانند اشعار بسیاری از صوفیان دیگر .

از نظر ساختار بیرونی و خصوصیات لفظی نیز میتوان ایرادهایی بر اشعار احمد وارد نمود که این امر به نقد گفته های وی می انجا مد و این مطلب درین نوشته مورد توجه قرار ندارد ، و بحثی است جداگانه . باتمام آنچه گفته آمد ، احمد چهره یی از ادبیات سده (سیزده) وطن ماست و در ادبیات این سده جای پای دارد و حرفهای برای گفتن داشته که غالباً در خورشیدین است و از لابه لای آن حرفها ، میتوان باسیما و با اندیشه او آشنا یی بیشتر به دست آورد . درین بخش از بحث ، به نمودهای دیگر و پیا میهای دیگر از گفتار احمد ، التفات خواننده را معطوف میسازیم .

جام باقی

زدست ساقی ما هر که نوشد جام باقی را
زمستی پنجه منصور را بر دار می تابد
نباشد حضرت دل خود زیاد از قطره خونی
به زیر بار غم بین ، گردن کهسار می تابد
سیه کاری نباشد جز خیال وصل و هجرانش
ز غیر تریش مابنگر که نیش خار می تابد
زهر تار رگم صد نغمه داوود می آید
معنی بسکه تار چنگ را بسیار می تابد

وعده نزدیک

بخرام ای بت طو بارو ش سرو خرام
چون تـوسـروی به خیابان جنان نیست دگر
وعده امشب کنی و صبح قیامت آیی
اینچنین وعده نزدیک گمان نیست دگر
نفسم شعله کانون جگر میباشد
چون من آتش نفسی در دوجها ن نیست دگر
میزنم همچو جرس هر قدم زدل فریاد
به لبم چون لب نی ، غیر فغان نیست دگر

حیات دیگر

امروز روز قتل به سر میرسد مرا
 فردا چه غم ، حیات دگر میرسد مرا
 بالد به خویش گلشن دل از نهال او
 در حیرتم که کی به ثمر میرسد مرا
 احمد ز خویشتن شده ام تا که در کنار
 از هر کنار یار، به بر میرسد مرا

شعر احمد از نظر خودش

در مجلسی که شعر من آید دران میان
 احمد به و جد آکنند ارباب راز را

* * *

گواه حال به احمد ز بان ناطقه اش
 چنانچه بوی گل آید، همه برو ن ز گلاب

ناله شب

با دل زار تو اندر دل شب نالان باش
 کاروان را دم رفتن جرسی در کار است

حسن ساقی

حسن ساقی کار صد خم میکند در هر ادا
 بی شراب از دیدن او گشت یاران بی خبر

راه بی پایان

هر کسی رفت درین بادیه واپس نامد
 تا ابد طی نکند خضر بیابان غمش

وظیفه چشم

چشم از برای دیدن یار آفریده شد
 بی روی دوست دیده به روی که وا کنم

ماجرای دل

صد نفخ صور ، نغمه بلبل به گوش ماست
 محشر نمونه بی بود از ماجرای دل

دل‌گدا

در قدرت این قوم مراناطقه لال است
خور شید کمین رقعہ بود دل‌گدا را

بیمار

لب میگوین تو از بادہ خبر دارم کرد
چشم بیمار تو بی واسطہ بیمار م کرد

راز مبہم

بہ حیرت اندر م زین راز مبہم
کہ ہر کس گشت واقف بی زبانی شد

شرط خوشی

خوش بود فصل بہار و چمن و سایہ سرو
ساقی و بادہ بہ شرطیکہ مہیا باشد

نہال الفت

نشانید م نہال الفتش را در زمین دل
مباد از تند باد فتنہ و غم سرنگون گردد

دہ علاج

رنجور عشق را ز فلاطون مجو علاج
جز شربت وصال نبا شد شفا ی ما

تماشا

بہ کنج عزلت خود در دل شبہای ہجرانش
زہر لخت جگر دارم تماشا خون چکیدن را

سجدہ

در خیالم تا خم ابروی جانان جا گرفت
میکند دیر و کلیسا سجدہ بر محراب ما

آرمان

انتظار از دل و جان داشتم دارم هنوز
دیدہ پیچون ابر نیسان داشتم دارم هنوز
در خیال قامت شمشاد ت ای نخل مراد
دل بہ تن، چون بید لرزان داشتم دارم هنوز
نیستم بر دور شمعت کمتر از پروانہ پی
پر زدن در آتش از مائدہ داشتم دارم هنوز

در فرجام بحث ، چند بیت پرمفهوم عرفانی به عنوان حسن ختام از يك مثنوی احمد به نقل گرفته میشود .

همچو خود میجویم آتشپاره‌ی

بسی سراپای ، گریبان پاره‌ی

مقصد اینجا سبحه و زنا نیست

عشق را با دین پرستان کار نیست

وین هلاک ما بود صهبای ما

نیست جز معشوق در مینای ما

گوش خواهم تا نپوشد راز را ورنه مخفی میکشم آواز را (۶)

این مطلب که احمد به گفتار کدام شاعر توجه داشته و آنها را میخواند است ، در سروده‌هایش بازتابی دیده نمیشود و تنها سه غزل صوفیانه از گوینده‌ی به نام « نیاز » را مخمس گردانیده که چندان قابل توجه نیست .

دوبیت از یکغزل مخمس شده نیاز چنین است :

مرید پیر مغانم دگر نمیدانم

خراب باد آنم دگر نمیدانم

به یار محو شدم چون حباب در دریا

ز چشم خویش نهانم دگر نمیدانم

پانوشتها و توضیحات

۱- مجله آریانا ، شماره شش ، سال نهم ، ۱۳۳۰

۲- همانجا

۳- همانجا

۴- برای دانستن دقایق موضوع میتوان اصل نامه را نزد محترم غفوری مشاهده نمود . باید یادآور شد که معلومات محمد حسن مولوی از هرکس دیگر بیشتر و مستندتر است .

۵- دکندهار مشاهیر ، ص ۲۸۶ ، سال ۱۳۴۹ .

۶- منبع اساسی شناخت احمد ، درین نوشته نسخه یگانه دیوان اوست که مورد استفاده بوده است و اشعاری که درین جا آورده شده تمام آن از همان نسخه انتخاب شده اند .

رواج شعرسرایی میان درباریان

اگرچه سدهٔ سیزدهم در این سرزمین، از نگاه شعر وادب، به گونه دوسدهٔ پیش و پس از آن کم در خشش و بی رونق به شمار می آید، مع الوصف با جست وجو و پژوهش های پیوسته، صرف نظر از شماری از سخن آفرینان آوازه مند، میتوان با چهره های ناشناخته وازیافته در میان مردم روبرو شد که یادشان در تاریخ ادب این عهدنباید دور از نیازمندی پنداشته شود.

احمد غزلسرای شاعری ازین زمانه وازین گروه سخن ساز است که تا دوره حاضر به درستی به شناخت نیامده و گفته هایش راه خود را در دل های دوستداران شعر نکشوده است وگزارشگران مسایل ادبی نیز از حالات و چگونگی اشعار او آگاهی کافی و لازم نداشته اند.

نگار شگرا مان التواریخ شایسته نخستین کسی باشد که در باره احمد سخنی گفته است. او میگوید: «در سخنوری پایه بلند و طبعی از جمند داشته و همواره علم سخنسرای برمی افراخته ... بهر جهت احمد را اشعار نیکو و دیوانی دلجو بود که از تضایف ایام فرسوده گردیده و متاسفانه از اشعارش تاکنون چیزی به دست نیامده» (۱)

نگارنده یاد شده در سال (۱۳۴۰) قمری یعنی تقریباً بیست و پنج سال بعد از وفات احمد که مدت زیادی نیست، در سفر خود به کابل با پژوهنده گان و رجال نزدیک به مقامات و قوت به گفت و گو نشسته و از آگاهی آنان سود گرفته، اما با آنهم از سروده های احمد چیزی بدست نیاورد و دیوان او را ناپدید واز میان رفته پنداشته است.

سیزده سال پس از یادکرد امان التواریخ، حافظ نور محمد بیاداین شاعر مینویسد:

«... صاحب دیوان ضمیمی هستند که من يك نسخه اورا قبل از حدوث انقلاب در نزد جناب محمد اسماعیل خان آقا یکی از نمایرانو ب عبدالجبار خان مرحوم دیده بودم...» (۲)

از دانش پژوهان و دانشمندان د رمسایل ادبی کس دیگر پیرامون دیوان احمد معلوماتی ارایه نداشته است. اما! زدو مثنوی او به نامهای «گلشن حیرت» و «گلشن مجدی یا مجددی» یادآوری های دیده میشود.

گلشن حیرت بدانگونه که حافظ نور محمد دیده و نوشته در وصف شمایل پیامبر بزرگوار اسلام گفته شده و نزد يك به (چار صد و پنجاه) بیت میباشد که با این بیت آغاز می یابد:

باز خم فکرت آمد به جوش داد به مستان و فاجام نوش
گلشن مجددی در ثنا و صفت تنی چند از بزرگان اسلام مانند ابوبکر صدیق، امام جعفر صادق، سلمان فارسی و ستایش بعضی از مشاهیر صوفیه چون بایزید بسطا می و ابوالحسین خرقانی و مناقب شماری از پیشروان و پیروان طریقه نقشبندیه مثل مجدد الف ثانی، شیخ احمد سرهندی و خواه عبیدالله احرار و مولانا یعقوب چرخ و جز اینها میباشد. این هر دو مثنوی که بر وزن مخزن الاسرار نظا می است، در دسترس حافظ نور محمد بوده است و نسخه یی از گلشن مجددی متعلق به کتابخانه پوهاند دوکتور جاوید دیده شد که به سال ۱۳۰۹ قمری در ناحیه سند کتابت شده و دارای (یکصد و سی) صفحه و (دو هزار) بیت است و کاتب آن شناخته نیست.

ابیات زیرین از آن مثنوی در ثنائی مولانا یعقوب چرخ است:

کیست بگویم به تو یعقوب من آینه طلعت و جه حسن
مجمر بزم شرر در دو سوز شعله شمع شب گیتی فروز
نغمه طراز ادب و جد و حال طوطی شیرین سخن خوش مقال
غنچه خوشبو ی گلستان راز شاخ گل گلشن عجز و نیاز
در جست و جویی که برای اشعار احمد صورت پذیرفت،

سراغ نسخه یی از دیوان او در آرشیف ملی گر فته شد که گویا قبلا در اختیار موزیم کابل بوده است

این نسخه در روزگار حیات شاعر، به خط نستعلیق بر کاغذ خوقندی کتابت شده و کاتب سعی و رزیده است که همراه با خط نستعلیق خوب از هنر تذهیب و تزیین باگل و برگ یعنی تشجیر در حاشیه کتاب کار بگیرد و با فن افشان، متن آنرا به رنگهای آبی، گلابی، فیروزه یی، پشت گل (سرخ کمرنگ) و غیره زینت بدهد و متن و حاشیه را با تکنیک وصال پیوند بزند و از اینجا ست که می توان هنر کاتب را زیاد از چ نهاد و بهای شایانی بدان قایل شد. ارزش هنری این کتاب سبب گردید که آن را در سیمینار نسخ خطی، بر گزار شده به سال ۱۳۴۶ در کابل، به نمایش بگذارند و دانش پژوه از شاملین سیمینار آنرا در مجله راهنمای کتاب به شناسایی بنشیند (۳).

کاتب در اینجا مینویسد:

«لله الحمد و المنة که دیوان فصاحت بنیان عالیجاه جلال نشان شجاعت عنوان، سردار احمد خان... بنا بر مایش خود صاحب کلام به اتمام رسید. المذنب الحقیر سراپا تقصیر، فقیر میر احمد علوی بن المر حوم میر زاعبد العلی، لغایت یوم سه شنبه بیست و هفتم شهر شعبان المعظم ۱۲۸۳...»

میر احمد علوی کاتب دیوان از خوشنویسان زمان خود است که تاکنون به هویت هنری او راه برده نشده است و شناخت او در ردیف خوشنویسان کشور و هنر پژوهان فن تذهیب و تزیین کتاب قطعاً شایسته مینماید.

در کتاب «هنر خط در افغانستان در دو قرن اخیر» دونفر به نامهای میرزا عبدالمجید و میرزا احمد علی به کوتاهی شناسانده شده اند که هر دو پسران عبدالعلی نامی بوده اند (۴) و اگر چه از میر احمد علوی در آن اثر یاد آور ی صورت نپذیرفته است احتمال میرود که او هم پسر عبدالعلی و برادر مهتر دونفر یاد شده باشد و البته قطعیت این امر مستلزم دقت و تأمل بیشتر پنداشته میشود.

در هر رویه از دیوان (نه صدوشش) صفحه یی احمد ، یازده بیت تحریر یافته و تمام اشعار ثبت شده در آن به بیشتر از (نه هزار) بیت میرسد . برای دریافت پایه سخنوری و اندیشه شاعر و بازتاب جنبه های گونه گونه ای حیات انسانی و محیط اجتماعی در اشعار او باید از آغاز تا انجام دیوان دقیقاً بررسی و ارزشیابی گردد .

آنچه از یک سیر اجمالی به دست می آید این است که او گوینده بلند پایه یی نیست و گفته ها یش از نزاهت و زیبایی های بدیعی و کارمایه های تخیلی ، بهره کمتری دارد ، اما در هر حال او گوینده یی از سخن پردازان زمان خود است که با استفاده از آسوده حالی و مجال فراوان و امکانات دست داشته ، اشعار بسیار سروده ، ادراکات و احساسات خود را به بیان آورده است .

احمد در طریقه نقشبندی به انسلاک داشت و با شمار ی از داعیان و راهبان این روش را به وسر و کار میرسانید و مثنویهای او نیز از همین سرچشمه آب میخورد و در دیوانش نیز موارد بسیاری در رابطه به ارادتش به این طریقه به چشم می آید، مثل این بیت .

نشأ صهبای وحدت در مذاق جان دهد

جرعه یی نوشد کسی گر از سبوی نقشبند (۵)

اضافه بر یاد کرد ها از روشی که بدان باور مند است ، سخنانی در توحید و مناجات و نعت پیشوای اسلام و مناقب ائمه دین و اعظم صوفیه و بیزاری از جهان و ناپایداری زنده گی، در لابلای گفته های او دیده میشود که این همه توجه به نفسانیت ، او را یک فرد نهایت وارسته و پرهیزگار و روبرودان از وابستگی و دل بندی به مادیات نشان میدهد و بی میلی او را به آنچه در اطرافش از مستلزمات حیات اشرفی وجود داشته ارا نه میدارد .

او در سرودن اشعار به بحرهای سنگین و مشکل دلچسپی و مهارت کمتر نشان میدهد و یا اینکه گفتنی هایش در آن قالب هابه راحتی جا جا نمیشود و به خوبی بجای خود نمی نشیند ، اما

در بحر های سبک و خفیف غزلهای نسبتاً صافتر و رو شنتر و با مفهوم تری عرضه میکند .
غزلهای زیرین را که از گو نه دوم اند می نگاریم :

زنده در گور

کسی کزو صل جانا ن د ور باشد
چوشخصی زنده اندر گور با شد
اگر زاهد کند منع من از عشق
خدا را زین سخن معذور با شد
حذر از موج سیلاب سرشکم
که توفانش بسی پر زور با شد
ز برق شعله انوار جانا ن
غبارم رشک کوه طور با شد
از تیر غمزه تر کان خو نریز
تنم چون خانه زنبور* با شد

قبله دیگر

مرا آرام در بستر نباشد
شبی کان ما هم اندر بر نبا شد
میان یار را گو یند هیچ است
مرا هیچ این سخن باور نبا شد
ز خجلت بر ندارد سر چونرگس
هر انکس را که سیم وزر نبا شد
دلت ای سیمتن بر من نسوزد
به این سختی دل کافر نبا شد
بجز محراب ابروی تو ای شوخ
مرا خود قبله دیگر نبا شد

مروری در سروده های احمد آشکار میگرداند که او به اشعار حافظ و بیدل دلبستگی بیشتر داشته و آثار کسانی از سرایش گران دیگر رانیز مطالعه میکرده است . غزلهایی که او به پیروی از حافظ و بیدل و دیگران گفته در دیوانش زیاد به نظر میرسند و

نیز چندین مخمس بر غزلهای آن دوشاعر سترگ و نظامی و آصفی و کاشفی و شیدا و شجاع الملک و جز اینها را میتوان در دیوانش به مشاهده گرفت.

گرچه احمد در زمانه خود آدم گمنامی نبود و باکسان زیادتی از ادیبان و دانشوران و سخنسنان همزمان خود هم صحبتی و هم نشینی داشت و راهیان شعر و ادب و قوت غالباً او را می شناختند، با این وصف دربارۀ زنده گسی خصوصی و کار و معاشرت و خصوصیت های دیگر حیات او کسی چیزی ننوشت و آگاهی قابل توجهی از او بر جای نمانده اند.

صاحب امان التواریخ وفات احمد را به سال (۱۳۰۰) در هندوستان گزارش میدهد و حافظ نور محمد در حالیکه تولد او را ۱۲۴۵ قید میکند، فرمان یا بی او را در ۱۳۱۵ هجری قمری در پشاور میداند و معتقد است که در جوار مزار شیخ حبیب دفن گردیده است (۶).

بخش اساسی و توجه پذیر سروده های احمد را اشعار غنایی در بر میگیرد بدانسان که میتوان گفت هشتاد درصد از تمام ساخته های او غزل است و دیوانش با این مطلع به سر آغاز می آید.

الهی نغمۀ سنج خویش گردانی زبانم را

ز قانون محبت پر اثر سازی فغانم را

این شاعر که غزل را بهترین وسیله بیان تمایلات خود میداند، دلچسپی نشان میدهد که آرزوها، درد ها و گفتنی های خود را در قالب این نوع شعر افاده نماید. غزل های او با آنکه همه خوب و یکدست نیستند، بعضی از آنها از صفایی و روانی و ساده گی تا حد زیادی بهره دارند و میتوانند در مجموعه ادب کشور، راهی و جایی داشته باشند. غزل های راکه در ذیل از نظر میگذرانیم از آن گونه پرداخت های او به شمار توانند رفت:

زخم کاری

نیست یاری تا کند یک لحظه غمخواری مرا

اندرین ره کی کند کس غیر دل، یاری مرا

عاقبت کام دلم حاصل شد از دیوانگی
 بعد ازین ناید بکاری ، هیچ هشیاری مرا
 زحمت بیجا مکش بسیار گفتم ای طبیب
 چاره نتوان کرد زخم دل بود، کاری مرا
 تا که سودای سر زلفش به سر افتاده است
 کی سروکاری بود با مشک تا تار ی مرا
 روز و شب در حسرت لعل روان بخش کسی
 نیست کار دیگری جز خون دل خواری مرا
 بسکه گشتم شهره عالم به عشق مهوشان
 زین سبب خوانند مردم رندبازاری مرا

دست و گریبان

هر کجا یکسو نقاب ازل و زلف جانان میشود
 از خجالت ماه اندر ابر پنهان میشود
 گر فشانی گرد از زلفین خود اندر چمن
 سر بسر صحن گلستان ، سنبلستان میشود
 برد هر کو حسرت خط ترا در زیر خاک
 از مزار او به جای سبزه ، ریحان میشود
 گر نمایی گوشه ابرو مراد شام غم
 شام هجران بر سر من عید قربان میشود
 ای صنم دور از رخت احوال احمد را ببین
 با اجل هر ساعتی دست و گریبان میشود

این نکته در خور یاد آوری است که دیوان احمد در ۱۲۸۳ یعنی در زمان حیات او زیر نظر خودش کتابت شده و چون مرگ او در ۱۳۱۵ و به قول دیگر در ۱۳۰۰ واقع گردیده ، که در صورت اول سی و دو سال و در حالت دوم هفده سال دیگر بعد از آن تاریخ زنده بوده است — مسلم میشود با آن علاقه یی که او به سرایش شعر داشته ، اشعار زیاد دیگر نیز سروده خواهد بود . اما تاکنون ازین قسمت اشعار او چیزی در دست نیست . احتمال میرود که این بخش گفته های او که از دورا ن پختگی و تجربه مند ی شاعر است بهتر از بخش نخست باشد .

حافظ نور محمد که نسخه می از دیوان او را دیده واضح نساخته است که در کدام سال و توسط کدام کس کتابت شده ، تادانسته می شد که آن نسخه مربوط به زمان حیات شاعری یعنی نسخه مکتوب در (۱۲۸۳) می باشد یا بعد از آن و آیانسخه موجود همان نسخه خواهد بود یا چطور . بنابراین روشن گردانیدن این مطلب به پژوهش و بررسی بیشتر نیاز دارد .

غزل های احمد غالباً دارای ابیات زیاد تر است که گاهی تا به ده بیت میرسد ، اما ازینکه تمام ابیات هر غزل یکدست نیست ، میتوان با چشم پوشی از دوسه بیت ناستوار یا غیر روشن ، غزلواره های کوتاه و گویایی از آنها به دست آورد که خواندن آنها خوشایند باشد و شادی بخش . به این غزلها نگاه کنیم :

موج گل

موسم نو بهار میگذرد / حیف بی روی یار میگذرد
سوی گلشن چو بگذرد آن گل / موج گل از کنار میگذرد
صبر کن اید لستم دیده / غم شبهای تار میگذرد
قدیمی رنجه کن دمی از لطف / زانکه کارم ز کار میگذرد

لاله خونین کفن

زلف آویخته بر طرف کمر می آید
چشم بد دور به سامان دگر می آید
برده تا داغ شهیدان ترا اندر خاک
لاله خونین کفن از خاک بدر می آید
زود باشد که شود کشتی تن تو فانی
این چنین اشک که از دیده بدر می آید
چشم من می پرد امرو زندانم از چیست
مگر از جانب دلدار خبر می آید
ترکیب های «چشم بد دور»، «داغ شهیدان»، «لاله خونین کفن»، «کشتی تن و چشم پریدن، غزلواره آمده در بالا راه بالنده تر گردانیده است .

چون دیوان احمد چاپ نشده و نسخه های خطی آن نیز زیاد نیست و اشعارش به دسترس همگان قرار ندارد ، بدین جهت

غزلهای دیگری را به مقصد آگاهی بیشتر ادب پڑو هان از سروده های این شاعر به معرض مطالعه میگذاریم .

ساغر پر خون

تاکه از بر ، بر فت دلبر ما دمبدم خون رود زدل ، بر ما
عالمی رابه آب خواهد داد شور تو فان دیدۀ تر ما
بی قرارم تمام شب بی تو پر زسیماب گشته بستر ما
هیچ رحمی نمی کند بر من شوخ بیرحم ما ، ستمگر ما
نیست روشنگری درین عالم تاکنند پاک زنگ جوهر ما
بیتو هر شب به محفل عشرت پر زخون دل است ساغر ما
خلق گویند یار می آید احمد این حرف نیست باورما

خانه پردوش

بسکه اندر شو ر و افغانیم ما
هم چونی هردم نوا خوانیم ما
روز و شب در جست و جوی آن نگار
هر طرف بنگر شتا بانیم ما
از جفای زلف خم اندر خمش
خانه پردوش و پریشا نیم ما
خنده زن بگذشت از پیشم چو برق
زان سبب چون ابر گریانیم ما
زان میان یکم نشد واقف دلم
گرچه خود از موشگا فانیسم ما
زان دهن آید سخن چون در میان
حرف دیگر ، هیچ میدانیم ما
تاجدا گشتیم احمد زان صنم
با اجل دست و گریبا نیم ما

آب و هوای دل

ربود از دست من آن دلبر بادل
زنازا فکند یارب در کجا دل

مرو بیرون ز ملک دل توزنهار
 که دارد بو العجب آب و هوا دل
 نشد آسوده در عالم بیکجا
 به خو بان تاگردید آشنا دل
 تپد چون مرغ بسمل در برهن
 که تاگردید از جانان جدا دل
 چو بلبل در فغان باشد شب و روز
 ز بس بسیار میخواهد ترا دل
 سرت گردم قدم آهسته بردار
 که افتاده است اندر زیر پا دل

محضر دل

ای غمت پادشاه کشو ردل
 بیتو خالی مباد منظر دل
 در طواف حریم آن سرکو
 می تپد هر نفس کبو تر دل
 بی لب لعل باد پیمایی
 هست پر خون مدام ساغر دل
 روز و شب هست صورت جانان
 هم چو آئینه در برابر دل
 هست احمد ز د اغهای بتان
 در کفم روز حشر محضر دل

حنا از خون

آتشوخ به من و فانداد
 در معرض آفتاب حسنش
 خون دل ماست اینکه بینی
 آن شاه جهان به ملک خوب
 آن نور نظر زمرد میها
 هرگز سرو برگ ما نداد
 دیدیم که مه ، صفا نداد
 سرپنجه او حنا نداد
 چون من به خدا گدا ندارد
 جز خانه چشم جاندا رد

نذر شمشیر

تاکنم طواف حریم حرمش
 دلبری سیمبری میخواهم
 مهوش موکری میخواهم
 از خدا بال و پری میخواهم

شب تاریک سیاه خود را از فروغش سحر ی میخوام
 تلخ کامم زجفای هجران از لب او شکر ی میخوام هم
 نذر شمشیر بت چا لا کی هر دم از شوق سری میخوام
 باسیر گذرا یی در مجموعه گفته های احمد ، افزون بر غزلهای
 که گاه خوبند و دلنشین ، باتکبیت ها و چند بیت های فراوانی
 نیز روبروی میسر میشود که گاهی از نظر لفظ و شکل یا برون
 ساخت وزمانی از لحاظ در و ن ساخت یعنی مفاهیم و آرزو های
 انسانی و تعبیر های روح یافته در میان مردم با ارزش و قابل
 اعتنا دانسته میشود. به نبذی ازین گفته های و تکبیت ها و چند
 بیت های دل انگیز نظرمی افکنیم.

حرف غیر

چه شد چه شد که فراموش کرده یی مارا
 چو حرف غیر پس گوش کرده یی ما را
 از آن زمان که جدا گشته یی ز آغوشم
 بخواب مرگ هماغوش کرده یی ما را

قدم از سر ساختن

هر صبحدم برای قدم بوسیت زچرخ
 سازد قدم به شوق تمام از سر آفتاب

آینه دار

همه عالم پر از انوار یاراست یقین دیوار و در آینه داراست

بوسه به پیغام

هر کسی کام دل از لعل لبش حاصل کرد
 عاشق سوخته دل بوسه به پیغام گرفت
 زاهد خام طمع تا خم ابروی تودید
 پشت بر قبله زد و گوشه ز اسلام گرفت

بهای بوسه

بهای بوسه گر صد جان ستانی فدایت جانم ، ارزان میتوان گفت

هوای عشق

هوای عشق بتانم زسر پدر نرود
 هزار بار درین راه تا که سر نرود

به مجلسی که بود بحث لعل شیرینش
در آن میانه سخن هیچ از شکر نرو د

ثبات جبران

عشرت این خاکدان از بسکه باشد بی ثبات
تا صراحی خم شود آواز قلقل میرو د

بی نشان

نشان نیافتیم از بی نشانی گشت معلوم
که گر مارانشانی بود در نام و نشان گم شد

گران جانی

نشان یافتیم تا که از بی نشانی زنگ و زنا م و نشانی گذشتم
نشد حاصلم هیچ از نکته دانی سخن اینکه از نکته دانی گذشتم
درین ره گران جانی خویشتن را سبک کرد م و از گرانی گذشتم

خجالت نرگس

چشم نرگس تا مقابل با دو چشم یار شد
سر فروبرد از خجالت در چمن بیمار شد
در خیال چشم مستش هر که جا می نوش کرد
تأقیامت بیخود و دیوانه و سر شار شد
همسری در صحن گلشن کرد تا گل بارخش
عا قبت اندر چمن منت کش صد خار شد
فتنه و آشوب سر تا سر همه عالم گرفت
تا ز خواب ناز چشم مست او بیدار شد

این یاد داشت ثمره سیری گذرا و شتابزد ه در دیوان احمد است
و به جرات میشود یاد آوری نمود که این کو تاه گفته ها، جوابگوی
همه گفتنی ها در باره این شاعر نیست، یعنی با مطالعه دقیقتر و
همه جانبه تر سروده های او به یقین آشنا یی بیشتر بابر داشت
های او از محیط زندگی و بازتاب موارد و نکات تاریخی و ضرب-
المثلها و اصطلاحات مروج در میان توده های مردم و خصوصاً-
صیانت بدیعی و تاثیر آثاری پیشینیان در اشعار وی و پایانه
ادبی شاعر و جز اینها میسر می شود. که سودمند خواهد بود
مطالعه و وضع ادب را در سده سیزده (۷)

یاد داشت ها و پانویست ها

- ۱- عبدالمحمد مو دب السلطان، امان التوارینخ، جلد هفت، ص یک، نسخه عکسی کتابخانه آکادمی علوم
- ۲- ذیل مقاله عاجز افغان و افغان عاجز، مجله کابل، شماره دوم، سال چهارم، ۱۳۱۳.
- ۳- راهنمای کتاب، شماره پنجم، سال دهم، ۱۳۴۶.
- ۴- هنر خط در افغانستان در دو قرن اخیر. کابل ۱۳۴۳، ص شش
- ۵- مقصود سر سلسله طریقه نقشبندیه شیخ بهاء الدین بخاری است.
- ۶- مجله کابل، شماره دوم، سال چهارم، ۱۳۱۳ و جلد هفت امان التوارینخ.
- ۷- مرجع اساسی این نوشته نسخه خطی دیوان احمد محفوظ در آرشیف ملی است.

شگوفایی شعر در ادبستان قندهار

سفینه غزل را بر بند در عالم

چو جام باده که مستان بر بند دست به دست

شهر آواز همنه قند هار ، بدانسان که جمعی از مردان سیاست را در کنار خود پرورد ه ، به همان گونه نیز شمار ی از دانشمندان و هنر وران و سخن پر دازان را به جا معۀ فرهنگی وطن ما عرضه داشته که اشعار و آثار شان به فرهنگ و ادب سبز زمین مارنگینی و غنا مند ی بخشیده است .

هرگاه در ادبستان قند هار به تماشا بنشینیم بانو اسنجان ی آشنایی به دست خواهد آمد که نغمه های دلپذیر شان کام جان را گوارا یی میدهد و لطافت بیان شان گوش دل را به نوازش میگیرد .

سردار پاینده خان از مردان مدبر و بانام قند هار بود که در سیاست روزگار خود نقش نمایانی داشت و پس از او فرزندان او ، ساهدار مسالۀ اداره این سرزمین ، خاصتاً در بخش های غربی و جنوب غربی کشور دست داشتند ، چنانکه دوست محمد خان دونو بت به سلطنت رسید و مدت بیست سال فرمانروا یی کرد و به دنبال او اولاد و احفادش سالیان متمادی زعامت وطن را در خانواده خود حفظ نمودند .

پنج فرزند پاینده خان یعنی کندلخان ، مهردلخان ، رحمدلخان ، شیردلخان و پردلخان معروف به سرداران قند هار ی بودند و از میان آنان مهردلخان مرد ادیب و شاعر بود که به تخلص مشرقی شعری سرود و دیوانی از و برجای است (۱) که میتوان روزی درباره او و شعر هایش به گفت و گو نشست .

سردار رحمدلخان که مدتها در قندهار عهده های مهم را در اختیار داشت هنگام دست یابی دوست محمد خان برادر ناتنی اش بر هرات در ۱۲۷۲ ه ، ترك وطن گفت و به ایران رفت و چند سالی

در آن سر زمین به سر برد و به سال ۱۲۷۸ در تهران به عمر شصت و چهار سالگی دیده از جهان فرو بست و به وصیت او جسدش را به نجف دفن کردند.

غلام محمد طرزی ضمن قطعه‌یی که در مرگ او سرود ، اشاره به دفن او در شهر نجف میگوید :

از پهلوی دینداری ، این رتبه و عزت یافت
آسو ددر آن مرقد از همه می قرآن

بر نیمه شوال ، در آخر یکشنبه

بر ملک فنا زد پا، در مملکت تهران (۲)

* * *

غلام محمد طرزی فرزند ارشد رحمدل خان از چهاره های تابان شعر وادب در کشور مابود که به جبهه ادبی سخنسرا یا نقندهار در سده سیزده تعلق داشت . او به سال ۱۳۴۵ ه . در شهر قندهار دیده به جهان باز کرد و عبارت «باغ بهار دل» ماده تاریخ آن است :

از «باغ بهار دل» طلسم تاریخش

زیرا که دل از ولادتش یافت نوید

دوران خورد سالی طرزی در قندهار به آسوده حالی به سر آمد و تعلیمات او به شرایط آنرو زانجام یافت و او درس ادب و شعر گویی را بیشتر از عم خود مهرداد مشرقی یاد گرفت (۳) و در عرفان به طریقه نقشبندی به گرایش پیدا کرد .

آنگاه که رحمدل خان از وطن بیرون شد ، دوست محمد خان ،

طرزی را با خود به کابل آورد و در صف شازاده گان جایش داد و به موجب بسنده سر بلندش گردانید .

پس از در گذشت دوست محمد خان که در هرات واقع شد ،

شیرعلی خان و محمد افضل خان و محمد اعظم خان نیز او را

مورد التفات قرار دادند و اکرامش نمودند ، اما شاهر علی خان در نوبت

دوم سلطنت خود به او سوء نیت پیدا کرد و زندانیش نمود و سبب

آن دوستی عبدالرحمان بود .

طرزی و وضع خود را در زندان شیرعلی خان در شعرای انعکاس داد که چند بیت آن بدینگونه است :

دلم در کنج زندان روی آسایش نمی بیند
نظر در خانه تارک بینا بی کجا دارد

زبس در کنج غم بشکست اجزای و جود من
تم چون حلقه زنجیر سر تا پا صدا دارد

زبس نیش جفا ی خار طبعان میخورد بردل
نفس د رسینه تنگ خشک در زیر پا دارد

شدم تابسته زنجیر ، از غم گرد خود کردم
زمین گیر ی مرا سر گشته همچون آسیا دارد

خدا را غیر آزاد ی ندارم مطلب دیگر
بلی هر کس درین عالم به دل یک مدعا دارد (۴)

پس از آنکه طرزی از زندان رهایی یافت معاش تقا عد برایش تعیین گردید و او مدت یازده سال در عهد امارت شیر علی خان به گوشه نشینی و انزوا به سر برد و به کسب فضایل و پرورش اهل کمال اهتمام نمود .

امیر عبدالرحمان که در اوایل حال با طرزی رویه مناسب داشت ، بعد از مقابله با ایوب خان در ۱۲۹۸ نظرش نسبت به او تغییر یافت و طرزی باز دیگر راه زندان را در پیش گرفت و مایملکش به ضبط آورده شد .

اگر چه طرزی درین نوبت بیش از سه ماه در بند باقی نماند ، با این حال شرایط قرون وسطایی زندان در آن هنگام ، او را به ستوه آورد و شکایت از آن وضع ناسالم به گونه چشمگیر در سروده هایش بازتاب پیدا کرد که در دیوانش به چاپ رسیده و از تالمت او به ما آگاهی میدهد . البته مشکل است بتوان تشخیص نمود که کدام کدام از آن گفته ها متعلق به دوره اول حبس او پند و کدام هابه دوره دوم ارتباط دارند ، نمونه های کوتاهی از آن گفته ها در اینجا از نظر میگذرد :

کیست در زندان غم تا همنفس باشد مرا
 زان همه همشبو نا ن زنجیر بس باشد مرا
 تا دهد با صد زبان شرح جداییها ی تو
 کاش دل صد چاک مانند جرس باشد مرا
 گوهر جان میکنم چون خاک در پایت نثار
 گر به نقد جان خویشم دسترس باشد مرا
 چهره شادی به زیر کرد کلفت شدنها ن
 لشکر غم بسکه صف از پیش و پس باشد مرا

* * *

زبس در کنج زندانخانه با خود ناله ها کردم
 دلم چون حلقه زنجیر لبریز صدا با شد

• • •

بسکه زندانخانه تنگ بود جای خسک
 جای بالین زیر سر باشد مرا پای خسک
 طرزی که خود وابسته به دربار و از افراد نخبه دودمان پاینده خان
 بود، در چنین وضعی به زندان به سر می برد، پس وای به حال
 آنانی که به هیچ جا ارتباطی نداشتند و راهی اینگونه زندانهای
 شدند.

به سال ۱۲۹۸ و به قولی ۱۲۹۹ ه طرزی مجبور به هجرت از وطن
 گردید و از یار و دیار جدا ساخته شد و از آن هنگام تا وقت مرگ
 که مدت بیست سال را در برمی گیرد روی وطن را ندید.
 در آن روزگار، سرزمین هند بهترین جایگاه، برای فراریان و
 تبعید شده گان افغانستان بود. طرزی نیز به هند رو آورد و در
 شهر کراچی ساکن گردید. اقامت او در کراچی نزدیک به چار سال
 را دربر گرفت و درین مدت او توانست در بعضی از شهرهای مهم
 کشور وسیع هند سیاحت کند و به مشاهده ملل و نحل پیر دازد، باید
 یاد کرد که اولیای وقت دولت هند طرزی را در دوران اقامتش در
 کراچی مورد احترام و معاونت قرار میدادند.

به سال ۱۳۰۲ ه. هوای استانبول را منگیز خیال طرزی شد و
 بدین آرزو عازم بغداد گردید و پس از اقامت شش ماهه در بغداد و انجام

مراسم زیارت در مزارات بزرگان اسلام ، راه استانبول رادر پیش گرفت .

محمود طرزی که زبان ترکی را آموخته بود درین سفر به صفت ترجمان ، پدر خود را همراهی میکرد .

سلطان عثمانی (عبدالحمید) که به نام خلیفه المسلمین یاد می شد طرزی را به خوشی پذیرفت و معاش نسبتا مناسبی برایش تعیین نمود و مامور اقامت در شامش گردانید . طرزی به سال ۱۳۰۳ هـ .

به زیارت بیت الله شریف شرفیاب گردید و در بازگشت ازین سفر عبادی گوشه گیری اختیار نمود و به سال ۱۳۰۶ رساله یی به عنوان «اخلاق حمیده» به نام سلطان عبدالحمید تصنیف و ذریعه محمود طرزی به او پیشکش کرد که این امر باز هم سبب افزایش مواجب و حرمت او به دربار عثمانی شد . (۵)

بدانگونه که گردش واقعات در کشورهای خارج و مشاهدات اوضا ع و اطوار ملل و امم با رسم های اجتماعی متفاوت و آشنایی با پدیده های گوناگون و مدنیت های جدید در افکار طرزی تاثیر وارد نمود ، به همان وجه نیز دوری از وطن و جدایی از یاران و دوستان در روحیه او تغییر به وجود آورد و این تاثیر و تغییر در لابلای سخنان او دیده میشود ، چنانکه ایات زیرین نمود های از تاثیرات او را به یاد وطن انعکاس میدهد :

ز قند هار ملول است خاطر طرزی

خوشادمی که کند رخ به جانب تبر یسز

بیت یاد شده گو یا هنگامی که در قند هار مورد بی حرمتی واقع گردیده و از نظر مقامات درباری افتاده ، سروده شده است .

وبعد از خروج از قند هار گوید :

قند هار از کف طرزی شده اکنون بیرون

رو به ایران و عراق وری و بغداد کند

و آزرده دلی خود را بدینسان بیان مینماید :

رفتیم چنان از وطن آزرده که صد سال

گر عمر به غربت گذرد میل قنا نیست

وسرانجام در ازای سفر یاد وطن را در دل اوبه خاموشی می برد:
به درها بسکه گشتم کوی جانان شد فراوشم
به غربت عمر چون بسیار شد حب وطن خیزد

با مطالعه دیوان طرزی، این نکته به روشنی می آید که اودر آثار سرایشگران و سخن آفرینان پیش از خود توجه فراوان نشان داده و غزلهای شماری از آنان را که از چهل در میگذرد، پیروی یا دوباره سازی نموده و جواب گفته است.

گویا سروده های دلنشین و نشاط انگیز بیدل و صایب و کلیم، این پیشگامان و سرفرازان سخن به شیوه هندی، فزونتر از همه در اونیفوذ یافته و در مکانزم شعر او اثر گذاشته اند.

غزلهای بیدل بیش از دوصد و پنجاه بار، غزلهای صایب بیش از یکصد و پنجاه بار و غزلهای کلیم بیش از چهل بار در اشعار طرزی باز سازی و اقتفای پذیرفته اند و پس از گفته های این سه چهره فروزان شعر، سروده های شوکت و حافظ قرار میگیرند و غزلهای دیگران ازیک تا پانزده مرتبه به ذریعه اوبه تبعیت و پیروی و تخمیس گرفته شده اند.

بدین ترتیب طرزی، بیشتر از هر کس دیگر از گفته های بیدل تأثیر پذیرفت و جای پای او را پیدا کرد و در اقیانوس موج خیز و توفانزای اندیشه او استغراق یافت.

مسلمانان غزلهای طرزی یکدست نیست و از غزلهای فاخر، بیدل زیاد عقب میماند، اما گاه به گاه با سعی فراوان به او نزدیک می شود و در چنین هنگام است که از سخنان او موسیقی الفاظ و عطر کلام بیدل به مشام میرسد و عذوبت شعر بیدل به نظر می آید:

مژده رحمت

خون دل من عکس فکنده است به رویم

چون ساغر می عکس فروش است دل ما

در هر تپش دل رسد مژده رحمت

هم نغمه آهنگ سروش است دل ما

در پای تو برسنگ زخم این دل پر خون
تا کی چو سبوبرسر دوش است د ل ما
تا چشم سیاه تو مرا خاک نظر کرد
از ضعف صدا، سره فروش است دل ما

آغاز و انجام

میرمد از شوخی حسنت زبس آرا مها
چون دل صیاد بیتا ب است سعی دا مها
از تبسم تلخی ز هر نگاهت کم نشد
از شکر شیرین نگردد تلخی بادا مها
زان به شام ما سیه روزان بیاض صبح نیست
کز سواد بخت من شد رنگ ، زلف شامها
بی لب لعل می آلودت بزم میکشان
موج می خمیازه حسرت کشد در جامها
قادم از هستی زدم حر فعدم آمد بیاد
چون شررمیخوانم از آغازها انجا مها

گستره افسرده گی

بسکه از وضع جهان افسردگی گل میکند
بیقراری این زمان در چشمه سیما ب نیست
محتسب تا چند گویی شیشه ها برسنگ زن
در حریم ماضیفا ن دل شکستن با ب نیست
کلبه دیرینه ام از تیره گیها فارغ است
کسوت ماز کتان دامن مهتاب نیست
تامره بر هم زدم اشک از گریبانم گذشت
سیل اشکم از روانی کمتر از سیلاب نیست (۶)

سجده افتاده گی

مگر سوی گلستان میرود یارم که از خجلت
شکست رنگ بر رخسار گل آواز پا دارد
از انرو سر فرازی میکنم در زیر شمشیرش
که تیغش بر سر من سایه بال هـما دارد

سرم زان و قف راه سجده افتاده گیها شد
 که سرخط جبینم حرف نقش بوریا دارد
 زبس کز چشم مستش ناتوانی داشتم طرزی
 نگا هم از ضعیفیهام ز مژگا نسیم عصا دارد
 این ناز کخیا لیها و تصویر آفرینی ها در غزلها ی شاعر،
 سبب شده که در تمامت سرچشمه هاییکه یادش کرده اند، او را از
 راهیان سبک هندی به شما آرند.

اما محمد حیدر ژوبل در تاریخ ادبیات خود، آنجا که از موضوع
 «بازگشت به سبک قدیم» سخن به میان می آرد، طرزی را مانند
 واصل از جانبداران «بازگشت ادبی» می داند و میگوید که «از
 قصاید و ی رایحه قصید هسرایان دور غزنوی و سلجوقی می آید»
 و می افزاید که قصیده «نسیم صبح در گلشن وزید از جانا
 صحرا» اثر طرزی، قصیده سنایی به این مطلع را:

مکن در جسم و جان منزل که این دون است و آن والا
 قدم زین هردو بیرون نه، نه اینجا باشونی آنجا

بیاد می آورد . (۷)

قصیده یاد شده طرزی، در دیوان او به ستایش سید جلال الدین
 می باشد، اما بعضی از دانش پژوهان و منتقدان وطن، از جمله
 مرحوم غبار در «تاریخ ادبیات افغانستان» قسمت پنجم (۸) و
 مرحوم ژوبل در تاریخ ادبیات افغانستان مولفه خویش، آنرا در
 صفت سید جمال الدین رجل معروف کشور تصور نمود و یا مصلحتا
 جلال الدین را به جمال الدین لغیر داده و ضبط نموده اند.

در اینکه آن قصیده دربار جلال الدین نامی گفته شده و به
 علامه سید جمال الدین، ارتبای ندارد، جای گفت و گو نیست و
 چون کتابت دیوان طرزی در زمان حیاتش و به وسیله محمد
 زمان فرزندش صورت پذیرفته و از نظر خودش گزارش یافته
 است امکان سهو و اشتباهی بدان نمی رود و دو دیگر اینکه قصیده
 دیگری نیز به نام این جلال الدین که گویا مرد قابل احترام و با
 فضیلتی بود در دیوان طرزی موجود است که با مطالعه آن هر

گو نه تصور ارتباط قصید ه مانحن فیه به سید جمال الدین ا ز
میان برمی خیزد .

چند بیت از قصید ه رابه نقل می آوریم :

نسیم صبح در گلشن وزید از جانب صحرا
عبیر آمیز و عنبر بیزو روح انگیز و روح افزا
طراوت بخش روی گل ، پریشان سازبوی گل
موافق هم چو خوی گل به طبع مردم دانا

از و طبع چمن تاز ه ، از و بر روی گل غازه
از و در گلشن آواز ه ، از و در بوستان غوغا

به سو ری رنگ و آب ازوی ، به سنبل پیچ و تاب ازوی
شده سرمست خواب ازوی ، دو چشم نرگس شهلا

به جسم لاله نعمان ، چنان از لطف بخشد جان
که بر طبع خرد مندان ، کلام نغز مو لانا

جلال الدین نام آور ، سخن فهم سخن پرور
خرد منده نرگستر فلک قدر ملک سیم

فلا تون از غم رویش کند تب لرزه در کویش
اشارات دو ابرویش شقای بو علی سینا

فصاحت راتو سحبانی ، بلاغت راتو حسانی
عرب راشیره جانی ، عجم را دیده بینا

تویی کشف نکو کاری ، تویی برهان دینداری
تویی فرهنگ هشیاری ، تویی قاموس استغنا

تو شمع بزم ایقانی ، دلیل راه ایمانی
تو اندر بحر عرفانی ، در خشان گوهر والا

تو نور استی جهان اخگر ، تو عود استی جهان مجمر
تو جان استی جهان پیکر ، تو روح استی جهان اعضا

ممکن است این جلال الدین ممدوح طرزی ، عبارت از محمد
جلال الدین پاشای ترك (۱۸۵۲-۱۹۳۳) مرد سیاسی و دانشمند
ترك باشد که سالها در مقامات عالیه دولت ترکیه قرار داشت و
تا مقام وزارت ارتقا نمود و به خطاب « پاشا » که عالیتین لقب

بود سر فرازی یافت و نسبت افکار مشروطه خواهی در ۱۹۰۸ از وظیفه منفصل و تبعید گردید و در ۱۹۱۱ مورد عفو واقع شد (۹) احتمال می‌رود که طرزی در خلال سالهای ۱۳۰۲ - ۱۳۱۸ هـ . (۱۸۸۴ - ۱۹۰۰) با جلال الدین ملاقات نمود و مورد محبت او واقع شده باشد و در سپاس از محبت او، به ستایش او توجه نمود . باشد .

* * *

درباره سبک طرزی بداندسان که مرحوم ژوبل یاد آور شده اند میتوان گفت که او در قصیده به شیوه خراسانی توجه داشت و از خصوصیات این سبک پیروی می نمود و اما در غزل ویژه گی های سبک هندی و به صورت خاص نزاکتها و تصویر سازیها در کلام بیدل و صایب و کلیم او را مجذوب این شیوه ساخته بود و بدین سبب بیشتر غزلهای او با گرایش به سبک هندی، با ناز کخیالیهها و مبالغه در تشبیهات و کنایات و تا حدی پیچیده گی در طرزیان، به سرایش آمده اند .

بدین شعرها که رنگ و رایحه سبک هندی دارند توجه شود :

لب خشکی صدف

میتوان سدهست پیش را به یاجوج هوا
هر کرا از دل به کف آینه اسکندر است
چاره لب خشکی کام صد فراهم نکرد
قطره آبی که موج چشمه سار گوهر است
پیچ و تاب جوهرش بوی رگ گل میدهد
تا زعکس روی او آینه را گل بر سر است
دل ز دست نفس و حرص و آرزو شمهات شد خراب
اتفاق دشمنان آری فساد کشور است

عصای ناتوانی

از ضعف چو نقش قدم از جانتوان خاست
تا در کفم از یاد قد دوست عصا نیست

بر عارض آنماه خم ز لف ببینید
کاین سایه زخور شید سر موی جدا نیست

ساغر تهی

بسکه گلشن راهجو م جلوه هایش تنگ داشت
از خجالت برگ گل دستی بزیر سنگ داشت
همچو گل برتن گریبان راز صد جا چاک کرد
غنچه گل پیرهن از بس قبا ی تنگ داشت
دل به جای اشک میریزد ز جوش گریه ام
آب موج از شوخی بحرم گهر در چنگ داشت
از شراب عشرت از بس ساغر عیشم تهی است
شیشه ام از نا امید ی دست زیر سنگ داشت
نو عروس باغ را بندد حنا، دست بهار
غنچه گل زان به گلشن پنجه گلرنگ داشت
قطره بیتاب را ذوق دویدن آب کرد
گوهر من از روانی دست و پای لنگ داشت

حسن گلو سوز

زیس حسن گلو سوز تو روی آتشین دارد
به دل گر بگذرد نا مت، لبم تبخا له میگرد
زیس لبریز فریاد است چون نی بتد بند من
نفس تا میرسد بر لبز حسرت ناله میگرد
چنان از آتش شو قت دلم بیباک میسوزد
که گرد ما هرویت دود آهم هاله میگرد

خمار نیستی

ز حسنش لمعه نور تجلایی که من دیدم
به دوش سایه باید بگذرد خور شید از بامش
شراب ساغر شو قش خمار نیستی دارد
تو گوئی شد خط بال پری موج می جا مش
گل رنگین ادای ناز پرو ردی که من دارم
سخن بر لب چو گل رنگین شود از شوخی نا مش

بهار داغ

بوی گل آید ز زخم سینه صد پاره ام
 بارگ گل ، بخیه تاچا ك گریبا ن کرده ام
 حسرت سیر گلستا ن راندارد خاطر م
 صد چمن گل از بهار داغ خندا ن کرده ام
 غنچه دل بسکه لبریز بهار رنگ و بوست
 چون گل از چا ك گریبا ن گل بدا مان کرد . ام
 آبیار گلشن بود و نبودم نیستی است
 من ز رنگ رفته ساما ن گلستا ن کرد . ام

* * *

موضوع و مضمون قصاید طرزی را ، پس از درود و ثنای
 برگزیده گان جهان اسلام ، بیشتر اوصاف امرا و اولیای دولت های
 افغانستان و ایران و عثمانی احتوا مینماید که شاعر به گونه یی از
 گونه ها با آنان رابطه داشته و احیاناً مورد ملاحظت و نوازش آنان
 واقع گردیده است .

قصاید او پیشتر با تشبیب و تغزل و محادثه به آغاز آورد .
 میشو ند و از نظر روش ، زیاد تر رنگ خراسانی دارند و میتوان
 گاه به گاه نکات سودمند تاریخی را از لابلای آنها به دست آورد .

در تشبیب قصاید طرزی ، بروش پیشینیان ، از زیبا یی بهار ،
 از سوزنده گی تابستان ، از ریزش بر گهای طلایی در خزان
 و گزنده گی سرمای زمستان و تاریکی شب و روشنی روز و نمود
 های دیگر طبیعت سخن میرود که غالباً خواننده را به شغف می
 آورد .

نشانها یی که تاه از پیش در آمد دوسه چکا مه از دیوان
 طرزی را بنگریم :

بهار :

جهان چنان شده گلزار از نسیم بهار
 که موج گل به چمن بر گذشته از دیوار

ز جوش لاله و گل ، بسکه شد فروزا ن باغ
 تو گو یی آتش سوزا ن ، فتاده در گلزار
 زشوق مقدم گل ، نعره بر کشد بلبل
 به پای سبزه کند نقد جان شکوفه نثار

گرمای تابستان

زآفتاب چنان گرم شد هوا امسال
 که از حرارت آن سوخت هم چو شمع نهال
 حباب نیست که بینی به روی آب روان
 که شد زتاب هوا ، بر رخسار عیان تبخال
 عجب نباشد اگر ما هیان شوند کباب
 زسو ز آتش دل هر زمان در آب زلال
 شده حرارت خورشید بسکه عالم سوز
 بسا ن کوره حداد ، گرم گشته جبال

جلوه لاله

بیا به باغ که گردید جلوه گر لاله
 قدح گرفته به کف ، گل زده به سر لاله
 سحر خیال گل روی تو ز باغ گذشت
 چو غنچه گشت به خونابه دیده تر ، لاله
 از آن پیاله گل از شراب رنگ پرست
 که شیشه ساز شده آب و ، کاسه گر لاله

خزان

زبرگ ریزی باد خزان درختان را
 رسید ه گاه سبکباری از گرانباری
 چنان گرفت تب لرزه نخلستان را
 که نیست هرگز شامکان خویشتن داری
 فکنده فرش زر اینک خزان به صحن چمن
 ستاده بر کنون از پی گهر باری

به جو بیار زبس باد ، برگ زر افشانند
 به جای آب روان گشته ز عفرا ن جاری
 به بوستان زگل ولاله رنگودر جفاکاری
 زبس کشاده خزان دست بویی نیست

بیشتر ینه موضوع قطعاً طرزی ، از ماده تاریخها ساخته میشود که آنها اکثر به دوستان و نزدیکان او ارتباط میگیرد و ممکن است گاهی به درد تاریخ نویسی نیز بخورد ، و از آن میان آنچه یادش درین نوشته نابجاست ، تاریخ تولد محمود طرزی فرزند سربر آورده شاعر است که در ارتباط به کار ادب پژو هان چند بیت آنرا می نگریم :

به روز غره ماه ربیع ثانی بود
 که آمد آن گل نورس به بوستان شهود
 چو کرد اختر سعد ش طلوع در غز نین
 نهاد نام گرامیش را ، پدر ، محمود
 پی تفحص سال و لا دتش طرزی
 سوا ل کرد ز پیر خرد ، چنین فرمود
 دو از حساب عدد کم کن و بگو پس از آن
 شگفت نوگل عالی ز دو حه مقصود
 * * *

(۱۲۸۴)

اشعار طرزی در زمان حیات خودش ، گویا سه نوبت زیر چاپ رفته است . بدین معنی که دیوان قصاید او به سال ۱۳۰۹ هجری در مطبعه فیض محمدی واقع کراچی در (یکصد و هشتاد و چار) صفحه با مقدمه محمود طرزی و به خط محمد زمان پسر دیگر شاعر از چاپ برآمد و غزلیات او به سال ۱۳۱۰ هجری باز هم به خط محمد زمان و به اهتمام محمد انور در (هفتصد و هشت) صفحه در مطبعه یاد شده زیور طبع پوشید و سپس هر دو بخش چاپ شده به سال ۱۳۱۱ با عین صورت و تنها با تغییر پشتی فرعی ، یکجا و در یک و قایه به نام « کلیات دیوان فارسی طرزی قندهاری » با چاپ سنگی انتشار پیدا کرد .

نسخه نفیسی از دیوان طرزی تا حرف دال، در شماره (۲۲-۹۵) آرشیف ملی و وجود دارد که بدانگونه که در سجل آن ضبط کرده‌اند به خط خودشاعر می‌باشد. این نسخه به خط شکسته نستعلیق با جداول مطلا و طلائند از بین سطور، به سال ۱۲۹۲ هجری آنگاه که او هنوز ترك و طن نگفته بود، کتابت شده و وجهت هنری آن در خور توجه است. تعداد ابیات این نسخه به چهار هزار بیت می‌رسد.

گلچینی کو چك از غزلهای طرزی نیز به شماره (۱۵-۵۶) آرشیف ملی نگهداری می‌شود که در ماه شعبان سال ۱۳۰۱ (احتمالاً هجری قمری) در (یکصد و پنجاه) صفحه به خط محمداکرم کتابت شده و حدود نهمصد بیت دارد.

از قصیده غرای میرزا احمدعلی خان احمد سخنور توانای معاصر طرزی که در صفت نسخه‌ی زیبا از دیوان طرزی سروده و در آخر کلیات چاپ شده معلوم می‌شود که نسخه به غایت نفیسی از اشعار او به توسط خودش و به خط چند تن از خوشنویسان عهد تدوین یافته بود که امروز از آن سراغی نداریم.

قصیده احمد که (هفتاد و پنج) بیت دارد، سخت استوار است و نشان می‌دهد که او شاعر توانا تر از طرزی بوده است. دیوان این شاعر بلند پایه گو یا نزدیکی از فضایی قند هار موجود است. چند بیت از قصیده او در صفت دیوان طرزی پیشکش می‌شود:

تبارك الله ازین دفتر و ازین دیوان

که میبرد دل و می بخشد از مقابل جان

کجا نوشته دبیر فلك چنین دفتر

کجا نگاشته كلك زما ن چنین دیوان

زلفظ و معنی این عقل دو ربین خیره

ز حسن و خوبی آن فهم تیز رو حیران

نه مخزن نیست ز اشعار، بلکه در معنی

سفینه ایست پر از درو لو و مر جان

مقرر است که باشد سفینه اندر بحر
 کنون بین که شده بحر در سفینه نهان
 صفا ی صفحه او چون بیاض گردن حور
 سواد نقطه او هم چو خال مهر و یان
 ز زینت و رقص گل ز شر م غرق عرق
 ز زیب صفحه آن داغ ، لاله نعمان
 مرقعش چو خط روی نو خطان خوش خط
 به خون دل شده جمع از خطوط استا دان

محمود طرزی ، به سال ۱۳۰۴ هجری ، کار منتخبی از اشعار پدر
 خود را در بغداد آغا ز نهاده و در دمشق ، ترتیب و تنظیم آنرا به
 خطی نیکو به فرجام آورده است. از موجودیت این منتخب که اکنون
 در کجاست اطلاعی نداریم اما انجام واکمال آن طی قطعه‌یی در کلیات
 طرزی به نظر میرسد که ایضا زیرین از آن میان است :

نسخه خو بی عجب محمود بیگ
 کرده از اشعار طرزی انتخاب
 این چنین خط خوش و اشعار خوب
 چشم روشنند ل مگر بیند به خواب
 یافت در بغداد تحریر شربنا
 از ره سر گشتگی و انقلاب

در دمشق شام روشن ترز صبح
 دو محرم یافت اتمام این کتاب
 به صورت قطع نسخه‌های دیگر نیز از دستاورد های طرزی ،
 اینجا و آنجا و نزد باز مانده گان و دوستان او و خانواده های ادب
 پرور وطن و جود خواهند داشت که با اندک جست و جو و پویش به
 دست خواهند آمد .

اگر روزی موضوع چاپ قرار بگیرد ، آنگاه از نسخه های
 تر از اشعار طرزی مورد توجه انتقادی و مجموعه کاملتر و منقح
 یاد شده و نسخه‌هایی که بعدا پیدا میشوند ، باید سود به دست آورد.

شمار اشعار طرزی در پایان کلیات چهل هزار و بیت دانسته شده (۱۰) و منابع دیگر نیز باتوجه به آن ، این عدد را تکرار و اظهار کرده اند (۱۱) اما کلیات چا پی در (هفتصد و هشت جمع یکصد و هشتاد و چهار مساوی هشتصد و نود و دو) صفحه ، این عدد را حدود پانزده هزار بیت نشان میدهد که از جمله نزدیک به نهصد غزل آن قریب نه هزار بیت آنرا احتسوا مینماید .

باید در نظر داشت که طرزی پس از طبع کلیات ، هفت سال دیگر یعنی تا سال ۱۳۱۸ هجری زنده بود و ممکن است در جریان این مدت ، اشعار دیگری نیز به وجود آورده باشد که بدین وجه میتوان تمام گفته های او را از چاپ شده و چاپ نشده تابست هزار بیت به قیاس آورد .

آثار دیگر طرزی که در مراجع از آنها یادآوری به عمل آمده ، اما فعلا در اختیار پژوهنده گان قرار ندارند ، عبارت از « آهنگ حجاز » (۱۲) که غبار آنرا « نغمه حجاز » ضبط کرده (۱۳) ، « اخلاق حمیده » که به نام سلطان عبدالحمید است و در دیوانش یاد شده . « انشای ترسل » که بقول دکتر امیر محمد اثیر در هند زیور چاپ یافته و « مجموعه خط شکسته » میباشد .

چون طرزی خط شکسته را به غایت نیکو و استادانه می نوشته لذا به سال (۱۳۰۰) هجری مجموعه یی به خط شکست تر تیب داد و نام آنرا « مجموعه خط شکسته » نهاده است . او خود در باره این مجموعه که در هند به فرجام آمده شعری دارد که در کلیات دیده می شود و چند بیت آن چنین است:

درستی معنی در و همچو مینا

نوشته اگر چه به خط شکسته

درست و شکسته ز هم دو باشد

که دیده است یکجا در ست و شکسته

ز معنی رنگین و الفاظ شیرین

تو گوئی که از گل یکی دسته بسته

به ماه محرم ، به روز دوشنبه

شد اتمام با خاطر و طبع خسته

زهجرت هزار و فزون بو دسه صد
 به ملک کراچی چنین غنچه رسته
 غلط های بی جای و بدرا بر آور
 رقم کرده طرزی بیاض شکسته
 (۱۳۰۰)
 او در و صف خط شکسته خود در شعر دیگری بدینگونه سخن
 میگوید :

نوشته دست قضا تا به لوح، خط قدر
 کسی چو من نه نوشته خط شکسته در ست
 سخن درست چو گوئی قبول دل گردد
 که پا به دوش گذارد سبوی دسته درست
 درست از دم گرم نمیشود دل من
 که با نفس نشود شیشه شکسته درست
 و چار قطعه خط شکسته او در شماره های (سی و پنج) و (یکصد و
 پنجاه و چار) و (۵۵۵) و (۵۷۶) آرشیف ملی نگهداری میشود و
 لوحه یا قطعه ای متضمن یک قصیده به نام محمد علم خان
 نایب اتحکومه مزار شریف، به خط و میناتور طرزی راخسته
 دیده و ستوده است (۱۴).

• • •

طرزی باشماره ای از دانشوران و سخن سنجان همزمان خود در
 داخل کشور و در سرزمین های دیگر که مسافرت واقامت کرده،
 رابطه مروده دوستانه داشته و باهم به نظم و نثر مکاتبه نموده اند
 که مواردی از آن را در دیوان او میتوان به مشاهده گرفت.
 الفت کابلی غزلسرای چیره دست، معاصر طرزی است و
 طرزی این رباعی محبت آگین را درباره او گفته :

الفت که به طرز الفتش ثانی نیست
 صیادی خاطرش به آسانی نیست
 در کار محبت و وفا و الفت
 با طرزی خود چنانکه میدانی نیست

به شیر الدو له قطعه یی فرستاده که بیتی از آن چنین است :

در دبستان علم و دانش تو هست پیر خرد چو طفل صغیر
و مشیر الدو له نیز قطعه یی به جواب او فرستاده است .

ابراهیم خلیل تنوی گوید: «به جامع اورا ق غایبانه اخلاص
پیدا کرد ، اکثر اوقات مکاتیب به معیت شعر میفرستاد ...» (۱۵)

میرزا احمد علی احمد شاه عرتوانای وقت ، قصیده استواری
در وصف شعر و مقام طرزی دارد که پیشتر از آن یاد شد و نیز
سید جلال الدین را میتوان به یاد آورد که قبلاً درباره اش سخن
رفت .

* * *

گر چه طرزی خود منسوب به یک دودمان قدر تمند بود و از افراد
طبقه بالایی جامعه و وقت به حساب میرفت و علی الاصول باید در
جهت دفاع از منافع اشرف و زورمندان قرار میگرفت ، مگر در اثر
تحولاتی که در زنده گی او روی داد و چند گاهی به زندان افتاد
و کارش به اخراج از کشور انجامید و در بیرون وطن به سیر انفس
و آفاق پرداخت و با طوایف و عشایر و دسته های گوناگون مردم با
اعتقادات و رابطه های اجتماعی متفاوت آشنایی و آمیزش یافت
نحوه برداشت و قضاوت او از شرایط جامعه رنگی دیگر گرفت
و بینش او در ارتباط به چگونگی وضع جامعه و مردم و آنچه از
سختی ها و ناملایمات حالات جاری در آن هنگام بر آنان می
گذشته و تأثراتی که از دیده گیها و شنیده گیها بر خودش دست
میداده است به صورت چشمگیر در سروده هایش بازتاب یافته اند
به نمونه هایی از برداشت های او در زمینه های اجتماعی توجه شود:

ظلم پادشاه

زر به زور چو ب میگیرد ز مخلوق خدا
در حقیقت شاء زور آور زناداری گداست

در اندوه مردم

مرا از غم و درد خود با کنبود
رخم را غم دیگران زرد دارد

اختناق

آهنگ خمو شیست — مرانغمه سرایی
کاینجادرو دیوار همه پرده گوشند (۱۶)

شرایط ناساله

نیست آبی که کسی آتش غم بنشانند
نیست خاکی که کسی بر سر خود باد کند

* * *

زبی روا جی اهل هنر کنم فریاد
نه دل ز حسرت درد و ملال گر یه کند

به جو یبار هنر بسکه آب خشک لیست
به تشنه کا می ریحا ن سفا ل گر یه کند

زبس به باغ مرو ت نـم طراو ت نیست
به خا کـریشه ، به حال نها ل گریه کند

* * *

بسکه زین محفل بساط عیش و عشرت چیده اند
رنگ می د رشیشه پنهان چون شر در سنگ بود

از هجوم شرم آن دست نگاری در چمن
بوی گل چون غنچه تازانو فرو در رنگ بود

تا که بر قانون عشرت خامشی مضراب زد
نغمه ها چون بوی گل ، در چنگ بی آهنگ بود

* * *

از خون شهیدان رخ گل گشته نگارین
هر برگ گـک حنا لوح مزار است درین باغ

حسب حال شاعر

از هجوم بیقرار یها ز بس بر آتشم
چون سپند از جا جهد آسوده گی از نام ما

* * *

ناروا جی رونق بازا ر مارا برده است
بی متاعیمه است اسباب سر بازا ر ما

زاهدان ساد ه رابا کهنه رندان فرقهها ست
 شمع راسوزدگر ، مارا گدا ز دیگر است
 شمع راگر چهر ه از رنگ ریاضت زرد شد
 در پیرپروانه ما هم نماز دیگر است
 * * *

بگو کجا دل آسوده گان خبر دارد
 زشور شی که نهان در ضمیر داغ من است
 * * *

بسکه از غفلت به بیداری به خواب حیرتم
 خنده می آید مرا بر صورت بیداری خوش
 یکسراپا از برو دوش قیامت بگذرد
 گر کشایم هم چو زلف او سر طو مارخویش
 زورق مه بر فلک از شور توفان بشکند
 گر فشا رم در شب غم دیده خو نباش
 * * *

رساله غم و درد است دفتر شعرم
 بیا بخوان که چه غمنا مه کرده ام تصنیف
 * * *

زسینه راز دلم بی سبب از آن ریزد
 که ضبط آب نمی آید از کف غریب
 * * *

آمد و رفت نفس خاکستر بر باد داد
 بر شرار آتش خاموش خود دامن زدم
 * * *

این رفت و آمد نفس گرم رو، ز چیست
 داغ کباب دل به نفس سرد میکند

شرم طلب

پیش پای خورد از هر کس و ناکس چو گدا
 هر که ناخوانده و ناگفته به محفل برو د

بیم آن است که مطلب چو عرق آب شود
کاش شرم طلب از خاطر سایل بیـــرو د

صافد لی و راستی

زحرف سرد طبعا ن صا ف دل آزرده میگرد
ز تحریک نسیمی صد شکن بر روی آب آید

* * *

نیم شب یاد رخ خوب تو آمد به خیال
آفتابم سحر از چاک گریبان گل کرد

صافد ل را نبود هیچ طرف میل کجی
راستی بازرو با سنگ ز میزبان گل کرد

* * *

به دل گر روشنی خواهی زدود آرزو بگذر
نظر تاریک گردد خانه چون پر دود میگرد

بر هیز از دیر خیزی

جمال شاهد مقصود کی تواند دید
کسی که وقت سحر چشم دل بخواب کند

ریای زاهد

همچو زاهدان شهر، جزریا ندارم کار
ظاهری چو گل رنگین، باطنی دغل دارم

در احترام به شوکت

طرزی نزن لاف سخن پیش بزرگان
در شعر بگو رتبه شوکت که و من که

تنگی فضا

رسدم به گوش دل این سخن، ز هجوم تنگی این چمن
که شکست رنگ رخ سمن، ز صدای ماندن پای گل
دل داغدار جنون اثر، چه دهد ز هستی خود خبر
تو درین بهار خزان اثر، چه طمع کنی به بقای گل

* * *

نقد آرا می به جیب طاقت ایام نیست
در گرمه چون مردمک دارد تپیدن دانه ام

هر چند بوی مشک رود، دور بهتر است
باشد که لعل عشق چو رسوا شود کسی

جایی که قدر عالم و جاهل بود یکی
خونش به گردن است که دانا شود کسی

سیر و سفر طرزی در سرزمین های بیرون از وطن، حدود بیست سال را در بر میگیرد. او درد رازای این زمان طولانی از دیار ها و شهر های دور و دورتر گذر کرد و دیدن بعمل آورد و با آداب و رسم و رواجها و معتقدات و حالات و ادراکات نفسانی انبوهی از مردم، آشنایی به دست آورد و در هر گذرگاهی لحظه زودگذری را دریافت و افق تازه ای را از نظر گذرانید و تجارب خود را گرانبار نمود و زمینه های اعتنا پذیری برای غنای مندی و پایایی شعر خود و دمیدن خون تازه به آن حاصل نمود و یادگار های بهای مندی از خود بر جای نهاد.

نام بیشترینه بلادی که او دیده و در آنها زیسته و غزلی و سخنی گفته، دردپوانش دیده میشود که صرف نظر از شهر های داخل کشور، به گونه مثال میشود از اجمیر، بغداد، بمبئی، بیت المقدس، بیروت، حیدرآباد، دمشق، دهلی، شام، کراچی، لاهور و میسوری نام برد.

اشعار طرزی همانند اشعار فراوان سخن سازان دیگر، یک دست و یکسان نیست و گفته های بی نشاط و غث و سمین ها، در آن زیاد به نظر می آیند، مع الوصف در میان انبوه سروده های او، شمار غزل های جزیل، نیمه غزل های فاخر، بیت الغزل های ناب و چند بیت های شفاف که از نازک خیالی و هنر زبانی، افاده لفظی و صنایع بدیعی برخوردار می شایان دارند، کم نیست، و آنکه که کسی با امعان نظر سرایش های این سخن پرداز چیره دست را از نظر بگذراند، به این حقیقت پی خواهد برد که، دست فراموشی به این بخش از گفته های او نخواهد رسید.

باتوجه به آنچه گفته آمد، سخت به جا خواهد بود که گزیده یی
از سخنان طرزی در اینجا به خوانش اهل سخن و دوستداران
شعر او گذارد شود :

فریاد پیری

از بس فگند ه دست غم اوز پامرا
مانند نقش پانبرد کس ز جا مرا
فریاد ، چون سپند ز بزم جدا فگند
ایکاش هم چوسر مه نبود ی صدا مرا
پیری مرا چو چنگ به فریاد آورد
از قسامت خمید ه رسا شد نوا مرا

آغاز وانجام

ناله از بزم تو ام کرد جدا هم چوسپند
کاش چون سر مه نبود ی به لب آواز مرا
ای شرر چند به من جلوه فروشی داری
هست معلوم ز انجام تو آغاز مرا
در شرو شور بیابان قیامت افگند
جلوة قامت آن دلبرطنا ز مرا
بسکه باز لف گره گیر تو الفت دارم
نشود بی گره زلف تو دل ، باز مرا

فضای تنگ

صاف دل از سخن سخت به فریاد آید
آبر اپست و بلندی خط سر مشق صداست
دل پر خون گره رشته هستی من است
نفس گرم رو، از دانه دل آبله پا سست
نه فلك وسعت گل کردن یکناله نداشت
یارب این خانه ماتم ، چقدر تنگ فضا سست

آزاده

سر کشی در ما زمین گیران راه عجز نیست
بازمین یکسان چون نقش پا، در و دیوار ما سست

از بدو نیک جهان آینه سان آزاده ایم
 زشتی تمثال کی بار دل هموار ماست
 برق تازان ترا باک از بلند و پست نیست
 جا ده و منزل یکی با گرمی رفتار ماست

مرض عشق

گر شکست دلم صدا میداشت
 یا ر خواب گران کجا میداشت
 می نگشتی به قتل من بدنام
 دست و پایت اگر حنا میداشت
 من مسکین علاج میکردم
 مرض عشق اگر دوا میداشت

جوش ضعف

تا حرف سوز عشق تو ام بر زبان گذشت
 مانند شمع شعله ام از استخوان گذشت
 مرغ دلم ز شو ق به پایت افتاده بود
 زان پیشتر که ناوک تو از کمان گذشت
 صد جوی خون ز دیده روان گشت در کنار
 آن سر و ناز تا ز کنارم روان گذشت
 اشکم ز هجر روی تو روی زمین گرفت
 آهم ز فرقت تو ز هفت آسمان گذشت
 هم چون سپند خاک و جودم به باد رفت
 از جوش ضعف تا به لب من فغان گذشت

آفتاب زیر ابر

چون شام زلف، روی ترا در نقاب کرد
 گو یاب ز زیر ابر، نهان آفتاب کرد
 ساقی پیاله گر ندهد گو مده که یار
 از یک نگه تلافی صد خم شراب کرد
 دانم که آفتاب رخت بر سر نتافت
 بختم که زیر سایه زلف تو خواب کرد

قصه زلف

کف مشاطه شود ناف غزالان ختن
 گر به انگشت خم زلف ترا تا بدهد
 خواب از دیده من چشم فسونساز تو برد
 قصه زلف درازت مگر م خواب دهد
 اگر از پرده رخ خوب تو بی پرده شود
 خار دیوار سرایت گل سیرا بدهد
 سینه ز اندیشه اسباب جهان تنگی کرد
 دل مگر خون شود و رخت به سیلاب دهد

درد بیدردی

چو طوف نقش پای آن نگارین دست و پا کردم
 گریبان پر خون چون دامن برگ حنا کردم
 زرنج درد بیدردی دلم آسان نشد فارغ
 به صد درد و بلا خود را به دردش آشنا کردم
 ز خاک نیستی نقد فنا تا زود بردارم
 به دو ش ضعف پیری قامت خود را دوتا کردم

آتش خاموش

رفتم از بسکه به یاد تو فراموش خودم
 به هوای تو چو گل دست در آغوش خودم
 به خیال قد و بالا ی تو ای آفت هوش
 هم چو محراب تهی مانده آغوش خودم
 نیست چون بلهوسان مستیم از ساغر و می
 مست چو نچشم تو از باد بیجوش خودم
 پشت کس نیست دو تازیر گرانباری من
 محمل آبله ام، بار سر دوش خودم
 هم چو یاقوت به یاد لب لعلش طرزی
 دل کباب شرر آتش خاموش خودم

اشک لاله گون

به چشم فتنه جویش فتنه در خواب است پنداری
 ز تاب عارضش آینه سیماب است پنداری

نهان در زیر زلف مشکسا، خورشید ر خسار ش
 در آغو ش شب ديجو ر مهتا ب است پنداری
 زعكس لعل ميگونش، درون ساغر چشم
 سرشك لاله گون من می ناب است پنداری
 جفا در عهد ماچون آفتاب از هر طرف پيدا
 وفا در عهد ماچون ذره نایاب است پنداری
 ز اشك لاله گونم بحر خون شد بيشه و هامون
 سرو سرچشمه این بحر خوناب است پنداری

توفان طلب

يكنفس بيداغ درد سر نشايد زيستن
 سو ختن چون شمع، مارا صندل درد سراست
 شور توفان طلب يار بنصيب کس مباد
 گرد خود گرداب سرگردان به وصل گوهر است
 هم چو مرهم هرکرا طبعش ملایم طينت است
 بيگمان داغش بود بالین و زخمش بستر است
 چشم اواز پهلوی مژگان کند صید دلم
 قوت پرواز شا هین جنبش بال و پر است

گل اشك

آنقدر خاك نباشد كه به سرباد كنم
 بسكه اشك از مژه چشم تر افتاد مرا
 بر سر هر مژه ام اشك چو گل رنگین شد
 تا كه برگلشن رویت نظر افتاد مرا

شراب سخن

زهر خدنگ تو رطل گران کشم بر سر
 كه درد درد لغم پيشه، شيشه شيشه شراب است
 زهر عبارت رنگین به سر پياله کشم
 كه طبع اهل سخن پيشه، شيشه شيشه شراب است

قفل دهان

كشود ن در درج لبث كليلد نداشت
 تبسم آمد و قفل از دهان تنگ گرفت

نزاکت گل رویت زبس لطافت داشت
مژه گشود م و روی تو گل به رنگ گریفت

لطافت

به دیدن از نزا کت آب میگردد گل رویت
نگه دزدیده باید بگذرد از طرف بستانت
زبس دارند ذوق قد شمشا دترا دردل
به جای سبز هر وید سرو از خاک شهیدانت

گل خورشید

چه حاجت است به مشا طحسن شوخ ترا
بگو کجا گل خورشید باغبان دارد
نگه ز نرگس مستت گران ازان خیزد
که چشم شوخ ترا نشئه سرگران دارد

اشک خونین

جلوه چون برق کند شورش باران خیزد
دیده از خنده او ، اشک فرو ن میریزد
بسکه در دیده من خون جگر موج زند
اشک چون برگ گل آغشته به خون میریزد

خون گل

دهن آینه واماند ز حیرت چون جام
جلوه حسن تو بر ده است ز بس از کارش
باغ حسن تو چنان جوش طراوت دارد
که چکد خون گل از جیب بهار خارش
گربه خاطر هوس بوسه لعلش گذرد
آب گردد ز لطافت لب شکر بارش

شکست رنگ

دل کم فرصتی دارم که انجام است آغازش
چوبوی گل شکست رنگ باشد بال پروازش
ز گرد سر مه سنگین تر بود خواب گران سنکش
فسون خوا ب میخواند زبس چشم فسون سازش

بیت الغز لها

شود پای نگه مجروح، از نظاره زلفت
ز بس بشکسته دست شانۀ آنجا شیشه دل را

* * *

هر چند آب قدر گهر را کند فزون
بی آب کرد پیش تو این چشم تر مرا

* * *

ز بس در نا مه کرد م وصف آن دست نگارین را
ز رنگینی پر طاووس شد بال کبو تر ها

* * *

از حسرت مژگان سیه تاب تو ایشوخ
فریاد نفس سوخته ام سر مه فروش است

* * *

نسبت دوری به رخسار تو دارد آفتاب
این سخن پنهان نمی گوئیم، چون مهر روشن است

* * *

بسکه پیچیدم چو جوهر بر دم شمشیر او
جای رنگ خون به تیغش نقش، تصویر من است

* * *

در میان بزم، چون مینا سرافرازی کند
هر که زان ساقی سیمین ساق جام مل گرفت

* * *

آمد و باز بهر بند من افکنده شرر
شعله خو شوخ من آتش به نیستان زد و رفت

* * *

نمی توان به تو سوز جگر بیان کردن
مباد ز آتش دل، دامن تو در گیرد

* * *

به وقت گریه مگر یاد او ز دیده گذشت
که اشک بر مژه من گلاب میگردد

مده دل رابه چشم او که ازبس ناتوا نیما
دو چشم نیم مستش ازنگه بار گران دارد

* * *

کسی در بزم رندان همچو ساغر آبرو دارد
که چون میناسر تعظیم در پای سبزو دارد

* * *

زلف مشکین چو به رخسار تو دیدم گفتم
گرد کفر است که بر دامن ایمان با شد

* * *

از چهره تو چون گل، خون از دلم نماید
آینه جمالت از بسکه با صفا شد

* * *

چون حباب ازخود تهی شد بحر را در بر کشید
با خیالش هر که شد نزدیک ازخود دور شد

* * *

در پای تو از بسکه دلم بوسه کمین شد
چون سایه سراپای من از شوق جبین شد

* * *

چه شدگر تکیه بر مژگان کند چشمش چو بر خیزد
به کف بیمار را از ناتوانیها عضا با شد

* * *

رنگ از چهره گل عزم بریدن دارد
گل رخسار تو هر جا چمن آرا با شد

* * *

بسوی یار به آهستگی دلم هر شب
چنان رود که خیال مرا خبر نکند

* * *

از بیقراری دل بیتاب مامپرس
آینه را جمال تو سیماب میکند

عشق شر ر فشان تو با جان عاشقان
آن میکند که شعله به خاشاک میکند

* * *

تا که بر طبع لطیف تو گرانی نکند
بوی گل بیخته از طرف چمن می آید

* * *

خیالت را سرشک از دل برادریده می آرد
چو برگ گل که از گلزار بیرون آو رد آبشش

* * *

چو گل رنگین بود هر رخنه دیوار کوی او
ز بس موج لطافت میچکد از خار دیوارش

* * *

رگ یاقوت چو موی سر آتش پیچد
به خیال آرد اگر لعل لب رنگینش

* * *

از دو ابرویش بجز چاک جگر چیزی نخواه
نو بها رتیغ دارد در بغل گلها ی زخم

* * *

پر گشت عاقبت ز تمنا ی یاد یار
آمد به کار این دل از خویش خالی

* * *

عمر را افزون کند فیض حضور میکشان
پیر از میخانه مانو جوان آید برو ن

* * *

سخن از لعل تو در شهید و شکر می غلتد
خنده زبان لب همه در موج شراب افتاده

* * *

فغانم، ناله ام، درد دلم، آه جگر سوزم
ندارد عشق هم چون من به خاطر درد پر وردی

نشه در چشم او چون موج در گوهر کند شوخی
تبسم در لبش چون آب در مرجان کند بازی

* * *

صد مر حله هستی به پس پشت گذاری
گریکدود می چون نفس از خویش برایی

* * *

تا وصف کف پای نگارین تو کردم
مکتوب ز رنگینی معنیست حنا یی
این سخنسرای چیره دست، پس از هفتاد و چار سال زنده گی
که حدود بیست سال آن در سیر و سفر و در حالت آوارگی
و دور از وطن سپری گردیده، در پانزدهم شعبان ۱۳۱۸ هجری در
شهر دمشق، دیده از جهان فرو بست و دست اجل طومار عمرش
را در هم پیچید، روانش شادباد (۱۷)

سرچشمه ها و اشارت ها

۱-مقاله عبدالحی حبیبی زیرعنوان « پدر آزادی و تجدد و اصلاح در افغانستان مر حوم محمود طرزی افغان » ، نشریه افغانستان آزاد ، شماره ۲۶، سال اول، ۲۸-اسد ۱۳۳۱ مطابق ۱۹۵۲ (۱۹۴) اگست ، موجود در کتابخانه عامه کابل .

۲-کلیات طرزی ، چاپ کراچی، ۱۳۱۱ هـ ، ص ۱۷۸ بخش قصاید . موضوع دفن رحمدلخان در نجف به صفحه ۱۹۷، ج ۲ سراج التواریخ نیز یاد شده است، اما تاریخ وفات او درین کتاب ۱۲۷۵ قید گردیده .

۳-آریانا دایرة المعارف، جلد پنجم، ص ۸۹۲، چاپ کابل ۱۳۴۸.

۴-کلیات ، ص ۲۲۲.

۵-مقدمه کلیات طرزی به قلم محمود طرزی ، صص ۱-۱۶.

۶-این غزل طرزی به استقبال غزلی از بیدل سروده شده که سه بیت آن چنین است :

برگ و سازم جز هجوم گریه بیتاب نیست

خانه چشمی که من دارم کم از گرداب نیست

دست و پا از آستین و دامن آنسومیزم

مشر ب دیوانگان زندانی آداب نیست

در شبستان سیه بختی زبس گم گشته ایم

سایه مانیز بار خاطر مهتاب نیست

۷-تاریخ ادبیات افغانستان، تالیف حیدر ژوبل ، کابل، ۱۳۳۶،

ص ۱۵۱.

۸-تاریخ ادبیات افغانستان، قسمت پنجم ، نوشته میر غلام محمد

غبار . چاپ کابل ، ۱۳۳۰، صص ۳۳۶ و ۳۳۷.

۹-از دایرة المعارف ترك، جلدده ، ص ۱۱۷ ، چاپ ۱۹۶۰ به توجه

داکتر واحدی استفاد به عمل آمد .

- ۱۰- کلیات طرزی صفحه آخر .
- ۱۱- افغانستان (ادبیات پس از ابوالفرج سگزی) ، نوشته بهروز ، ص ۳۴۵ ، چاپ دایرة المعارف .
- ۱۲- تكملة مقالات الشعراء ، ص ۳۷۲ .
- ۱۳- تاریخ ادبیات افغانستان ، ص ۳۳۶-۳۳۷ .
- ۱۴- یادى از رفته گان ، ص ۶۰ .
- ۱۵- تكملة مقالات الشعراء ، ص ۳۶۸ .
- ۱۶- باتوجه به این ضرب المثل «دیوارها موش دارد و موشها گوش» گفته شده .
- ۱۷- منبع عمده و اساسی این نوشته ، اشعار طرزی که به نام کلیات او در کراچی طبع گردیده ، میباشد ، نسخه عکسی جلد هفتم امان التواریخ فراز آورد . میرزا عبدالمحمد مودب السلطان مدیر جریده چهره نما و همچنان مشاهیر کندهار تألیف محمدولی زلمی نیز در نگارش این مقاله مورد استفاده قرار گرفته اند .

بازتاب زمینه‌های دیگر در سخن شاعر

سال‌های پسین سده سیزده

گاهی، شاعری بایک شعر خوب، شهرتش همه جا را فرا میگیرد و ابدی میشود و گاهی گوینده‌ی بادیوانی به همسنگی شاهنامه در زاویه‌ی نام‌ونشانی سقوط میکند و زیاده‌همه کس می‌رود و علت هردو به نیکویی روشن است:

سخن دربارۀ شاعر یست که برای بزرگ شدن تلاشهای مداوم به کار بست و شتابزده پیش رفت و دیوان عظیمی به وجود آورد، مع الوصف در ردیف ناشناخته‌ترین و گمنام‌ترین گوینده‌گان جا گرفت و ارزش آنچه پدید آورده بود به حساب نیامد.

این شاعر پر حوصله و بسیا سخن که بیش از پنجاه سال به کار شعر اشتغال و آنها کداشت و پیش از چهل هزار بیت شعر نظم کرد، گوهری، سخن‌سرای ربع اخیر سده سیزده و اوایل سده چهارده و اهل هرات بود.

به وجود آوردن چهل هزار بیت خواه عالی و خواه عادی، در نوبت خود کاریست دشوار و غیر آسان. اندیشه، هنر، قریحه، حوصله و سرانجام فرصت کافی و شرایط مساعد، چیزهایی اند که موجودیت شبان امری بدین گرانی را میسر و مقدور میگرداند.

گوهری، هم پشت کار داشت، هم فرصتی بسنده و هم طبعی روان با شرایط سازگار، و اما صاحب اندیشه شکوفا نبود و این مهارت را نداشت که مفاهیم و معانی را چگونگی در قالب خود جایجا نماید و الفاظ را به جای مناسب آن بنشانند. آواز لحاظ انتخاب و ابتکار موضوع و پدید آوردن زمینه‌های نو، نیز در تنگدستی گرفتار بود و جولا نگاه فکرش وسعت زیاد داشت و مطالب معدود را به تکرار زمینه سخن پروری خود قرار میداد.

این سراینده پرکار و تاحدی ناموفق بدانگونه که خود میگوید از (چهارده) سالگی (۱۲۷۰ ق) به کار شعر دست یازیده و تا (شصت و چار) سالگی (۱۳۲۰ ق) یعنی مدت پنجاه سال بدانداده داد و دیوانی بدانسان که یادش رفت پدید آورده است.

دیوان بزرگ گوهری در بخش‌های یادفترهای متعدد تنظیم گردیده و موضوعات آنها مطابق سلیقه خود او، دسته بندی و جا به جا شده اند.

طغیان البکا و دفتر حسینی، بخش‌های یکم و دوم دیوان اویند که شامل قصاید، رباعیات، تخمیسات، ترکیب‌بندها و ترجیع بندها، مثنویات در مواعظ و نصایح و مرثی و مدایح و حکایات دیگراند.

ریحان العرفا که در پر دارنده پانصد غزل به ترتیب الفبا از سروده های اوست، دفتر دیگری از دیوان او را تشکیل میدهد که بخشی از آن به نام «ذریعة الرضویه» به سال ۱۳۲۱ ق در حال حیات شاعر، در مشهد چاپ شده است.

دفتر چارم که نام دیگری بران ذکر نشده باید از بخش‌های مفید و قابل توجه دیوان گوهری باشد زیرا قصاید و قطعات و دیگر اشعار تاریخی او که در باره امرا و اولیای دولتین افغانستان و ایران و در مرثیه و تهنیت و مراد و تعلیم و رعایا و اقارب و اسلاف و اخلاف شاعر و تاریخ تعمیر بناها و حدود و زلزله‌ها و دیگر وقایع و رویدادها گفته شده، تماماً در همین بخش آمده و بسیار ممکن است که از میان آنها مطالبی به دست آید که در جای دیگر یاد نشده باشد.

بخش پنجم دیوان او که متضمن چند صد رباعی و شمارهای از گفته های متفرق است «جواهر المواعظ» نام دارد.

رساله سفرنامه و فهرست صادق، اثر غیر منظوم گوهریست که در سال ۱۳۰۰ ق، پس از انجام مسافرت به کابل نوشته است.

او درین سفر امیر عبدالرحمان راملاقات کرده و از اشاره‌ی که در حاشیه صفحه‌ی از ذریعة الرضویه راجع به ملاقات محسن و

واصل نموده ، این دوشاعرو دبیرنامور آن عصر رانیز در همین سفر باید دیده باشد .

آثار گوهری به تکمیل و تنظیم این دیوان و سفرنامه معدود نمیشود . او علاوه بر این کارها، به فعالیت های ادبی و هنری دیگر نیز دست زده . ترتیب دو جنگ در (پنجصد و هفتاد) هزار بیت، استنساخ سی دیوان شعر د رهشت صد هزار بیت ، تدوین کتابی به نام الف القصاید در یکصد هزار بیت و کتابی به نام احیاء الشعراء در شصت هزار بیت ، محصول فعالیت های مداوم اوست و همچنین کتابت و تذهیب پنج جلد قرآن و تنظیم شش مجموعه دیگر در مسایل متفرق و ده سال کار دیوانی در روزگار جوانی به کارهای او جمع میشوند .

مجموعه الف القصاید و گلچینی از قصاید زبده ائمه شعر است که از حرف الف تا حرف (ی) مردف میباشد . قصایدی که شعرا در جواب یابه اقتضای یکدیگر و یا دریک بحر و قافیه گفته اند ، درین مجموعه گرد آورده شده که گاهی تعداد کو نه هایی ازین قصاید به بیست میرسد .

نکته جالب اینکه گوهری تمام کارهای قلمی و فعالیت های ادبی خود را به واحد شعر سنجیده است . چنانکه در مورد مجموعه های منظوم او یاد شد ، به همین اساس کتابت پنج قرآن مجید و شش مجموعه دیگر را یکصد و بیست هزار بیت و ده سال کار دیوانی خود را هشت صد هزار بیت فرض نمود و بدین ترتیب آمارهای از کارهای فرهنگی خود به واحد شعر به دست داده است که به دو میلیون و پنجصد هزار بیت بالغ میشود .

از تمام این آثار که اشارت رفت تنها مجموعه مختصر ذریعة الرضویه که در برگیرنده (یکصد و سیزده) غزل و چند قصیده و غیره است و در (۱۳۲۱) قمری چاپ شده در دسترس قرار دارد و دیگر بسیجی از آثار یاد شده اودستیابی نداریم و هم نمیدانیم که سفرنامه کابل و دفترهای دیگر دیوان او به چاپ رسیده اند یا خیر .

مجموعهٔ کوچکی به نام « دیوان گوهری » به نشانی (نه صد و هفتاد و هشت) گنجینهٔ دست نویسهای انستیتوت شر قشنا سی اکاد می علوم تاجکستان محفوظ است که تعداد نه چندان زیاد از اشعار او را در بر دارد و مسلماً بخش ناچیزی از سرودهای فراوان شاعر است . این دیوان که (نود و پنج) صفحه دارد و اشعار آن از (نه صد) بیت در نمیگذرد ، احتمالاً توسط کسی از اینجا و آنجا جمع آوری گردیده و به خطی عادی به کتابت در آمده است .

این مقدار از سوانح او نیز از آنچه خود در مجموعهٔ مذکور نوشته و هم از خلال اشعار مندرج در ذریعة الرضویه استنباط و استدراک شد و در تذکره هاییکه احتمال ذکر او میرفت یاد یازو به نظر نیامد .

آثار واحوال این شاعر که مدتی از حیات خود را در مشهد گذرانیده قابل جست و جوی بیشتر است و هرگاه کسی به چنین امری توجه نماید در آن صورت از هرگونه مداخله مدد کی باید سود جوید و مجموعهٔ کوچک محفوظ در گنجینهٔ دست نویسها را نیز مورد استقاده قرار دهد و آنرا مبد و مکمل کار خود سازد .

اگر به تمام آثار گوهری دست یابی میسر می بود به خوبی می شد در بارهٔ افکار و احوال و نحوهٔ دید او قضاوت نمود و فعلاً چنین امکانی موجود نیست . اما در اشعار شامل در مجموعهٔ ذریعة الرضویه ، او در نقش یک شاعر کاملاً دیانتی ظاهر میشود و مانند شماری از گویندهگان پیشین ، همه چیز را از نگاه معتقدات خود و جهان بینی پذیرفتهٔ خود می نگرد و بدان اساس مردم را به موعظه و نصیحت می نشیند .

درین رباط مگر تخم غصه کاشته اند
که هر که آمد از آمدن پشیمان بسود

عجیب نیست که از امر او بیارد ابر
چو آگاه از همهٔ قطره های باران بود
(از قصیدهٔ جواب رودکی)

یکدزده از محبت اوصد جهان گناه
 يك خر دل از عداوت او سد صد جنا ن
 در هر جدل قضا به امور توهمر کاب
 در هر محل قدر به عبور تو همعنا ن
 منقاد امر تو به گزید ن گزنده ها
 مشتاق حکم توبه درید ن در نده گان
 (از قصیده دیگر)

به آنکه مرگ یقین است بهر هر ذی روح
 ذخیر ه کردن و افسوس خوردن است عجیب
 انیس باش به بیچاره گان بی سامان
 چه میروی سوی سر هنگ و جانب سر تیب
 فشرده ام نه چنان از حوادث دوران
 که در قصیده شوم گرم صنعت تشبیه
 یکی از میزات طبیعت گوهری ساختن شعر به قافیه های تنگ و
 مشکل و غیر معمول است و استعمال کلمات و اصطلاحات دور
 از ذهن و مهجور ، و خود در شعری که به حرف (ذ) سروده ، درین
 مورد میگوید .

گذشت از نظر م صد کتاب از شعرا
 برین قوافی مشکل نرفت هیچ استاذ
 ولی گاهی ، ابیات در خلال اشعار او بنظر می آیند که
 انعکاسی از حیات مردم اند و از واقعیت های زندگی و رنجهای
 متراکم مردم حکایت دارند ، و استثمار گران را به آهسته گی
 معرفی مینمایند . این اشعار تحت تاثیر عوامل محیطی و برخورد با
 نابرابری ها و سطح نازل زنده گی اکثریت مردم گفته شده و عناصر
 ناسالم در آنها خلع اعتبار گردیده اند :

چگونه شیخ زمان لاف آگهی آرد
 که پر یود شکمش از حرام تا حلقوم

چو نیستی خبر از آنکه باک‌ه‌یی به سخن
دهد چه سود به حال تو خواندن تعقیب

* * *

دل میشود ز صحبت بی مغز ریش ریش
خا لسی چو گشت کیسه پریشا نی آو زد
غزلها ی گو هر ی یکدستی و گیرا یی کمتر دارند و کلمات
گرم و شور آفرین کم‌تر در آنها به نظر می آیند . از آن تعداد غزلهای
او که در دست اند ناتوانی شاعر در ایجاد مطالب نو و بهم بستن کلمات
خوشا هنک و جالب به خو بی احساس میشود ، با این وصف
بعضی از غزلهای او خالی از لطف نتوانند بود :

شکست جسم

نمیزند به رو یی ، اگر نقاب شویم
نمیکنند نگاهی ، گر آفتاب شویم
ندانم این چه غرور است گل‌عذار انرا
که ره به گلشن شان نیست گر که آب شویم
چه طالع است که در بز م میکشان مارا
نمیرند اگر شیشه شراب شویم
جمال دوست ز تعمیر تن حجاب آورد
جنون کجاست که از همتش خراب شویم
گرفته اهل جهانرا ز کام بی خبری
چه سود از آنکه بهر مجلسی گلاب شویم
شکست جسم بود متصل به یار شدن
درین محیط چرا کمتر از حباب شویم
عذاب قبر بتر نیست از عذاب فراق
مگر به وصل تو ما فارغ از عذاب شویم
ز ذره ذره مابو ی یار می آید
که سوال چرا عاجز از جواب شویم

لیلی مقصود

از صومعه تا جای به میخانه گرفتیم
یکبار دل از سبحة صد دانه گرفتیم

جز دوست . امید طمع از خلق بریدیم
 این بلموسا ن را همه بیگانه گرفتیم
 تا کنج رخ لیلی مقصود شود کشف
 زانروی چو مجنون ره ویرا نه گرفتیم
 گفتند گرانتر بود از کوه غم یار
 بستیم کمر محکم و بر شانه گرفتیم
 دست طلب آویخته بر طره دلدار
 زنجیر به پای دل دیوانه گرفتیم
 سر بر کف و جان بر طبق صدق نهادیم
 آنگاه رهی جانب جانانه گرفتیم
 گوهری به سال ۱۲۵۶ ه ق دیده به جهان هستی گشوده و از
 جریان زندگی او و اینکه تا کدام سال در هرات بوده و در اثر چه
 عواملی ساکن مشهد گردیده اطلاع دقیقی در دست نیست .
 نام اصلی او نیز در کتاب ذریعة الرضویه* و جای دیگر یاد نشده و
 خودش نیز در مطالبی که برای خود نوشته از ذکر آن اهمال ورزیده
 است .

اما در صفحه (سه صد و نود) جلد سوم سراج التواریخ، در خلال
 وقایع (۱۲۹۹) هجری قمری آمده است که میرزا محمد ابراهیم
 نام هروی متخلص به گوهری قصیده یی در ستایش امیر
 عبدالرحمان ساخته و ارسال داشته بود و از طرف امیر يك طاقه شمال
 خلیل خانی و سالانه دوصد روپیه کابلی مستمری برایش معین گردید .
 از اینکه گوهری در سال (۱۳۰۰) ق از هرات به کابل آمده و امیر را
 ملاقات نموده و رساله سفر نامه را نوشته است واضح میگردد که این
 میرزا محمد ابراهیم گوهری مذکور در سراج التواریخ ، همین
 گوهری مورد بحث ماست که یکسال قبل از آمدن خود در کابل .
 قصیده یی برای امیر ارسال کرده و زمینه معرفت خود را به
 دربار فراهم گردانیده است . و همچنین غیر از و کدام گوهری نام
 دیگر را در آن موقع نمی شناسیم .

در مورد تحصیل و دانش گوهری نیز چیزی نمیدانیم اما از اشعارش روشن میشود که تعلیمات متوسطی داشته و هم از کتب بت و تذ هیب قرآن و استنساخ دوا وین و دیگر کارهای ادبی او که بدانها اشاره کرده معلوم میگردد که علاوه بر هنر شاعری از هنر خط و تذ هیب نیز بهره یی نصیبش برود است.

گرچه بدانسان که اشاره رفت نمیدانیم که چه مقدار از آثار گوهری از بین رفته و چه اندازه آن بر جای خواهد بود، ولی از اهمیاتی که او در تنظیم و حفظ آثار خود داشته احتمال میرود که از بین نرفته باشد. چون او مدت زیادی در شهر مشهد بسر برده امکان دارد که در همین شهر، آثارش نزد خانواده های دوستانش باقی باشد.

مؤلف بحر الفوائد محمدیو سفریاضی که چند سال اخیر زنده گی گوهری را در مشهد درك کرده و با اورابطه داشته مینویسد که کتاب طفیان البکا و غزلیات میرزای گوهری نزد من موجود است هر کسی بخواهد میتواند بانی طبع آن شود.

(ص ۵۴۸، بحر الفوائد.)

این یادکرد ریاضی مؤلف موجودیت آثار گوهری در مشهد به شمار می آید زیرا ریاضی نیز در سالهای اواخر حیات گوهری در مشهد میزیست و بحر الفوائد را در آنجا به چاپ رسانید.

مؤلف بحر الفوائد در جای دیگر گوید که میرزای گوهری شاعر هراتی که آثار زیادی دارد، در ماه جمادی الاول ۱۳۲۳ قمری مطابق ۱۹۰۴ میلادی در اثر بروز مرض وبا در خراسان درگذشت.

(بحر الفوائد، ص ۵۵۱.)

بدین ترتیب گوهری شاعر پرکار، پس از شصت و هشت سال زندگی و ایجاد آثار فراوان چشم از جهان هستی فرو بست و متأسفانه تاکنون هم که بیش از هشتاد سال از مرگ او میگذرد توفیق دسترسی به همه آثار او میسر نگردیده است.

به نمونه های دیگر از آثار گوهری توجه نماییم:

اعجاز مسیح

روی تو چو از زلف معنیر بدر آید
 از ظلمت شب صبح منور بدر آید
 اعجاز مسیح ارنه ز لبهای تو پیدا است
 بهر چه زیاقوت تو گوهر بدر آید
 جز خال که حال از لب لعلت شده ظاهر
 هند و نشنیدم لب کوثر بدر آید
 رسم است که مظلوم فتد عاشق مسکین
 معشوق جفا جو و ستمگر بدر آید
 از کوثر موعود کشم دست ، گر آناه
 در بزم کنون با می و ساغر بدر آید

پیمانه عمر

مسرت افتد چو نکار از می و مغرور به حسن
 نبرد ره به دلش ناله مستانه
 پیشتر زانکه خورد سنگ به پیمانه عمر
 سا قیامی پی هم ریز به پیمانه ما

تیر فلک

سر تا به پا چو خانه زنبور گشته ام
 زان تیرها که از فلکم خورد ه بر نشان

مصادر

ذریعة الرضویه ، اثر گوهری ، چاپ مشهد ، ۱۳۲۱ قمری
 بحر الفوائد ، اثر محمد یوسف ریاضی ، چاپ مشهد ، ۱۳۲۴ قمری
 سراج التواریخ ، اثر فیض محمد کاتب ، جلد سوم ، ص ۳۹۰ ،
 چاپ کابل ، ۱۳۳۳ قمری
 دیوان گوهری (مجموعه مختصر از اشعار گوهری) نسخه
 دستنویس محفوظ در گنجینه دستنویسهای شهر دو شنبه
 مرکز جمهوری تا جکستان .

سرچشمه های ادبیات دری

سده سیزده افغانستان

اشاره

کشور ما بر خاستگاه زبان‌دوی و پرورشگاه ادبیات غنا مند این زبان است. پیشینه ادبیات دوفرز و فرود این مرز و بوم ادب خیز، به بیش از هزار و دو صدسال آنسو تر پیوند می‌خورد.

این ادبیات در درازی هزار و دو صدسال، با جهش‌ها و درنگ‌هایی همراه بوده و در مقطع‌های معین، تابنده‌گی و فروزنده‌گی خاصی داشته است، چنانکه در زمانه‌های غزنویان و تیموریان و برشهای زمانی دیگر، میتوان نشانه‌هایی از آن بالنده‌گی‌ها و فروزشها را در نظر آورد.

از سپیده دم رویش شعر در این هنگام، پیوسته از فراز قله‌ها و تنگنای دره‌های این سرزمین، سروده‌های دلپذیر، گوش‌جان‌شیفته‌گان ادب رابه‌نوازش می‌نشانند و از نوا باز نمی‌ایستند، اگر چه گاهی به بی‌تلاشی و نرمی می‌گیراید.

در سده‌های دوازده و سیزده هجری بنا بر او جگیری کشمکش‌های سیاسی و ناآرامی‌های اهل فضل، وضع ادب نسبت به گذشته رضایت‌آور نبود و بی‌حالتی‌هایی در امر شعر به مشاهده می‌پیوست.

نویسنده‌یی راجع به وضع ادب درین عهد می‌نویسد: «... افغانستان در سال‌های (۱۱۶۰ تا ۱۳۳۷) ه. ق. جز در ایام معدود، صحنه پیکارهای خونین و آشوب‌ها و نابسامانی‌ها بود. زمانی از مخالفت فرزندان تیمور شاه و آتش و خون می‌سوخت و زمانی همت مردم آن در مبارزه با دولت استعماری انگلیس مصروف می‌بود. و اگر گاهی در عهد پادشاهی آرا مشی روی می‌نمود تو جهی به شعر و ادب به عمل می‌آمد و مردم نفسی تازه میکردند، سیل حوادث بر سر آنها می‌تاخت که گویی آن اندازه آرا مش هم هرگز نبوده است.

با این وضع معلوم است که محیط برای رشد استعداد های گوناگون تا چه پایه نابسامان بوده است...» (۱) مع الوصف

در روزگار تیمور شاه که خودشاعر بود و به اهل ادب علاقه مند، وضع شعر وادب تاحدی روبه بهبودی نهاد و زمینه ایجاد آثار ادبی به آهستگی به سوی مساعدت میرفت.

این وضع دریک حالت نوسانی ادامه داشت تا اینکه قدرت سیاسی از دودمانی به دودمانی انتقال یافت و تغییر قدرت بازهم در چگونگی شعر وادب اثر گذاشت و سخنورانی در اینجا و آنجا به ظهور پیوستند.

در هر حال گرچه شعر وادب درین دوره دریک حالت شگفته گی و بار و نقی قرار نداشته است با اینهمه، در اثر جست و جو و فروروی در لابلای منابع، آرشیف ها و دستنویسهای ناشناخته و اسناد و یادداشت های شخصی، میتوان به سایه روشنهایی از ادبیات عهد و نیمرخهایی از چهره های نا آشنا و نیمه آشنا، شناسایی ناتمامی پیدا کرد که حلقه وصلی گرچه نه چندان استوار به شمار آید ادبیات گذشته را با آینده.

مردم ادب دوست این سرزمین برای دانستن چگونگی ادبیات دیرینه کهن سال خود به داشتن تاریخ ادبیات نیاز دارند.

گرچه در بخش های مختلف تاریخ ادبیات به صورت نامنظم و ناپیوست کارهایی صورت پذیرفته، ولی بدانسان که سیر و تحول ادبیات را در افغانستان از آغاز تا امروز و به دوره های معین باگو نه گون حالات آن و پیوست باهم، نشان بدهد و جواب گوی نیاز ادب پژوهان باشد، درین عرصه کاری انجام نیافته است.

برای تدوین تاریخ ادبیات که فراگیرنده همه جبهات و جوانب آن باشد، فراهم گردانیدن مواد و مدارک محلی و منطقوی به شمول دواوین، تذکره ها، متون، یادنامه ها، گزارشها و جز اینها درجه اول اهمیت دانسته میشود.

امروز ده ها و صد ها اثر ادبی مربوط به افغانستان از سده های مختلف، در موزیم ها، آرشیف ها و کتابخانه های رسمی و شخصی سرزمین های آسیای و اروپای وجود دارد که تاریخ ادبیات

ما به هیچ وجه از آنها بی‌نیا زبود نمی‌تواند و باید را همای
استفاده از آن منابع جست و جو گردد و هموار ساخته شود تا کار
نویسندگان یا نویسندگان تاریخ ادبیات به آسانی رو به رو گردد.
در مرکز زبان و ادبیات اکادمی علوم افغانستان آرزو پرونده
میشود که در پهلوی و ظایف دیگر فرهنگی، تاریخ ادبیات افغانستان
نیز فراهم آید و به تحریر آورده شود.

شعبه دری مرکز زبان و ادبیات با توجه به این آرزو، آماده سازی
فهرست منابع و سرچشمه‌های ادبیات در سه صدساله اخیر را -
هر چند نامکمل - نخستین گام در به وجود آوردن تاریخ ادبیات
دانسته و در پروگرام کار خود جا داده است.

تهیه فهرست منابع و سرچشمه‌ها ظاهراً امر عادی و ساده‌ای می
نماید اما در واقع چنان نیست، بلکه ترتیب فهرست جامع
و مانع بسیار مشکل و حتا غیرمقدور است، زیرا مواد و مدارك عمدتاً
در جاهای معین و محدودی فراهم آمده نمی‌باشد و دستیابی به همه
آنها در مراجع مختلف داخلی و خارجی و درلا به‌لای کتبها،
مجلات، جراید و اسناد دیگر به آسانی میسر نمیشود.

فهرست حاضر، منابع و سرچشمه‌های ادبیات افغانستان
را در سده سیزده هجری (۱۲۰۱-۱۳۰۰ ق) که برابر با قرن نوزده
میلادی و دقیقتر (۱۷۸۷-۱۸۸۲) است، نشان میدهد.

میتوان این فهرست را نخستین گام در این زمینه به حساب آورد
که باید در جریان عمل، یعنی تحریر تاریخ ادبیات این قرن و در
مرور اوقات، با راه بردن از این مدارك به مدارك دیگر، به اكمال
رسانده شود.

در ترتیب این مجموعه که دربردارنده اسمای (سه صد و
سی) شاعر و نویسندگان قرن سیزده می‌باشد به (یکصد و بیست
و پنج) اثر مخطوط و مطبوع و مجله و روزنامه و گزارش و تفسیر
و یادداشت‌های متنوع دیگر در بنیادهای مختلف مراجعه به پای
آورده شده است. با این حال امکان زیاد وجود دارد که به شناسایی
بعضی از گوینده‌گان و نویسندگان و ادیبان این سده نسبت

عدم دسترس سی به تعدادی از منابع و مصادر در داخل و خارج، توفیق حاصل نشده باشد.

سعی به عمل آمده است که نام شاعران و نویسندگان مجهول الزمان، به صورت احتمال درین مجموعه آورده نشود. شاید در میان کسانی که زمانه حیاتشان در کتابها نشان داده شده، با نامهایی مواجه شویم که اشتباهات به قرن سیزده منسوب گردیده باشند. اینگونه اشتباهات را نمیتوان جز با دقت، باز شناخت. عده‌یی از سخنوران عهد (سیزده) بنابر عواملی که ذکرش رفت، در زوایه گمنامی مانده اند و عده‌یی هم که دستاورد های شان در مرتبه های بلند تر قرار نداشته قابل توجه دانسته نشده اند و با این حال هر دو دسته نماینده فرهنگ و ادب روزگار خود به شمار می آیند. درین میان کسانی را هم میتوان به یاد آورد که آثارشان ادبیات این محدوده زمانی را رنگین و متجلی گردانیده و آبروی ادب عهد خود به شمار می آیند و سخنانشان میتواند بیشتر ماندگار باشد.

باید به خاطر داشت که تمام سخنوران و ادیبان عهد (سیزده) چنان نبوده اند که حیاتشان کاملاً در میان قرن (سیزده) واقع شده باشد یعنی در جریان همین قرن تولد یافته و درگذشته باشند. شاید زنده گی عده‌یی بدینگونه نبوده باشد ولی عده‌یی از آنان سده های (دوازده - سیزده) و عده دیگرشان سده های (سیزده و چهارده) را دریافته اند که بدین صورت هر دسته از آنان در ادبیات دوسده نقش و سهم دارند و البته در اینجا توجه به عمل آمده است تا از میان این دسته ها کسانی در ادبیات قرن سیزده شامل ساخته شوند که بخش عمده و قابل اعتنا ی زنده گی شان درین عهد واقع شده باشند و قسمتی از ایجادیاتشان متعلق به این سده دانسته شود.

این فهرست دوبهره دارد. در بهر اول نام شاعران و نویسندگان قرن سیزده به ترتیب الفبای تخلص و لقب و یانام، با

منابع مربوط به آنان و در بهره‌دوم کتابها ومقالاتیکه دربارۀ اوضاع سیاسی و اجتماعی و ادبی این عصر اختصاص دارد آورده شده اند .

مصادر ، در ذیل نام هرگوینده ونویسنده به ترتیب تاریخ تالیف کتابت و یاطبع ، قید گردید که میتوان از لحاظ زمانی تقدّم و اعتبار آنها را مدنظر قرار داد .

چون دایرۀ اعتبار این مجموعه به سده سیزدهم هجری قمری محدود ساخته شده لذا سالیهای قمری که به رویت منابع طرف استفادۀ ذکر یافته با حرف «ق» مشخص گردیده است و سنوات بدون این قید مربوط به هجری شمسی میباشد .

به مقصد جلوگیری از اطنا ب وتکرار ، بعضی از عناوین و نام های مصادر ومولفان که ممکن است چند بار درین گزارش ییاد شوند ، به یک کلمه ، کلمه یی که بتواند نمایانگر نام و عنوان کامل باشد ، کوتاه شده است و صورت کوتاه شدۀ آن در اشارات ونشانها ها توضیح میشود .

نامها و عنوانهاییکه برای یکمرتبه می آیند به طور کامل ثبت میشوند .

اشارات و نشانها

آرشیف ملی افغانستان	آرشیف
مجلۀ آریانا	آریانا
مجلۀ ادب ، نشریه فاکولته	ادب
ادبیات کابل	
ادبیات افغانستان از ابواتفرج	افغانستان
سکزی ببعدر کتاب افغانستان	
امان التواریخ - جلد هفت ، تا -	امان التواریخ
لیف مودب السلطان ، عکس نسخه دستنویس .	

مجله اوقاف	اوقاف
پیوند های فرهنگی ، فصلی از کتاب روابط بخارا و افغانستان از آغاز دولت درانی تا سقوط طامارت بخارا	پیوند های فرهنگی
تاریخ ادبیات افغانستان ، تالیف پنج استاد ، غبارو دیگران تحفة الاحباب فی تذکرۃ الایام - صاحب ، چاپ دوشنبه ، ۱۹۷۷ مجله خراسان	تاریخ ادبیات تحفة الاحباب خراسان
آریانا دایرة المعارف نسخه خطی و غیر مطبوع سال نشراتی شماره صفحه صفحات هجری قمری مجله کابل مجله کتاب گنجینه دستنویسهای انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم تاجیکستان	دایرة المعارف دستنویس س ش ص صص ق کابل کتاب گنجینه دستنویسها
تذکره شعرای محترم مزارات شهر کابل رساله مزارات هرات مجله هنر	محترم مزارات کابل مزارات هرات هنر

یاد داشت

هر کدام از نشانه‌های ذکر شده در مرتبه اول به صورت کامل و در مراتب دیگر با رعایت اختصار به ضبط آمده‌اند و درعین زمان عناوین و نامهای غیر طولانی مصادر و سرچشمه‌ها که اختصار آنها سبب صدمه به مفاهیم میگردید، به صورت اصلی آورده شده و همچنان اسمای جایها و سالها و تاریخ‌ها، در همه جا به حالت اصلی ثبت یافته‌اند.

بهره یکم

سخن پردازان - سرچشمه

۱ - ۱

آثم .

دیوان آثم ، نسخه دستنویس (یکصد و نژده ورق) ، سال کتابت ۱۲۷۷ق. آرشیف ملی ، سه هزار و پنجاه و پنج - چار صد و هشتاد و هشت .

آثم ، عبدالخالق از سادات غور .

مجله ادبی هرات ، ش پنج ، سه ، ۱۳۵۵ (۲) .

آخوند زاده ، حبیب الله .

فضلا ی فراموش شده ، عبدالله افغان نویسنده . مجله کابل ، ش نه
س اول ، ۱۳۱۰ ، صص سی و نه - چهل و یک (۳) .

آخوند زاده ، مولوی محمد صدیق .

رساله مزارات هرات - حصه سوم ، به تصحیح و حواشی فکری
سلجوقی . کابل ، بدون تاریخ .

الله باش ، محمد حیات .

تیمورشاه درانی - ج ۲ ، طبع دوم ، تالیف عزیز الدین و کیلی
فولزایی . کابل ، ۱۳۴۶ ، صص چارصد و هشتاد و چار .

ابن قاضی میر حسین .

- دیوان قاضی بیدل معروف به کتاب ابن قاضی کابلی ، لاهور ،
۱۳۳۲ ق ، یکصد و پنجاه و دو صفحه .

-تاریخ ادبیات افغانستان، قسمت پنجم، نوشته میر غلام محمد غبار. کابل، ۱۳۳۰، ص سه صد و چهل و یک.

-ادبیات افغانستان از ابو الفرج سکزی بعد، نوشته محمد حسین بهروز. در کتاب «افغانستان» چاپ آریانا دایرة المعارف. کابل، ۱۳۳۴.

-نگاهی گذرا به دیوان ابن قاضی، محمد سرور پاکفر. مجله خراسان، ش دو، س دو، ۱۳۶۱، صص یکصد و نود - یکصد و نود و هفت.

ابو سعید اوبهی، میر سعدالدین.

-دیوان ابو سعید، دستنویس، آرشیف، بیست و دو - یکصد و پنجاه و نه.

-آثار هرات - ج سه، هرات، ۱۳۱۰، ص دو صد و شصت و یک. احقر، میر محمد نبی.

-ار مغان بدخشان، شاه عبد الله بدخشی. کابل، ش یازده، س شش، ۱۳۱۵.

-تکملة الرياض، تالیف احقر در ۱۲۶۱ق. (مجله کابل، ش یکصد و هفت، س نه) مقاله شاه عبد الله بدخشی.

-تاریخ ادبیات، غبار. کابل، ۱۳۳۰، ص سه صد و نود. -لعل بدخشان، غلام حبیب نوایی، فیض آباد، ۱۳۳۲، صص چهل و پنج - پنجاه.

-افغانستان، بهروز. کابل، ۱۳۳۴.

-نگرشی به تکملة الرياض - میر محمد نبی احقر، ظهور الله ظهوری، مجله هنر، ش پنج - شش، ۱۳۵۹.

احمد.

استخراج تاریخ در نظم، محمد ابراهیم خلیل، کابل، ۱۳۳۷، صص بیست و شش و نود و یک.

احمد (پسر دوست محمد خان).

-دیوان احمد به خط میر احمد علوی به سال ۱۲۸۳ق، آرشیف.

-دیوان احمد به خط میرزا حسین کابلی به سال ۱۲۹۳ق، پنجصد و هفتاد و دو صفحه، آرشیف.

- امان التواریخ - ج هفت ،تالیف عبدالمحمد مودب السلطان
اصفها نی ، احتمالا به خط فیض محمد کاتب پس از (۱۳۴۰ق).
عکس نسخه در اکادمی علوم، صص یک - دو .
-عاجز افغان و افغان عاجز ،حافظ نور محمد . کابل ، ش دو،
س چار ، ۱۳۱۳، صص چهل ونه-هفتاد .
-آریانا دایرة المعارف -ج دو، ۱۳۳۰، صص پنجدو سه .
-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل، ۱۳۳۰، صص صدوسی و نه .
احمد احمد علی قند هاری .
-دیوان احمد ، نسخه مخطوط متعلق به عبدالرزاق غفور ی از
نبیره گان شاعر .
-شاعر گمنام قند هاری ،ع.ز.مجله آریانا ، ش شش ، س نه،
۱۳۳۰ ، صص بیست و یک -بیست و پنج.
-دکند هار مشا هیر، محمد ولی زلمی . کابل ، ۱۳۴۹، صص دو
صدو هشتادو چار - دو صدو هشتادو شش .
احمد قند هاری ، میرزا احمد علی .
یادی از رفته گان ، خسته (قسمت تعلیقات به قلم ماییل
هروی) . کابل ، ۱۳۴۴، صص یکصد و شصت و شش - یکصدو
شصت و هفت .
احمد ، میر حسام الدین انصاری .
-ایرة المعارف - ج شش ، کابل ، ۱۳۴۸، صص صدو دو .
-افغانستان ، بهرو ز . کابل، ۱۳۳۴.
احمد ، میر قطب الدین .
-دایرة المعارف - ج شش، کابل، ۱۳۴۸، صص صد و پنج.
احمد ، میر نجم الدین انصاری .
-دایرة المعارف -ج شش ، کابل، ۱۳۴۸، صص صدو هشت .
-افغانستان ، بهرو ز ، کابل، ۱۳۳۴.
احمد میر نظام الدین .
افغانستان ، بهرو ز . کابل، ۱۳۳۴.

ادرنی ، خلیفه صدیق .

-مزارات هرات - حصه سوم. کابل ، ۱۹۶۷، ص یکصد و شصت.
ادیب پشاور ی ، سید احمد

-مرحوم ادیب پشاور ی، گویا اعتماد ی . کابل ، ش چار ، س
 یک ، ۱۳۱۰، صص بیست و یک - بیست و شش .

-ادیب پشاور ی ، عزیز الله قتل، آینه عر فان، شش شش
 -هفت ، س سه ، ۱۳۱۱ .

-دیوان قصاید و غزلیات فارسی و عربی ادیب پشاور ی با
 تحشیه و تعلیقات علی عبدالرسولی. تهران ، ۱۳۱۲ .

-دایره المعارف - جلد دوم ، کابل ، ۱۳۳۰، ص ششصد و پنجاه
 و یک.

-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و چهل و پنج.
 -فارسی گو یا ن پاکستان - جلد یک ، تالیف دکتر سید
 سبط حسن رضوی . راولپنڈی، ۱۳۵۳، صص صد - یکصد و سیزده.

اذنب ، سید خان شیر غانی.

-دبیر ستان بلخ - حصه چار (نسخه غیر مطبوع) ، خسته .
 ۱۳۳۳، صص دو صد و شصت و سه - دو صد و شصت و شش (۴)
اسیر ، شاه عبدالغیاث .

-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل، ۱۳۳۰، ص سه صد و شصت و دو.
اظهر ، میر احمد مجددی .

-ارمغان بدخشان ، کابل ، شماره چار و پنج، سال ششم ،
 ۱۳۱۵ ، صص یکصد و چهل و شش و یکصد و چهل و هفت .

-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل، ۱۳۳۰، ص سه صد و هشتاد و هشت.
 -لعل بدخشان ، نوایی . فیض آباد ، ۱۳۳۲، صص چهل و پنج -
 پنجاه .

-افغانستان ، بهروز . کابل، ۱۳۳۴.

افضل هروی ، بن محمد شریف .

تذکره شعرا ی محترم ، تالیف حاجی نعمت الله محترم ، به
 تصحیح و تحشیه اصغر جانفدا. دوشنبه ، نشریات دانش ،

۱۹۷۵، صص بیست و نه - سی و چار .

افغان ، گل محمد .

- دیوان افغان ، دستنویس در (پنجصد و بیست و شش) صفحه ، حدود (پنجهزار) بیت .

گنجینه دستنویسهای انستیتوت شرق شناسی اکادمی علوم تاجیکستان ، شماره چارصد و بیست . (۵) .

- نمونه ادبیات تاجیک ، صدرالدین عینی . مسکو ، ۱۹۲۶ ، صص دوصد - دوصد و یک .

- شعرای وطن . سرور ، جریده نسیم سحر ، شماره دوم ، ۱۳۰۶ .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، صص سه صد و بیست و شش .

- افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- دایرة المعارف - جلد شش ، کابل ، ۱۳۴۸ ، دو صد و سه .

- یکی از شاعران کم شنخته شده قندهار ... ، پوها ند

رشاد . خراسان ، شماره یک ، سال دوم ، ۱۳۶۰ .

افغان ، میر هوتک .

- امان التواریخ - جلد هفت ، مودب السلطان . دستنویس ،

صص چار - هشت .

- کلیات میر هوتک به خط عبدالسمیع به سال ۱۳۰۳ - ۱۳۰۴ .

(ششصد و شش) صفحه ، آرشیف .

- دیوان اعلیحضرت تیمورشاه ، عبدالحی حبیبی . کابل ، شماره

سی و یک - سی و دو ، سال سوم ، ۱۳۱۲ .

- دیوان میر هوتک افغان ، گویا اعتمادی . کابل ، شماره ده ،

سال سوم ، ۱۳۱۲ .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، سه صد و سی و دو .

- افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- افغان ، خسته عرفان ، شصت و سه ، سال بیست ، ۱۳۳۵ ، صص

صص بیست و شش - بیست و نه .

- یادى از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص هفت - یازده .

- تیمورشاه درانی - جلد سوم ، فوفلزایی . کابل ، ۱۳۴۶ ، صص

چار صد و شصت و دو - چار صد و شصت و چار .

الف ت کابلی ، میر مجتبا .

- دیوان الف ت ، دستنویس . آرشیف ، بیست و سه - سی و هفت .

- غزلیات الف ت ، دستنویس . آرشیف ، ده - سی و هفت .
- امان التواریخ - جلد هفت ، مودب السلطان ، دستنویس ، پس از (۱۳۴۰ ق) .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و چهل و شش .
- افغانستان ، بهر و ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- مزارات کابل ، خلیل . ۱۳۳۹ ، صص یکصد و هشتاد و پنج - یک صد و هشتاد و شش .

- یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص دوازده - سیزده .

امضا ، محمد حسن معروف به سیاه .

- سراج الاخبار ، شماره هفده ، سال هفت .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، سه صد و چهل و هفت .

- تكملة مقالات الشعراء ، محمد ابراهيم تتوی ، به تصحيح سيد حسام الدين راشدي . كراچی ، ۱۹۵۸ .

- دایرة المعارف - جلد سوم . کابل ، ۱۳۳۵ ، صص هشتصد و هشتاد و پنج - هشتصد و هشتاد و شش .

امید .

- مزارات کابل ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۹ ، ص یک .

امین تاشقرغا فی .

- کلیات امین ، محمد صالح پرونتا . آریانا ، شماره ده ، صص پنجصد و هشتاد و پنج - پنجصد و هشتاد و هشت و شماره یازده ، صص ششصد و چهل - ششصد و چهل و سه ، سال سوم .

- دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته ، ۱۳۳۳ ، صص سه صد و هفتاد و سه - سه صد و هفتاد و چار .

امینی ، امین .

- دیوان امین امینی ، دستنویس . آرشیف ، ده - یکصد و بیست و شش .

- فصلی از کتاب ((روابط بخارا و افغانستان از آغاز دولت درانی تا سقوط امارت بخارا)) نوشته حق نظر وف، بر گردان آصف. مجله کتاب، شماره يك، سال چار، ۱۳۶۰.

انصاری، میر سعد الدین - ده یحیا یی.

- شور عشق، دستنویس. آرشیف، (بیست و دو - بیست و هفت و بیست - یکصد و هفت و بیست و دو - بیست و پنج و هجده - سیزده - نزده).

- مجموعه شور عشق باغزلیات احمد، (هفتصد و شش) صفحه. آرشیف، شمارۀ دفتر دو صد و پنجاه و نه.

- کلیات شور عشق، دستنویس به خط برهان الدین خواجه (۱۲۲۲ق)، گنجینه دستنویسها، شماره سه صد و نود و شش (شش صد و بیست و یک صفحه).

- عاجز افغان، حافظ نور محمد. کابل، ش دو، سال چارم، ۱۳۱۳.

- افغانستان، بهروز. کابل، ۱۳۳۴.

- شور عشق، چاپ هند، ۱۳۷۴ق، پنجصد و چار صفحه.

- یکمرد بز رگ، خلیل. کابل، ۱۳۳۵.

- استخراج تاریخ در نظم، خلیل، کابل، ۱۳۳۷، صص چهل و شش - چهل و هفت.

- مزارات کابل، خلیل، ۱۳۳۹، صص دوصد و سی و نه - دوصد و چهل و دو.

- جنبش غزلسرای و عصرییدل، حیدر ژوبل. ادب، شماره

سه - چار، سال شانزده، ۱۳۴۷، صص یکصد و شصت و سه - یکصد و شصت و هشت.

- شرح حال حضرت حاجی صاحب ده یحیا شیخ سعد الدین انصاری، محمد اکبر ساجد، مجله اوقاف، شماره دوازده، سال اول، صص سی و سه - سی و شش و شماره اول، سال دوم، صص سی و هشت - چهل (۱۳۵۰ - ۵۱).

انور، محمد انور بدخشی.

- ارغان بدخشان، کابل، شماره هفت - هشت، سال شش، ۱۳۱۵.

- تاریخ ادبیات ، غبار ، کابل، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و سی و سه .
 -لعل بدخشان ، نوا یی . فیض آباد ، ۱۳۳۲ ، ص ص شصت و یک - شصت و پنج .
 -افغانستان ، بهرو ز . کابل، ۱۳۳۴ .
 -دایرة المعارف - جلد سوم . کابل ، ۱۳۳۵ ، ص نه صد و نزده .

ب

- باقی ، میراعبدالباقی .
 -دیوان باقی ، دستنویس ، آرشیف ، هفت - چهل و سه
 -تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و چهل و سه .
 -افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .
 -مزارات کابل ، خلیل . کابل، ۱۳۳۹ ، ص ص نود و چار ، نود و شش .
 -دایرة المعارف - جلد چار ، کابل ، ۱۳۴۱ ، ص شصت و سه .
 ببوجان ، حلیمه .
 -پردۀ نشینان سخنگوی ، ماگه رحمانی . کابل ، ۱۳۳۱ ، ص هشتاد و دو .
 -افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .
 بحرین . ملاعبدالحق درواز ی .
 محترم ، دوشنبه ، ۱۹۷۵ ، ص ص شصت - شصت و یک .
 بسمل ، علاءالدین جلال آبادی (۶) .
 سکینه الفضلا ، عبدالحکیم رستاقی . دهلی ، ۱۳۵۰ ق ، ص پنجاه و هفت .
 بوسعید کابلی ، خواجه میرسعیدالدین (۷) .
 -دیوان بوسعید ، انجمن ادبی . کابل ، شماره دهم ، سال چهارم ، ۱۳۱۴ ، ص نود و یک .
 -افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .
 -دایرة المعارف - جلد چار م . کابل ، ۱۳۴۱ ، ص دو صد و پنجاه و پنج .
 - تیمور شاه درانی - ۲، فوفلزایی ، کابل ، ۱۳۴۶ ، ص ۴۸۷

بهایبی ، بهاء الدین .

فارسی گو یا ن پاکستان - ج اول ، رضوی . راو لپندی ،
۱۳۵۳ ، صص یکصد و چهل و سه - یکصد و چهل و پنج .

بهری ، نور الحق دروازی .

یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص چهار ده -
پانزده .

بی بی سنگی ، مریحه (۸) .

- پرده نشینان سخنگوی ، ماگه رحمانی . کابل ، انجمن تاریخ ،
۱۳۳۱ صص هفتاد و شش .

- افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- زنان سخنور - دفتر سوم ، علی اکبر مشیر سلیمی . تهران ،
۱۳۳۷ ، صص شصت و چار .

بیتا ب ، پندت تا به رام ترکی (۹) .

تکمله تذکره شعرا ی کشمیر بخش اول ، سید حسام الدین
راشدی ، ۱۳۴۶ ، صص یکصد و سی و هشت - یکصد و سی و نه .

بیخود هروی ، عبدالحمید بن عبدالحمید .

- دیوان بیخود نسخه خطی بدون تاریخ ، به خط فکری سلجوقی
متعلق به حسین و فاسلجوقی .

- آثار هرات - حصه سوم . هرات ، ۱۳۱۰ ، صص یازده .

- گازر گاه ، فکری سلجوقی . کابل ، ۱۳۴۱ ، صص پنجاه و
پنج - پنجاه و شش .

- یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص یکصد و
پنجاه و شش - یکصد و پنجاه و هفت .

بیضا ، میرزا بیضا .

مزارات کابل ، خلیل . ۱۳۳۹ ، صص دوصد و دو - دوصد و سه .

- تیمورشاه درانی - جلد دوم ، فوفلزی . کابل ، ۱۳۴۶ ، ص

چار صد و هشتاد و هفت .

پ

پسنندی .

پیوند های فرهنگی افغانستان و بخارا ، حق نظر نظروف ، کتاب ، شماره اول ، سال چهارم ، ۱۳۶۰ (۱۰) .

پیر راه دره ، میرسید عنایت الله .

ارمغان بدخشان ، کابل ، شاول ، سال هفت . ۱۳۱۶ .

ت

تاج الدین ، مولینا .

مولینا تاج الدین ، نوابی ، آریانا ، شماره اول ، سال هفتم ، ۱۳۲۷ ، صص نزده - بیست و یک .

تاجر ، مولوی احمد جان .

— مولوی احمد جان قند هاری متخلص به تاجر ، پوهاند حبیبی . خراسان ، شماره اول ، سال دوم ، ۱۳۶۰ . ه - دوازده .

— مولوی احمد جان تاجر ، در کتاب ~~مشاهیر کندگان~~ هار ، محمدولی زلمی . ۱۳۴۹ ، صص دوه و چهل و پنج .

تایب .

افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

تایب ، محمد تقی قند هاری .

تکلمة مقالات الشعرا ، خلیل تتوی . کراچی ، ۱۹۵۸ ، صص نود - نود و سه .

ترکی . ترک علیشاه قلند .

سخنوران چشم دیده ، نوشته خود ترکی . دکن ، ۱۳۳۲ ق ، صص بیست و نه - سی و دو و یکصد و چهل و سه - یکصد و چهل و چار . (۱۱) .

تسلیم ، ابوبکر حوض کر باصی .

— استخراج تاریخ در نظم ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ ، صص یکصد و سی و هفت .

— گازرگاه ، فکری سلجوقی . کابل ، ۱۳۴۱ ، صص پنجاه و دو - پنجاه و پنج .

یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص یکصد و پنجاه و هشت) - یکصد و شصت و یک.

تسلیم ، سلام الدین .

سکینه الفضلا ، رستا قی . دهلی ، ۱۳۵۰ ق ، ص پنجاه و نه (این شاعر افغانستانی الاصل در دهلی نشو و نما یافته است .)

تسلیم ، ملا مولاداد .

آثار هرات - حصه سوم ، هرات ، ۱۳۱۰ ، ص بیست و پنج.

تیمور شاه درانی .

دیوان تیمور شاه ، حبیبی . کابل ، شماره سی و یک - سی و دو ، سال سوم ، ۱۳۱۲ .

تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و هجده .

افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

تیمور شاه درانی - جلد اول - دوم ، فوفلزی . کابل ، ۱۳۴۶ .

دیوان تیمور شاه درانی ، به تصحیح و مقدمه فوفلزی . کابل ،

۱۳۵۶ (۱۲) .

ث

ثاقب ، ابوالحسن .

به قول حاجی عبدالحق ، ثاقب برادر کلان حاذق هروی بود و مجموعه کوچك اشعار او را حاجی عبدالحق برای شایق هروی داده است .

ج

جایز .

افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

جایز ، مولوی .

عاجز افغان ، حافظ نور محمد . کابل ، شماره دوم ، سال چهارم ،

۱۳۱۳ .

جذبه بلخی .

دبیرستان بلخ - حصه دوم ، خسته . ۱۳۳۳ ، ص یکصد و بیست و پنج .

جمال الدین تاشقرغانی.

- نمونه ادبیات تاجیک، عینی. مسکو، ۱۹۲۶، صص دوصد و چهل و هشت - دو صد و چهل و نه.
- دبیرستان بلخ - حصه چهار، خسته. ۱۳۳۳، صص سه صد و هشتاد و شش - سه صد و هشتاد و هفت.
- افغانستان، بهروز. کابل، ۱۳۳۴.
- دایرة المعارف - جلد چهار. کابل، ۱۳۴۱، صص نه صد و نود و هشت.
- ارمغان سمنگان، محمد محسن حسن. اوقاف، شمار ه سوم، سال دوم، ۱۳۵۱، صص چهل و چار.
- تحفة الاحباب فی تذکره الاصحاب، قاری رحمت الله واضح. دوشنبه، ۱۹۷۷، صص پنجاه و سه - پنجاه و چار.
- پیوند های فرهنگی، نظروف. کتاب، شماره اول، سال چارم، ۱۳۶.

جواد هروی، عبدالجواد.

- تاریخ ادبیات، غبار. کابل، ۱۳۳۰، صص سه صد و هفده.
- افغانستان، بهروز. کابل، ۱۳۳۴.
- دایرة المعارف - جلد پنج. کابل، ۱۳۴۸، صص چهل و هفت - چهل و هشت.
- جهانگیر، پسر کامران.
- مزارات هرات - حصه سوم، به تصحیح فکری سلجوقی. کابل صص یکصد و هفتاد - یکصد و هفتاد و یک.

ح

حاذق، جنید الله.

- آثار جنید الله حاذق. آرشیف، دو - هشتاد و پنج - پانزده.
- غزلیات جنید الله حاذق، مکتوب در ۱۳۱۲ ق. آرشیف، دو - پنجاه و شش - بیست و سه.

-مجموعه الشعرا ، فضل سی نمگانی . تا شکند . (درین
مجموعه مقداری از قصاید دیگر اشعار حاذق نقل شده
است .)

-نمونه ادبیات تا جیک، عینی. مسکو ، ۱۹۲۶ ، صص دو صد و
پنجاه و هفت - دو صد و شصت .

-آثار هرات - جلد سوم ، هرات ، ۱۳۱۰ ، صص سی و هفت .
-عاجز افغان ، حافظ نورمحمد. کابل ، ش دوم ، سال چهارم ،
۱۳۱۳ .

-ارمغان بدخشان . کابل ، شماره هفت - هشت ، سال ششم ،
۱۳۱۵ .

-حاذق هروی ، خلیل. آریانا، شماره دوازده ، سال سوم ،
۱۳۲۴ ، صص ششصد و پنجاه و هشت - ششصد و شصت و پنج .
-ارمغان کروخ ، فکر سی سلجوقی . آریانا ، شماره چهارم ،
سال ششم ، ۱۳۲۷ ، صص یک-ده .

-افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

-حاذق هروی ، محمد کریم نزیهی . مجله ژوندون ، شماره
سی و پنج - سی و هفت ، ۱۳۴۱ .

-دایرة المعارف - جلد پنج . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص یکصد و هفتاد و
هفت .

-تحفة الاحباب ، واضح . دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، صص پنجاه و
پنج - پنجاه و هفت .

-پیوندهای فرهنگی، نظروف. کتاب ، شماره اول ، سال چهارم ،
۱۳۳۶ .

حاذق هروی ، اسماعیل .

حاذق هروی (اسماعیل بن غلام احمد - غیر از جنید الله
حاذق) ، خلیل . آریانا ، شماره هفت ، سال شش ، ۱۳۲۷ ، صص
بیست - بیست و سه .

حامد سرپلی .

محترم ، دوشنبه ، ۱۹۷۵ ، صص نود - نود و پنج .

حبیبی ، ملا شاه حبیب .

ارمغان بدخشان . کابل ، شماره یازده ، سال شش ، ۱۳۱۵.

حسن .

مزارات کابل ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۹ ، ص یکصد و بیست و نه .

حسن تلو کانی .

شاعر ثنا و نعت ، حبیبی. آریانا ، شماره نهم ، سال بیست ، ۱۳۴۱ ، صص چهل و یک - چهل و هشت .

حسن خلیل ، احمد گل .

احمد گل حسن خیل (نویسنده و شاعر دری و پشتو) . دایره المعارف - جلد دوم . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص پنجم و دوازده .

حسن ، ملا حسن بلخی .

دبیرستان بلخ - حصه اول ، خسته . ۱۳۳۳ ، ص پنجاه و یک .

حسن ، میرزا علی حسن (برادرشور) .

عاجز افغان ، حافظ نور محمد. کابل ، شماره دوم ، سال چهارم ، ۱۳۱۳.

حسن ، قایم محمد حسن .

تازه نوای معارک ، منشوی عطا محمد عطایی ، به تصحیح و تحشیه و تعلیق حبیبی (قسمت تعلیق) . کراچی ، ۱۹۵۹ ، صص نه صد و بیست و چار - نه صد و سی .

حسین ، میرزا حسین .

ارمغان سمنگان ، محسن حسن. اوقاف ، شماره چهارم ، سال دوم ، ۱۳۵۱ ، ص چهل .

حسینی هروی .

دیوان حسینی هروی. دست نویس ، آرشیف .

حقیر ، میر عبدالله خر می .

دبیرستان بلخ - حصه چهار ، خسته ، ۱۳۳۳ ، ص سه صد و دوازده . چار .

حمید کشمیری .

- اکبرنامه ، آرشیف ، دوازده - هشتاد و سه .

- اکبر نا مه ، دستنویس ، به خط حا جی محمد عمر (یکصد و نودو چار ورق) . ۱۳۲۹ ق . آرشیف . دو صد و پنجاه و نه چار صدو هشتادویک .

- اکبر نا مه با تحشیه علمی احمد نعیمی . کابل ، ۱۳۳۰ .

- اکبر نا مه منظومه حمید کشمیری (مقدمه) احمد علی کهزاد . آریانا ، شماره دوازده ، سال ششم ، ۱۳۲۷ ، صص چهل و نه - پنجاه و شش .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، صص صد و چهل و نه .
- حمید کشمیری یا فردوسی کشمیر (در باره اکبر نا مه و ناظم آن) ، صابر آفاقی ، آریانا ، شماره اول ، سال بیست و هشت ، ۱۳۴۸ ، صص چار - چهارده .

- دوروایت از یک حماسه (بررسی مقایسوی اکبر نا مه منشی قاسم و اکبر نا مه حمید کشمیری) ، خانم سارا ، آریانا ، شماره سوم ، سال سی و نه ، ۱۳۶۰ ، صص چهل - شصت و چار .

حمیدی بلخی ، حمیدالله .

- دایرة المعارف - جلد پنج . کابل ، ۱۳۴۸ ، دو صد و هشتادو نه .

- ارمغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شماره دوم ، سال دوم ، ۱۳۵۱ ، صص چهل و پنج .

حمیدی ، میرزا عبدالحمید .

- دبیرستان بلخ - حصه چهار، خسته . ۱۳۳۳ ، صص صد و شصت و پنج .

- تذکره محترم ، دوشنبه ، ۱۹۷۵ ، صص یکصد و پنج - یک صد و شش .

حنیفی پنجشیری .

- عزیزی (و چند شاعر معاصر از جمله حنیفی پنجشیری) ، خسته . آریانا ، شماره یازده ، سال یازده ، ۱۳۳۲ ، هفت - یازده .

- افغانستان ، بهروز ، کابل ، ۱۳۳۴ .

- دایرة المعارف - جلد پنج ، کابل ، ۱۳۴۸ ، دو صد و نودو دو .

حیدر ، سر دار غلام حیدر .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .
- تازه نوای معارک ، عطا یی . کراچی ، ۱۹۵۹ ، صص نه صدو پنج - نه صدو هشت .

حیرت بلخی ، عبدالعزیز .

- افغانستان ، بهروز ، کابل ، ۱۳۳۴ .
- دایرة المعارف - جلد پنج ، کابل ، ۱۳۴۸ ، دوصدو نودو هشت .
- تحفة الاحباب ، واضح ، دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، صص شصت - شصت و یک .

حیرت کابلی ، محمد ابراهیم .

- محمد ابراهیم حیرت کابلی ، علی احمد نعیمی . کابل ، شمار ه اول ، سال پنج ، ۱۳۱۴ - صص چهل و سه و چهل و شش .
- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو چهل و شش .
- دایرة المعارف - جلد پنج ، کابل . ۱۳۴۸ ، ص دو صد و نودو نه .
- تحفة شا هنشهی ، تدوین و تنظیم محمد ابراهیم حیرت ، نسخه خطی محفوظ در آرشیف ، صص یک - شصت و دو (شمار ه هشت - هشتاد و هشت) .

خ

خادم ، میرزا داوود .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .
- ار مغان سمنگان ، محسن حسن ، اوقاف ، شماره چهارم ، سال دوم ، ۱۳۵۱ ، صص چهل و یک .

خالص ، سلطان محمد .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو نودو پنج .
- خان ملا ، قاضی داملا عبداللطیف .

- تاریخ ادبیات غبار ، کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو شصت .
- دایرة المعارف - جلد پنج . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص سه صدو سیزده .

— خان ملا ، ار مغان بدخشان ، کابل ، شمار ه هفده ، سال نهم ، ۱۳۱۸ ، صص هفتاد و هشت — هفتادونه .

خاور ، محمد اکبر

نگارستان سخن ، سید نورالحسن نور . بهو پال ، ۱۲۹۳ ، ص بیست و شش .

خرد ، ملا صالح محمد .

دبیرستان بلخ — حصه چار ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص سه صد و نود و هفت ، سه صد و نود و نه .

خرم ، میرزا خرم خان .

ارمغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شماره چار ، سال دوم ۱۳۵۱ ، صص چهل — چهل و یک .

خلالی ، ایشا ن سید جعفر .

— ار مغان بدخشان ، کابل ، شماره چهارم ، سال هفتم ، ۱۳۱۶ .

— افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

خلیفه دار الامان ، امام الدین .

دبیرستان بلخ — حصه اول ، خسته . ۱۳۳۳ . صص بیست و پنج بیست و هفت .

خلیل تتوی ، محمد ابراهیم .

تکمله مقالات الشعراء (مقدمه و صفحات دیگر) . کراچی ، ۱۹۵۸ ، صص یکصد و شصت و هفت — دو صد و شصت و سه (این شخص نسبت از تباطش باشا عران عصر (سیزده) افغا — نستان و ذکر آنان در کتابش ، در ادبیات قرن سیزده ما سهم ارزنده دارد .)

خواجه بدخشی .

افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

خوشدل .

سه شاعر از يك خانوادۀ بزرگ ، حبیبی . ادب ، شمار ه پنج — شش ، سال یازده ، ۱۳۴۴ ، صص سی و شش — چهل و پنج .

خو شدل ، مولوی مصطفیٰ علیخان .

تذکره نتایج الافکار ، قدرت گوپاموی بمبئی ، ۱۳۳۶ ، صص
دو صد و بیست و چار - دو صد و چهل (سیزده) .

خو شنود ، محمد ار تضا خان.

نتایج الافکار ، قدرت گوپاموی بمبئی ، صص دوصد و چهل
دو صد و چهل و چار (چهارده)

د

داعی ، ملا عبداللطیف .

ارمغان بدخشان . کابل ، شماره شش ، سال هشت ، ۱۳۱۷ ،
صص هفتاد و نه - هشتاد و یک .

داغ ، جلال الدین .

- مشاهیر دانشوران اند خود ، محمد یعقوب واحدی ، آریانا ،
شماره هشت ، سال بیست و یک ، ۱۳۴۲ ، صص یازده .
- دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص چار صد -
چار صد و یک .

دبیر ، میرزا محمدنبی .

- ارمغان بدخشان . کابل ، شماره اول ، سال هفت ، ۱۳۱۶ .
- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

دبیری .

مزارات کابل ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۹ . صص یکصد و بیست و هفت .

دروازی ، محمد سید بیگ .

- ارمغان بدخشان ، بدخشی . کابل ، شماره دوم ، سال هشتم ،
۱۳۱۷ صص هشتاد و چار - هشتاد و هشت .
تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، صص سه صد و پنجاه و
هشت .

درویش ، غلام محمد ملقب به شاه جی .

- سراج التواریخ - جلد اول ، فیض محمد کاتب . کابل ، ۱۳۳۱ ق
صص یکصد و هشتاد و یک - یکصد و هشتاد و دو .

- استخرا ج تاریخ در نظم ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ ، صص هشتاد و هفت .

- تاز ه نوای معار ك ، عطا یی . (قسمت تعلیق) ، کرا چی ، ۱۹۵۹ ، صص نه صد و سی و پنج - نه صد و سی و هفت .

درویش ، میرامام الد یمن انصاری .

- ادب ، شماره اول ، سال اول ، حوت ۱۳۳۲ .

- عزیز ی (و چند شا ع - - - معاصر او) ، خسته . آریانا ، ش یازده ، ۱۳۳۲ ، صص هفت - یازده .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- دایرة المعارف - جلد شش . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص سه صد و یک .

درویش محمد خان .

- جنگنا مه درویش محمد خان ، کهزاد ، ژو ندون ، شماره بیست و پنج ، سال پنجم ، ۱۳۳۲ .

دری ، عبدالرزاق ، پسر زمانشاه (پانزده)

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ ، ص سه صد و هشت .

ذ

ذاکر .

- دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص چار صد و

پنج - چار صد و هفت .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- جنبش جنگنا مه سرا یی در شعر دری سده (نزده) افغا -

نستان ، دکتر اسدالله حبیب . خراسان ، شماره اول ، سال دوم

. ۱۳۶۰ .

ذره ، میرزا بوری .

- دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص چار صد و

هفت - چار صد و یازده .

- ارمغان سمنگان ، محسن حسن ، اوقاف ، شماره پنج ،

سال دوم ، ۱۳۵۱ . ص چهل و پنج .

ذوقی ، ایشا ن عبدالقهار .

- ار مغان بدخشان ، بدخشی.کابل ، شمار ه شش ، سال هشت ، ۱۳۱۷ ، صص هفتادوشش - هشتادویک .
- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴.
- دایرةالمعارف - جلد پنج . کابل ، ۱۳۴۸ صص چار صدو هشتادویک .

ذوقی ، میر غلام شاه .

- ار مغان بدخشان . کابل ،شچار ، سال هفت ، ۱۳۱۶ .
- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، صص سه صدو سیو چار .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .
- یادی از رفته گان ، خسته . ۱۳۴۴ ، صص سیویک - سیودو .
- ادبیات معاصر دری ، دوکتور اسدالله حبیب ، ادب ،شس یک ، سال بیستو پنج ، ۱۳۵۶ ، صص یکصدوسیو سه .

ر

راسخ ، قاضی عبدالسمیع .

- دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص چار صدو هفده - چار صدو نزده .
- افغانستان ، بهروز . کابل ۱۳۳۴ .
- راسخ ، خسته . آریانا ،شس دوازد ه ، سال هشت ، ۱۳۲۹ ، صص بیستو سه - بیستوشش .

راغب ، سید احمد .

- تذکره صبح وطن ، محمد غوث اعظم . مدراس ، ۱۲۵۹ ق ، صص هشتادو نه - نودوپنج .
- راغب ، محمد جعفر .

- تذکره فارسی گو شعرا ی اردو ، عبدالرووف عروج . کراچی ، ۱۹۷۱ ، صص نود - نودودو .

راغب ، میر مبارک الله (۱۶)

— دبیرستان بلخ — حصه چار ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص. چار صد و بیست — چار صد و بیست و یک .

— اشارات بینش ، سید مرتضابینش . ترتیب و تحشیه داکتر شریف حسین قاسمی . دهلی ، ۱۹۷۳ ، صص هفتاد و نه و یکصد و سی و هفت .

رحمت بدخشی ، رحمت الله.

— دیوان رحمت بدخشا نی ، آرشیف ، یک — شصت و دو .
— رحمت بدخشی و دیوان او ، سید قاسم . کابل ، شماره اول — دوم ، سال ششم ، ۱۳۱۵ ، صص شصت و دو — هفتاد .

— ار مغان بدخشا ن . کابل ، شماره دوم ، سال هفتم ، ۱۳۱۶ .
— دایرة المعارف — جلد پنج . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص پنجاه و سی .
— یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص سی و هفت — سی و هشت .

— نگاهی به دیوان رحمت بدخشی ، ظهور الله ظهوری هنر ، شماره دوم — چارم سال سوم ، ۱۳۵۹ .

رحمدل .

یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص سی و نه .

رحیمی بلخی ، میرزا عبدالرحیم.

— افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

— دایرة المعارف — جلد پنج . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص پنجاه و سی و یک .

— تحفة الاحباب ، واضح ، دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، صص هشتاد و دو .

رسوا ، غلام مصطفی .

— سخنوران چشم دیده ، ترکی . دکن ، ۱۳۳۲ ق . صص چهل و نه — پنجاه .

رضا ، محمد رضا بر نبادی .

— (تذکره محمد رضا بر نبادی) ، دستنویس ، تالیف شده در ربع اول قرن سیزده هجری قمری ، موجود در کتابخانه اکادمی علوم .

- تیمور شاه درانی - جلد دوم ، فوفلزایی . کابل ، ۱۳۴۶ ،
صص سه صد و سی و چار و صد و شصت و نه .

رفیع ، رفیع الملك .

امان التوا ریخ - جلد هفت ، دستویس . صص هفتاد و پنج -
هفتاد و هفت .

رفیع ، محمد رفیع .

ارمغان بدخشان . کابل ، شش ، سال هفت ، ۱۳۱۶ .

رفیع ، مولوی رفیع الدین .

صبح وطن ، غوث اعظم . مدراس ، ۱۲۵۹ ق ، صص هشتاد -
هشتاد و یک .

رمزی ، میرزا عبدالغفور .

ارمغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شمار ه شش ،
سال سوم ، ۱۳۵۱ ، صص سی و نه .

ز

زایر .

استخراج تاریخ در نظم ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ ، صص یکصد و سی و
هفت .

س

سالك کابلی ، میرزا محمود بالاحصار .

- عاجز افغان ، حافظ نور محمد . کابل ، شمار ه دوم ، سال چار ،
۱۳۱۳ .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، صص سه صد و سی و پنج .
افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

سالم ، تور ه خواجه .

- دبیرستان بلخ ، حصه چار ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص چار صد و
بیست و شش - چار صد و بیست و هفت .

- افغانستان ، بهروز ، کابل ، ۱۳۳۴ .

-ارمغان سمنگان، محسن حسن. اوقاف، شماره هفت سال دوم، ۱۳۵۱، ص چهل و دو.

سبحان قلی دروازی .

-ارمغان بدخشان. کابل. شیک، سال هفت، ۱۳۱۶ .
-افغانستان، بهروز. کابل، ۱۳۳۴.

-دایرة المعارف - جلد پنجم. کابل، ۱۳۴۸، ششصد و شصت و پنج .

سر کار، شهنواز .

-تاریخ ادبیات، غبار. کابل، ۱۳۳۰، ص سه صد و سی و چار .
-افغانستان، بهروز. کابل، ۱۳۳۴ .

سید، میرسعید محمدکروخی.

-آثار هرات - ج سوم. هرات، ۱۳۱۰.

-ارمغان کروخ، فکری سلجوقی، آریانا، شماره چار، سال شش، ۱۳۲۷ صص یک - ده .

-یادی از رفته گان، خسته. کابل. ۱۳۴۴، صص یکصد و شصت و دو - یکصد و شصت و هفت .

-دیوان میرسعید محمدکروخی متخلص به سید، معروف به سیدای کروخی هروی، به کوشش مایل هروی. کابل، ۱۳۴۵، یکصد و شصت و چار صفحه .

سیدجمال الدین .

-شرح حال و آثار سیدجمال الدین، میرزا لطف الله اسدآبادی. برلین، ۱۳۰۴ .

-سیدجمال الدین افغانی، گولدزیهر آلمانی، ترجمه عبدالغفور. کابل، شماره یک - دو، سال شش، ۱۳۱۵، صص یکصد و هفتاد و هفت - یکصد و هشتاد و شش .

-حیات سیدجمال الدین افغان، امین خویانی، کابل، ۱۳۱۸ .

-سوانح مختصر سیدجمال الدین افغان، غبار. آریانا، شیک، سال سوم، ۱۳۲۳، صص چهل و پنج - چهل و نه .

-تاریخ ادبیات، غبار. کابل، ۱۳۳۰، ص سه صد و نود .

- زنده گانی و فلسفه اجتماعی و سیاسی سید جمال الدین افغانی، مرتضی مدرس چهار دهی. تهران، ۱۳۳۴.
- مزارات کابل، خلیل، ۱۳۳۹، صص دو صد و بیست و نه - د و صد و سی و پنج .
- مبارزه سید جمال الدین افغان، محمود ابوریه، ترجمه صفدر و حسین را ضی. کابل، ۱۳۴۱.
- سید جمال الدین افغان به حیث شاعر و ساقینا مه و ی، حبیبی. ژوندون، شماره دوم، ۱۳۴۲، صص شش-هفت.
- مجموعه اسناد و مدارك چاپ نشده در باره سید جمال الدین مشهور به افغانی، جمع آوری و تنظیم اصغر مهدوی و ایرج افشار، تهران، ۱۳۴۲.
- سید جمال الدین اسد آبادی معروف به افغانی، سید حسن تقی زاده. تبریز، ۱۳۴۸.
- از صبا تانیا، یحیا آریین پور، تهران، ۱۳۵۰، صص سه صد و شصت و هفت - سه صد و هشتاد و نه.
- رساله ها و مقالات در باره سید جمال الدین، به اهتمام حبیب الرحمن. کابل، ۱۳۵۰.
- نسب و زاد گاه سید جمال الدین، حبیبی. کابل، ۱۳۵۰.
- سید جما؟ الدین افغانی و افغانستان، سید قاسم. کابل، ۱۳۵۰.
- سید جمال الدین در مطبوعات افغانستان، به اهتمام رهپو. کابل، ۱۳۵۰.
- تلاشهای سید جمال الدین افغانی.....، عبدالحکیم. کابل، ۱۳۵۰.
- سید جمال الدین پیشوای انقلاب شرق، محمد عثمان. کابل، ۱۳۵۰.
- اعتقاد و ملیت سید جمال الدین، شاه علی اکبر شهرستان، ادب، شماره چار، سال بیست و چار، صص یکصد و ده - یکصد و هجده.

-(مقالات درباره سید جمال الدین) شماره مخصوص عرفان (دوازده) ۱۳۵۵.

-قصه های استاد (شامل چار داستان از سید جمال الدین) چاپ دوم، به کوشش ابوالفضل قاسمی. انتشارات تبریز، یکصد و نوزده صفحه. (به تبصره کیهان-ویژه اندیشه و هنر- شماره ده هزار و یکصد و هفتاد و نه، خرداد ۱۳۵۶. به قلم روحبخشان، مراجعه شود، زیر عنوان ((مبارزه بزرگ، قصه نویسی کوچک)).

-مناظره قلمی سید جمال الدین با ارنست رینان فرانسوی در خصوص دین اسلام، غلام صفدر. ادب، شماره سوم، سال بیست و پنج، ۱۳۵۶، صص بیست و دو-بیست و هفت.

-سید جمال الدین افغانسی متفکر بزرگ و رهبر آزادی خواه، یو استاوا. ادب، شماره یک، سیست و پنج، ۱۳۵۶، صص یکصد و سی و هشت - یکصد و چهل و چار.

-پیشرو نهضت ها سید جمال الدین افغانی، غلام حسین موسوی. نجف.

-آغازین جوشش های داستان معاصر دری، ناصر رهیاب، خراسان، شماره دوم، سال دو، ۱۳۶۱.

-سید، سید علی خواجسته سیفانی.

یادی از رفته گان، خسته. کابل، ۱۳۴۴، چهل و هفت.

سید میر هراتی.

-آثار هرات - جلد سوم، هرات، ۱۳۱۰، صص یکصد و شش.

-یادی از رفته گان، خسته. کابل، ۱۳۴۴، صص یکصد و سه.

-منتخب اشعار سید میرهروی با مقدمه و تصحیح مایل هروی. کابل، ۱۳۴۴.

-دایرة المعارف - جلد پنج. کابل، ۱۳۴۸، صص هشتصد و چهل و هفت.

سیرت بلخی، ابو الفضل.

-افضل التذکار فی ذکر الشعراء و الاشعار، افضل، بدون تاریخ، صص پنجاه و نه-شصت.

- دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص چار صدو سی و هشت - چار صدو چهل و سه
- یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص چهل و چار - چهل و شش .
- دایرة المعارف - جلد پنج . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص هفتصد و چهل و هشت .
- ارمغان سمگان ، محسن حسن . اوقاف ، شماره شش ، سال دوم ، ۱۳۵۱ .
- محترم ، دوشنبه ، ۱۹۷۵ ، صص یکصد و هفتاد و دو - یکصد و هفتاد و هفت .
- تحفة الاحباب ، واضح . دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، صص نود و پنج - نود و هشت .
- پیوند های فرهنگی ، نظروف . کتاب ، شماره اول ، سال چار ، ۱۳۶۰ .

سیف ، آخوند سیف الدین کشمیری .

- تکمله تذکره شعرا ی کشمیر - بخش اول ، سید حسام الدین راشدی . ۱۳۳۹ ، ص ۳۲۵ (این شاعر آثار ی به نظم و نثر درباره شاه شجاع و حوادث عهد وی دارد که برای تاریخ و ادب افغانستان در این هنگام سودمند است) .

ش

شاکر ، محمد شاکر .

- دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص چار صدو چهل و چار - چار صدو چهل و پنج .
- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .
شامل ، سید محسن .
- شامل ، علی احمد نعیمی . کابل ، شماره پنج ، سال هشت ، ۱۳۱۷ صص هفتاد و چار - هشتاد و سه .
- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، صص صد و پنجاه و هفت .

- دایرة المعارف - ج پنج . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص هفتصد و شصت و پنج .

شاه جهان بیگم .

- نگارستان سخن ، سیدنو رالحسن ، بهو پال ، ۱۲۹۳ ق ص ۴۵ - شمع انجمن ، سید صدیق حسن . بهو پال ۱۲۹۳ د و صدو چهل و یک .

- پرده نشینان سخنگوی ، ماگه رحمانی . کابل ، ۱۳۳۱ ، ص هفتاد و شش .

- زنان سخنور - دفتر اول ، سلیمی ، تهران ، ۱۳۳۵ ، ص دو صد و هشتاد و یک .

شجاع ، شاه شجاع .

- دیوان شاه شجاع ، دستنویس (۱۲۹۹ ق) ، یکصد و هشتاد و هشت صفحه ، گنجینه دستنویسها ، دوشنبه ، تاجیکستان .

- دیوان شاه شجاع به خط غلام حسین کابلی ، ۱۳۱۶ ق ، چار صد و بیست و شش صفحه ، آرشیف ، شمارۀ دفتر یکصد و سی و نه (هفده) .

- عاجز افغان ، حافظ نور محمد . کابل ، شمارۀ دوم ، سال چارم ، ۱۳۱۳ .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سی و نه .

- واقعات شاه شجاع ، شاه شجاع و محمد حسین هراتی ، کابل ، ۱۳۳۳ .

- افغانستان ، بهروز کابل ، ۱۳۳۴ .

- تیمور شاه درانی - جلد دوم ، فوفلزی . کابل ، ۱۳۴۶ ، ص چار صد و هفتاد و یک - چار صد و هفتاد و سه .

- جنبش غزلسرای و عصر بیدل ، حیدر ژوبل ، ادب ، شمارۀ سه و چار ، سال شانزده ، ۱۳۴۷ ، ص ص یکصد و شصت و سه - یک صد و شصت و هشت .

شرر قند هاری ، محمد علی .

- یادی از رفته گان (قسمت تعلیقات از مایل) . کابل ، ۱۳۴۴ ،

ص یکصد و هفتاد و شش (هجده) .

-دکند هار مشاهیر ، محمدولی زلمی . ۱۳۴۹ ، ص دو صد و هشتاد و سه .

شرر ، کلب علیخان .

-عاجز افغان ، حافظ نور محمد . کابل ، شماره دوم ، سال چارم ، ۱۳۱۳ .

-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و سی و هشت .
-شرر ، عبدالعلی تابع . آریانا ، شماره دوازده ، سال یازده ، ۱۳۳۲ ، صص یک - پانزده .

-دیوان شرر ، تابع . آریانا ، شماره دوم و سوم ، سال دوازده ، ۱۳۳۳ (نزده) .

-افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

-مزارات کابل ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۹ ، صص یکصد و بیست - یک صد و بیست و یک .

-یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص چهل و هشت .

شمس ، دلا ملا شمس الدین .

-دلا ملا شمس الدین ، محمد هاشم انتظار . آریانا ، شماره نهم ، سال دوازده ، ۱۳۳۳ ، صص بیست و هشت - سی و دو .
-افغانستان ، بهروز ، کابل ، ۱۳۳۴ .

-یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص چهل و نه - پنجاه .

-آریانا دایرة المعارف - جلد پنجم . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص هشتصد و دو .

شوقی ، ملا عبدالحمید تاشقرغانی .

تذکره محترم ، دوشنبه ، ۱۹۷۵ ، صص یکصد و نود و دو - یکصد و نود و سه .

شهاب تر شیزی ، عبدالله .

-دیوان شهاب و اشعار دیگران ، آرشیف ، هفت - یکصد و سی و شش .

-دیوان شهاب تر شیزی به خط فیض محمد کاتب ، در ۱۳۱۳ ق . آرشیف ، بیست و سه - پنجاه .

-افغانستان ، بهروز . کابل ۱۳۳۴ .
-گازر گاه ، فکر ی سلجوقی، کابل ، ۱۳۴۱ ، صص پنجاه و نه
-شصت .

-تیمور شاه درانی - جلد دوم، فوفلزایی . کابل ، ۱۳۴۶ ، صص
چار صد و هفتاد و سه - چار صد و هفتاد و پنج.

-سفینه المحمود - جلد دوم ، محمود میرزا قاجار ، به کوشش
داکتر خیا میور ، تبریز ، ۱۳۴۶، صص ششصد و چار - ششصد و
یازده .

-دایرةالمعارف - جلد پنج . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص هشتصد و
هشت .

شه تړك خان دروازي .

افغانستان ، بهروز . کابل ۱۳۳۴ .
شهبید ، محمد رسول .

-دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص چار صد و
چهل و پنج - چار صد و چهل و نه.
-یادی از رفته گان ، خسته . ۱۳۴۴ ، صص پنجاه و یک - پنجاه و
دو .

-دایرةالمعارف - جلد پنج . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص هشتصد و
یازده . - هشتصد و دوازده .

شیخ ابوالخیر .

دبیرستان بلخ - حصه اول ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص بیست و هفت .
شیخ الاسلام ، آخوند ملاخدا بخش .

دایرةالمعارف - جلد پنج . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص یکصد و چهل و
شش .

شیخ ملا عبدالقیوم .

-دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص چار
صد و چهل و نه - چار صد و پنجاه و یک .

-ارمغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شماره هفت ،
سال دوم ، صص چهل و سه .

شیرین بلخی ، ملا محمد شریف .
تحفة الاحباب ، واضح . دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، صص یکصد و سه - یک
صد و چار .

ص

صادق . (از خاندان سعد الدین انصاری .
- دیوان صادق ، دستنویس . آرشیف ، دوازده - هفده .
- دیوان صادق مکتوب در ۱۲۷۲ق . آرشیف یک - شصت و
دو - یازده .

صار می ، احمد قلی .
- آثار هرات - جلسو م ، هرات ، ۱۳۱۰ ، صص یکصد و نود و چار .
- افغانستان ، بهروز ز . کابل ، ۱۳۳۴ .
- دایرة المعارف - جلد پنچ . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص هشتصد و
بیست و پنچ .

صریر ، قاضی عبدالواحد صدر صریر .
- تذکار اشعار ، تذکره منظوم ، صدر ضیا ، گنجینه دستنویسها ،
تاجیکستان ، صص بیست و چار .

- افضل التذکار ، افضل . صص شصت و نه - هفتاد .
- نمونه ادبیات تاجیک ، عینی . مسکو ، ۱۹۲۶ ، صص سه صد و
هشتاد و پنچ - سه صد و نود و یک .

- دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته ، صص چار صد و پنجاه و
هشت - چار صد و شصت و سه .

- افغانستان ، بهروز ، کابل ، ۱۳۳۴ .
- یادى از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص پنجاه و سه -
پنجاه و پنچ .

- ار مغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شماره هشت ،
سال دوم ، ۱۳۵۱ صص چهل و دو - چهل و سه .

- تذکره محترم ، دوشنبه ، ۱۹۷۵ ، صص دو صد و سه -
دو صد و هفت .

—تحفة الاحباب ، واضح ، دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، صص یکصد و چار ، یکصد و هشت .

—پیوند های فرهنگی ، نظروف . کتاب ، شماره اول ، سال چهارم ، ۱۳۶۰ .

صفی ، شاه صفی الله مجد دی مشهور به قیوم جهان .

تکملہ مقالات الشعراء ، خلیل تتوی . کراچی ، ۱۹۵۸ ، صص سه صد و پنجاه و شش — سه صد و شصت و چار .

صوفی اسلام کروخی .

—ارمغان کروخی ، فکر ی سلجوقی . آریانا ، شماره چار ، سال ششم ، ۱۳۲۷ ، صص یک-ده .

—مزارات هرات — حصه سه ، فکر ی سلجوقی . کابل ، صص یکصد و پنجاه و چار — یکصد و پنجاه و هفت .

صوفی بدخشانی .

افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

ط

طالب .

دبیرستان بلخ — حصه سه ، خسته . ۱۳۳۳ ، صص دوصد و سی و سه — دو صد و سی و چار .

طالب .

دبیرستان بلخ — حصه سوم ، خسته ، ۱۳۳۳ ، صص دو صد و سی و سه — دوصد و سی و چار .

—استخراج تاریخ در نظم ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ .

طالب ، میر ابوطالب .

مزارات کابل ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۹ ، صص یک صد و سیزده — یکصد و پانزده .

طالح سعد الدین .

دائرة المعارف — جلد پنج ، کابل ، ۱۳۴۸ ، صص شصت و شصت و سه .

طرزی غلام محمد .

- کلیات طرزی به خط خودش. آرشیف ، بیست و سه - نود و پنج .
- گلچینی از غزلیات طرزی . آرشیف ، پانزده - نه .
- دیوان طرزی افغان . کراچی ، ۱۳۱۰ ق ، هفتصد و ده صفحه .
- امان التواریخ - جلد هفت ، مودب السلطان . دستنویس پس از ۱۳۴۰ قمری . صص نه - نوزده .
- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، صص سه صد و سی و شش .
- طرزی ، خسته . آریانا ، شماره دوم ، سال دهم ، ۱۳۳۰ ، صص ده - یازده .

- تكملة مقالات الشعراء ، خلیل تتوی . کراچی ، ۱۹۵۸ ، صص سه صد و شصت و هشت - سه صد و هفتاد و هفت و هشتصد و دوازده تا هشتصد و بیست و دو .
- دایرة المعارف - جلد پنج ، کابل ، ۱۳۴۸ ، صص هشتصد و شصت و سه .

- مشاهیر کند هار ، ولی زلمی . کابل ، ۱۳۴۹ ، صص دو صد و شصت و هفت - دو صد و هفتاد .

ظ

ظهور ، ظهورالدین احمد انصاری .

- دیوان اشعار ظهور کابلی ، مکتوب در ۱۲۳۴ ق ، دو صد و بیست و هشت صفحه . گنجینه دستنویسها ، افغانستان .
- امان التواریخ - جلد هفت ، مودب السلطان ، مکتوب پس از ۱۳۴۰ ق ، صص بیست .

- عاجز افغان ، حافظ نور محمد . کابل ، شماره دوم ، سال چهارم ، ۱۳۱۳ .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- پیونهای فرهنگی ، نظروف . کتاب ، شماره اول ، سال چهارم ، ۱۳۶۰ .

ظهوری ، میرزا عبدالله هروی .

- نمونه ادبیات تاجیک ، عینی مسکو ، ۱۹۲۶ ، صص چار صدو یازد . - چار دوازده .

- تذکره محترم ، دوشنبه ، ۱۹۷۵ ، صص دوصدو بیست و هفت - دوصدو بیست و هشت .

- پیوند های فرهنگی ، نظروف ، کتاب ، شماره اول ، سال چار م ، ۱۳۶۰ .

ع

عاجز افغان ، لعل محمد .

- امان التواریخ - جلد هفتم ، مودب السلطان ، مکتوب پس از ۱۳۴۰ ق ، صص بیست - بیست و دو .

- عاجز افغان ، حافظ نور محمد ، کابل ، شماره سوم - ششم ، سال چار م ، ۱۳۱۳ .

- تاریخ ادبیات ، غبار ، کابل ، ۱۳۳۰ ، صص سه صدو بیست و سه . - افغانستان ، بهروز ، کابل ، ۱۳۳۴ .

- مزارات کابل ، خلیل ، ۱۳۳۹ ، صص یکصدو بیست و یک - یکصد و بیست و دو .

- یادى از رفته گان ، خسته ، کابل ، ۱۳۴۴ ، صص شصت و هفت

- تیمور شاه درانی - جلد دوم ، فوفلزایی ، کابل ، ۱۳۴۶ ، صص چار صدو هفتاد و پنج - چار صد و هفتاد و شش .

- جنبش غزلسرایى در عصر بیدل ، ژوبل ، ادب ، شماره سه و چار ، سال شانزده ، ۱۳۴۷ ، صص یکصدو شصت و سه - یک صدو شصت و هشت .

- دایرة المعارف - جلد پنج ، کابل ، ۱۳۴۸ ، صص هشتصدو هشتاد و سه - هشتصدو هشتاد و چار .

عاجز بدخشی ، آدینه محمد .

- دایرة المعارف - چلد پنج ، کابل ، ۱۳۴۸ ، صص یکصدو هفتاد و سه .

—ارمغان بدخشان، بدخشی، کابل، شمار ۱، اول، سال هفتم، ۱۳۱۶.

دیوان عاجز بدخشی نسخه خطی متعلق به دکتور محمد یعقوب
واحدی .

دایرة المعارف - جلد پنجم . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص هشتصد و هشتادو چار .

ارمغان بدخشان، کابل، شپاړز، سال ششم، ۱۳۱۷.

— پرده نشینان سخنگوی، ماگه رحمانی. کابل، ۱۳۳۰، ص ۷۴ تا ۸۰.

عارضى ، عبدالرحمن حمان .

— افغانستان ، بهروز . کابل، ۱۳۳۴ .

دايرة المعارف - جلد پنجم . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص هشتصد و هشتاد و پنج .

عاشق ، عبدالرحمان .

—سخنورا ن چشم دیده، ترکی.دکن، ۱۳۳۲ ق، صص هفتاد و نه - هشتاد.

- آثار هرات - جلد سوم، هرات، ۱۳۱۰، ص دوصد و سیمزده.

—مزارات ہرات - حصہ سوم، بہ تصحیح فکری سلجوقی

—دائرة المعارف ف — جلد پنج . کابل ، ۱۳۴۸ .

عایشہ درانی .

- دیوان غایشه ، به اهتمام منشی عبدالرزاق بیگ . کابل ، ۱۳۵۵ ق ، سه صد و هشتاد صفحه .

- امان التوا ریخ - جلد هفتم ، مودب السططن . ص ۴۰۰ - هشت
- شعراى وطن ، سرور . نسیم سحر ، شماره ۴۰۰ ، ۱۳۰۶ .
- شاعره افغانستا ن ، گو یا عتما دی . کابل ، شماره دوازده ،
سال اول ، ۱۳۱۱ ، صص چهارده-هفده .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و بیست و پنج
- پرده نشینان سخنگوی ، ماگه رحمانی . کابل ، ۱۳۳۱ ، ص پنجاه
و سه .

- زنان سخنور - دفتر سوم ، سلیمی . تهران ، ۱۳۳۷ ، ص دو
صد و سه .

- عایشه درانی ، عینی پروانی . پشتون ژرژ ، شماره نهم ، ۱۳۴۳ .
- بادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، ص هشتاد و هفت .
- جنبش غزلسرایى در عصر بیدل ، ژوبل . ادب ، شماره سه و
چار ، سال شانزده ، ۱۳۴۷ ، صص یکصد و شصت و سه - یک
صد و شصت و هشت .

- عایشه درانی ، فاروق فلاح . ادب ، شماره ۴۰۰ ، سال بیست و
پنج ، ۱۳۵۶ ، صص یکصد و دو - یکصد و ده .
- عایشه نکو هشگر ستم و بیداد ، دکتور اسدالله حبیب ، مجله کهول
(خانواده) ، شماره ۴۰۰ ، سال سوم ، ۱۳۵۷ و دنباله آن .
عباس ، محمد عباس .

- تحفه شاعره ، نسخه خطی ، آرشیف .
- یک شاعر فراموش شده ، علی اصغر . کابل ، شماره ۴۰۰ و پنج
سال شش ، ۱۳۱۷ ، صص پنجاه و چار - شصت .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و چهل .
- تكملة مقالات الشعرا ، خلیل تنوی . کراچی ، ۱۹۵۸ .
عبدالله (از دود مان یقتل)

- ان مغان بدخشان ، کابل ، شماره هفت ، سال نهم ، ۱۳۱۸ .
- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و شصت .

- دایرة المعارف - جلد پنچ . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص هشتصد و نود و نه .

عبدالرووف قندهار ی ، مولوی .

- مولوی عبدالرووف قندهاری ، عالم و شاعر ، حبیبی . آریانا ، شماره دوم ، سال بیست و پنچ ، ۱۳۴۶ ، ص ص یک - نه .

عبدالصبور با میزایی .

افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

عبدالقادر پیشاوری .

تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و نود و هفت .

عبدالنبی بدخشی .

افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

عبدی بلخی .

دبیرستان بلخ - حصه دوم ، خسته . ص ص یکصد و هفتاد و پنچ - یکصد و هفتاد و شش .

عثمان ، محمد عثمان پادخواهی .

افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

عزت .

امان التواریخ - جلد هفت ، مودب السلطان . دستنویس ، ص بیست و دو .

عزت ، ایشان طوره خان - عزت‌الله مزاری .

- دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته . ص ص چار صد و هفتاد و نه - چار صد و هشتاد و یک .

- تحفة الاحیاء ، واضح . دوشنبه ، ۱۹۷۷ ، ص ص یکصد و بیست و یک - یکصد و بیست و دو .

- پیوند های فرهنگی . نظروف . کتاب ، شمار ۱ اول ، سال چار ، ۱۳۶۰ .

عزیز پنجشیری ، محمد عزیز .

افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

عزیز ، محمد عزیز .

-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، سه صد و چهل و شش .
-بیدل و عزیز (منتخب اشعار دو شاعر) ، به انتخاب محمد حسن
کریمی . کابل ، ۱۳۳۸ .
-حافظ و عزیز (منتخب اشعار دو شاعر) ، به انتخاب حسن
کریمی ، کابل ، ۱۳۳۹ .
-مزارات کابل ، خلیل ، ۱۳۴۴ ، صص نود و شش - نود و هفت .
-یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص هفتاد و شش
-هفتاد و هفت .

عزیز ، عبدالعزیز قندزی .

-تذکره محترم ، دوشنبه . ۱۹۷۵ ، صص دو صد و پنجاه و سه .
-پیوند های فرهنگی ، نظروف . کتاب ، شماره اول ، سال چار ،
۱۳۶۷ .

عزیزی ، میر سیف الدین .

-عزیزی ، خسته . آریانا ، شماره یازده ، سال یازده ، ۱۳۳۲ ،
صص هفت - یازده .
-افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .
-یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص هفتاد و
هشت - هشتاد و یک .

عشرت قند هاری ، صاحبزاده غلام محمد .

-عشرت و کابل ، بهروز . آریانا شماره چار ، سال پانزده ،
۱۳۳۶ ، صص سی و چار - چهل .
(درین مورد تو ضیحی به قلم عزیز الدین فوفلزایی در شماره
ششم سال پانزدهم آریانا نشر شده که باید در نظر گرفته
شود .)
-دایرةالمعارف - جلد پنج . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص نه صد و چهل
و یک .

عصمت بیگم .

پرده نشینان سخنگوی ، ما گه رحمانی . کابل ، ۱۳۳۱ .

علی پرست کابلی .

-افغانستان ، بهروز . کابل، ۱۳۳۴ .
-دایرةالمعارف - جلد پنچ . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص نه صدو پنجاه و هشت .

عمر ، حاجی عمر شاعرا می .

-دیوان و صفی کابلی (بامنتخبی از اشعار شاعرا ن دیگر از جمله حاجی عمر) ، دستنو یس-متعلق به کتابخا نه پو هاند دکتور جاوید .

-عاجز افغان ، حافظ نورمحمد. کابل ، شماره دوم ، سال چار م ، ۱۳۱۳

-افغانستان ، بهروز . کابل، ۱۳۳۴ .
-دایرةالمعارف - جلد پنچ . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص نه صدو پنجاه و هشت .

عمر ، محمد عمر فوفلزا یی .

-محمد عمر فوفلزا یی متخلص به عمر از شاعرا ن و خطاطا ن قرن نزد ه وطن ، فوفلزا یی . آریانا ، شمار ه هفت - هشت ، سال یازده ، ۱۳۳۲ .

-ادبیات افغانستان ، بهروز. کابل ، ۱۳۳۴ .

-یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ .

عنایت ، میرسید عنایت الله .

-افغانستان ، بهروز ، کابل ، ۱۳۳۴ .

عندلیب ، محمد امین .

-نازو نیاز ، محمد امین-عندلیب. دستنویس ، آرشیف ، دو-یکصدو سی - هشت .

-دیوان غزلیات عندلیب ، دستنویس ، آرشیف ، ۲-۱۳ - ۸-۲۲ .
و. ۴۲-۲۳ .

-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، سه صدو سی و هفت .
-افغانستان ، بهروز . کابل، ۱۳۳۴ .

-یادی از رفته گان ، خسته. ۱۳۴۴ ، صص هشتادوسه - هشتادوشش .

عنوان ، ابو الحسن .

افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

عیدی غزنوی .

- تیمورشاه درانی - جلد دوم، فوفلزایی . کابل ، ۱۳۴۶ ، صص چار صدو هشتادو دو .

(گو یا اخیرا دیوانی از عیدی غزنوی توسط شخصی به آرشیف ملی عرضه گردیده و از طرف آرشیف خریداری شده است) .

- دیوان عیدی غزنوی ، محمدانور نیر . روزنامه هیواد ، شماره چار صدو بیست و نه ، سال سی و چار ، ۱۳۶۱ .

عیسا بلخی ، محمد عیسا مخدم .

- تذکره عیدی ، عبدالله خواجه بخاری . دستنویس . گنجینه دستنویسها ، صص یکصد و هفتاد و هفت - یکصد و هشتاد و چار .

- تذکار اشعار ، دستنویس ، گنجینه دستنویسها ، صص بیست و چار .

- افضل التذکار ، افضل . صص یکصد و هفت .

- مجموعه اشعار چند تن از شاعران . گنجینه دستنویسها .

دوشنبه ، صص سه صد و هفتاد و هفت - سه صد و نود و نه .

- نمونه ادبیات تاجیک ، عینی، مسکو ، ۱۹۲۶ ، صص چار صدو هجده .

- عیسا ، خسته . آریانا . شماره نهم ، سال هشتم ، ۱۳۲۹ ، صص بیست و دو - بیست و هفت .

- دبیرستان بلخ حصه چار ، خسته . صص چار صد و هشتاد و سه - چار صد و هشتاد و شش .

- دایرة المعارف - جلد پنجم . ۱۳۴۸ ، صص نه صد و شصت و پنج

- تحفة الاحباب ، واضح ، دوشنبه . ۱۹۷۷ ، صص یکصد و نزد - یکصد و بیست .

غ

غافل ، قاری میرزا غلام احمد.

-ار مغان بدخشان . کابل ، شماره یک ، سال هفت ، ۱۳۱۶

-افغانستان ، بهروز . کابل ۱۳۳۴ .

غافل ، محمد مراد .

تاریخ ادبیات ، غبار ، کابل ۱۳۳۳ ، ص سه صد و شصت و شش

غضنفر کابلی .

-سکینه الفضلا ، رستا قی . دهلی ، ۱۳۵۰ ، ص نود و دو .

-افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

غلامی .

استخراج تاریخ در نظم ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ ، ص چهل و شش

غلامی پنجشیری .

عزیزی (و چند شاعر معا صراو) ، خسته . آریانا . شماره یازده ، سال یازده ، ۱۳۳۲ ، ص ص هفت - یازده .

غلامی کوهستان فی ، محمد غلام .

-یک اثر جدید راجع به جنگهای اول افغان - انگلیس ، کهزاد .

ژوندون ، شماره دوم ، سال پنج ، ۱۳۳۲ .

-جنگنا مه مولا نا محمد غلام کوهستان فی ، کهزاد ، ژ و ندون ،

شماره سه ، سال پنج ، ۱۳۳۲ .

-جنگنا مه مولا نا محمد غلام معروف به غلامی کوهستان فی ،

کهزاد . آریانا ، شماره هفت ، سال سیزده ، ۱۳۳۴ ، ص ص یک - پنج .

-جنگنا مه (منظومه غلامی درباره مجاهدات بعضی از مجاهدین

ملی) . کابل ، ۱۳۳۶ ، دو صد و ده صفحه .

-دایرة المعارف - جلد شش ، کابل ، ۱۳۴۸ ، ص ص سه صد و

شش - سه صد و هشت . (زیر عنوان میرمسجدی که غلامی اشعاری درباره او دارد) .

- غمگين ، سيد فاضل .
دايرة المعارف - جلد پنچ ، کابل ، ۱۳۴۸ ، ص ششصد و نودو سه .
غمگين ، مير عبدالحميد .
آثار هرات - جلد سوم . هرات ، ۱۳۱۰ ، ص دوصدو چهل و دو .
غمين کابلي ، عبدالسلام .
عزیزی (و چند شاعر معا صراو) ، خسته . آريانا ، شماره يازده .
سال يازده ، ۱۳۳۲ .
غیرت .
افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

ف

- فارد ، ايشان احمد جان .
اخبار الطالبين اثر ايشان احمد جان فارد ، خسته . آريانا ،
شماره سوم ، سال بيست و نه ، ۱۳۵۰ ، ص ص هفتادو هفت - هشتاد و نه .
فارغ ، مير قطب الدين احمد .
افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .
فاطمه سلطان .
برده نشينان سخنگوي ، ماگه رحمانی . کابل ، ۱۳۳۱ ، ص ص هشتادو چار .
فاني بلخي .
- دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته . ص ص چار صدو نود - چار صدو نودو پنچ .
- تاريخ ادبيات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صدو چهارده .
- يادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، ص ص نودو سه - نودو شش .
فايق ، سيد خير الدين (يساخير الله) .
- دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته . ص ص چار صدو هشتادو هشت - چار صدو هشتادو نه .

-صبح وطن ، محمد غوث اعظم. مدراس ، ۱۳۵۹ ، صص یکصد و سی و چار - یکصد و سی و نه .
-نتایج الافکار ، قدرت گویاموی. بمبئی ، ۱۳۳۶ ، صص پنجاه و پنجاه - پنجاه و پنجاه و دو .
-اشارات بینش ، سیدمر تضابینش . دهلی ، ۱۹۷۳ ، صص نود و هشت .

فرحت کابلی ، میرزا محمد عثمان .

-کلیات فرحت . آرشیف ، یازده - شانزده .

-افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

فروغی ، میرزا محمد .

-عاجز افغان ، حافظ نورمحمد. کابل ، شماره دوم ، سال چارم ، ۱۳۱۳ .

-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، صص صد و بیست و چار

-افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

فروغی ، میر محمد علی (۲۰) .

-تیمور شاه درانی - جلد اول، فوفلزی ، صص دویست و چهل و نه - دویست و پنجاه .

فضل احمد .

-دایرة المعارف - شش . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص شانزده .

فضل ، شاه فضل الله قندهاری .

-تکملة مقالات الشعراء ، خلیل تنوی . کراچی ، ۱۹۵۸ ، صص

چار صد و هشتاد و پنج - چار صد و نود .

فقیری پنجشیری .

-عزیزی ، میرسیف الدین (و چند شاعر معاصر او) ، خسته .

-آریانا ، شماره یازده . سال یازده ، ۱۳۳۲ ، صص هفت - یازده .

-افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

ق

قابل خلمی .

- دیرستان بلخ - حصه چارم، خسته ، صص چار صدو نود و هشت - چار صدو نودو نه .
- افغانستان ، بهرو ز . کابل، ۱۳۳۴.

- دایرة المعارف - جلد شش . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص سی و چار .
- ار مغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شماره نهم ، سال دوم ، ۱۳۵۱ ص سی و نه .

قاسم اکبر آبادی .

دایرة المعارف - جلد شش ، کابل ، ۱۳۴۸ ، ص چهل .

قاسم علی .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰، ص سه صدو پنجاه و دو .
- افغانستان ، بهرو ز . کابل، ۱۳۳۴ .

- دایرة المعارف - جلد شش ، ۱۳۴۸ ، ص چهل و یک ..

قاسمی، قاسم مخدوم میمنگی .

- پیوند های فرهنگی ، نظروف. کتاب ، شماره اول ، سال چارم، ۱۳۶۰ .

- قاسمی ژنده شاعر عرفان گرای فاریاب ، ارسلا . روزنامه هیواد ، شماره دوصدو شصت و هشت ، سال سی و چار ، ۱۳۶۱ (دوره سوم) .

قاسمی ، محمد قاسم .

دیرستان بلخ - حصه چارم، خسته . صص پنجصدو یک - پنج صدو دو .

قاضی محمد سالم .

صفت نامه درویش محمد خان غازی (به نظم و نثر - نوشته شده در ۱۲۹۸ ق.) با مقدمه و شرح ((جیان زو بر تو سکار سیا)) به زبان ایتالیا یی (۱۵۶ جمع ۲۱۲ صفحه متن و حاشیه) . چاپ روم (ایتالیا) ، ۱۹۶۵ .

قدری ، عزیز الله بلخی .

- دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته . صص پنجدودو - پنج صدوسه .

- تذکره محترم . دوشنبه ۱۹۷۵ ، ص سه صدوپنج .

- تحفة الاحباب ، واضح ، دوشنبه ۱۹۷۷ ، صص یکصدو چهل ونه - یکصدوپنجاه .

قدری ، میرزا عبدالحمید .

۱- رمغان بدخشان ، کابل ، شماره سوم ، سال هفتم ، ۱۳۱۶ .
- پیوندهای فرهنگی ، نظروف . کتاب ، شماره اول ، سال چارم ، ۱۳۶ .

قرضی ، حاجی میر احمدگران شنو .

- قرضی ، خلیل ، آریانا ، شماره پنج ، سال دوازده ، ۱۳۳۳ ، صص دودودو شصت و شش - دودودو شصت و هفت .

- یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص نودو هفت .

قرین ، ملا عبدالواحد .

- تحفة الاحباب ، واضح ، دوشنبه ۱۹۷۷ ، صص یکصدو چهل ودو - یکصدو چهل وسه .

قلندر پنجشیری ، ملا .

- ملا قلندر پنجشیری ، محمد هاشم انتظار ، آریانا ، شماره اول ، سال سیزدهم ، ۱۳۳۴ ، صص سی و یک - سی و دو .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص نودو هشت .

قوامی ، قوام الدین .

- دبیرستان بلخ - حصه چار ، خسته ، صص پنجدودو چار .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- تحفة الاحباب ، واضح ، دوشنبه ۱۹۷۷ ، صص یکصدو چهل و چار .

ک

کاتب ، قربان .

—ارمغان بدخشان ، کابل ، شماره سوم ، سال هفتم ، ۱۳۱۶
—افغانستان ، بهروز ، کابل ، ۱۳۳۴ .
—دائرة المعارف — جلد شش ، کابل ، ۱۳۴۸ ، ص یکصد و بیست و شش .

کامل بدخشانی .

بحر العرفان ، مثنوی عرفانی . آرشیف ، شانزده — بیست و شش
کشوری بلخی ، میر عصمت الله .
—دیرستان بلخ — حصه چار ، صص پنجم و نه — پنجم و ده .
—افغانستان ، بهروز ، کابل ، ۱۳۳۴ .
—دائرة المعارف — جلد شش ، کابل ، ۱۳۴۸ ، صص یکصد و پنجاه و شش — یکصد و پنجاه و هفت .

گ

گریان .

مزارات کابل ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۹ ، صص یکصد و بیست و شش — یکصد و بیست و هفت .

گلزار .

گازرگاه ، فکری سلجوقی . کابل ، ۱۳۴۱ ، صص پنجاه و شش — پنجاه و هشت .

گل محمد (پسر نواب قیصر) .

ارمغان عاشقان ، آرشیف ، هفده — یکصد و سی و هفت .

گوهر کابلی (از نسوان) .

—تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، صص سه صد و هشتاد و پنج .
—پرده نشینان سخنگوی ، ماگهرنمایی . کابل ، ۱۳۳۱ ، صص هشت .

ل

لاغر ، برهان الدین بدخشی .

اخوان المجالس اثر خودشاعر که در ۱۲۸۵ هجری در بدخشان
تالیف نمود . کابل ، شما ر ه یکصد و هفت ، سال نهم ، ۱۳۱۸ ،
مقاله شاه عبدالله بدخشی .

م

مایل ، میرزا خان کابلی .

دیوان میرزا خان کابلی ، آرشیف ، هشتاد - یکصد و هفده
عاجز افغان ، حافظ نورمحمد کابل ، شما ر ه دوم ، سال چارم ،
۱۳۱۳ .

افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

دایرة المعارف - جلد شش . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص سه صد و سه .

مجدوب ، حافظ نورمحمد .

تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و شصت و
هشت .

دایرة المعارف - جلد شش . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص دوصد و چهل
و چار .

مجنون شاه ، سید فخرالدین .

دیوان مجنون شاه (به نام بوستان خیال) . لاهور ، ۱۳۲۸ ق
امان التواریخ - جلد هفت ، مودب السلطان ، دستنویس ، ص
ص سی و شش - سی و هشت .

تاریخ و فات مجنون شاه و پدرو فرزندوی ، خلیل ، آریانا ،
شماره اول ، سال پانزده ، ۱۳۳۵ ، ص شانزده .

مجنون شاه ، خسته . آریانا ، شماره دوازده ، سال چهارده ،
۱۳۳۵ ، ص ص سی و یک - سی و دو

یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، ص ص یکصد و
هجده - یکصد و نوزده .

—دایرة المعارف — جلد شش، کابل، ۱۳۴۸، ص دو صد و چهل و چار.

محبوب هروی (از نسوان).

—تاریخ ادبیات، غبار. کابل. ۱۳۳۰، ص سه صد و هشتاد و چار.

—پرده نشینان سخنگوی، ماگه رحمانی. کابل، ۱۳۳۱، ص هفتاد

—افغانستان، بهرو ز. کابل، ۱۳۳۴.

—زنان سخگور — دفتر سوم، سلیمی. تهران، ۱۳۳۷، ص

دو صد و شصت و نه.

—دایرة المعارف، جلد شش. کابل، ۱۳۴۸، ص دو صد و چهل

و شش.

محرم کابلی، محمد علی.

تذکره محترم. دوشنبه، ۱۹۷۵، ص ص سه صد و بیست —

سه صد و بیست و یک.

—پیوند های فرهنگی، نظروف. کتاب، شماره اول، سال چار،

۱۳۳۶.

محزون.

—افغانستان، بهرو ز. کابل، ۱۳۳۴.

—مزارات کابل، خلیل. کابل، ۱۳۳۹، ص ص دو صد و بیست و

چار — دو صد و بیست و پنج.

—دایرة المعارف — جلد شش، کابل، ۱۳۴۸، ص دو صد و چهل و

هفت.

محزون، داملا ارباب.

افغانستان، بهرو ز. کابل، ۱۳۳۴.

محسن، میرزا محمد محسن — دیر.

—تحفة شا هنشهی، نسخه قلمی محفوظ در آرشیف ملی، منشی

ابراهیم حیرت،

—عاجز افغان، حافظ نور محمد. کابل، شماره دوم، سال چار م،

۱۳۱۳.

—تاریخ ادبیات، غبار. کابل، ۱۳۳۰، ص سه صد و نه.

—افغانستان، بهروز. کابل، ۱۳۳۴.

-استخرا ج تاریخ درنظم ،خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ ، ص بیست و چار .

-گازر گاه ، فکر ی سلجوقی،کابل ، ۱۳۴۱ ، صص هشتادویک -هشتادو دو .

-یادی از رفته گان ، خسته .کابل ، ۱۳۴۴ ، ص یکصدو بیست و شش .

محقق قند هاری .

-محقق قند هاری ، حبیبی .کابل ، شماره هفت - هشت،سال شش ، ۱۳۱۵ ، صص چهل و پنج-پنجاه و هفت .

-محقق قند هاری ، حبیبی ، آریانا ، شماره اول ، سال بیست و پنج ، ۱۳۴۵ ، صص یک- هفده

محمد جان .

استخرا ج تاریخ در نظم،خلیل .کابل ، ۱۳۳۷.

محمد حسین قند هاری ، ملا .

فضای فرا موش شده، افغان نویس . کابل شماره یازده ، سال اول، ۱۳۱۰ ، ص چهل .

محمد رضا .

روضة الانشا ، دستنویس . گنجینه دستنویسها ، دو شنبه، تاجیکستان .

محمود ، میرزا محمود .

ار مغان بدخشان . کابل ، شماره شش ، سال هفت، ۱۳۱۶

محمود الحسینی .

تیمور شاه درانی - جلد دوم، فوغلزایی . کابل ، ۱۳۴۶ ، صص سه صدو هشتادو چار .

محوى همبىنگى ، نعمت الله .

-افغانستان ، بهرو ز . کابل، ۱۳۳۴.

-محوى ، خسته . آریانا ،ش اول ، سال سی ، ۱۳۵۰ ، صص هفتادو هشت - هفتادونه .

-ارمغان مینه ، به اهتمام ناصر کوهی . ۱۳۲۸ .

مخفی ، قاری نور الدین .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل، ۱۳۳۰، ص سه صد و چهارده .
- افغانستان ، بهرو ز. کابل، ۱۳۳۴.
- یادی از رفته گان ، خسته ، کابل ، ۱۳۴۴ ، ص یکصد و بیست و پنج
- دایرة المعارف —جلد ششم . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص سه صد و شصت و دو .

مخلص .

- استخراج تاریخ در نظم ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ ، ص ص چهل و شش
- چهل و هفت .

مخلص میرزا محمد یعقوب .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل، ۱۳۳۰، ص سه صد و شصت و شش .
- دایرة المعارف —جلد شش، کابل ، ۱۳۴۸ ، ص سه صد و شصت و دو .

مخلص ، ملا موسی .

- افغانستان ، بهرو ز. کابل ، ۱۳۳۴ .
- دایرة المعارف —جلد شش . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص دوصد و شصت و سه .

مدثر ، میرزا .

- میرزا مدثر ، نیک محمد صریر . آریانا ، شمار ه پنج — شش ، سال سیزده ، ۱۳۳۲ .

مذنب ، عبدالحق .

- افغانستان ، بهرو ز. کابل ، ۱۳۳۴ .
- دایرة المعارف —جلد شش . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص دوصد و شصت و چار .

مذنب ، عبدالحق .

- دبیرستان بلخ —حصه چار ، خسته . ۱۳۳۳ ، ص پنجصد و چهارده .

مریم ، کنیزك .

- پرده نشینان سخنگوی ، ماگه رحمانی . کابل ، ۱۳۳۱ ، ص
هفتاد و هشت .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- زنان سخنور - دفتر سوم ، سلیمی . تهران ، ۱۳۳۷ ، ص
دو صد و چهل و سه

- دایرة المعارف - جلد شش . کابل ، ۱۳۴۸ ، دو صد و شصت و
پنج .

مستوره غوری ، حور النساء .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، سه صد و هشتاد و پنج .

- پرده نشینان سخنگوی ، ماگه رحمانی . ۱۳۳۱ .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- زنان سخنور - دفتر سوم ، سلیمی . تهران ، ۱۳۳۷ ، ص
سه صد و هشت .

مسلك دروازی ، سيد ملك .

- ارمغان بدخشان . کابل ، شش ، سال هشت ، ۱۳۱۷ ، ص
هفتاد و هفت - هفتاد و نه

- یادى از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، ص یکصد و پنج .

مشرقى ، مهردل .

- دیوان مشرقی ، دستنویس ، دو صد و هشتاد و چهار صفحه .
آرشیف ، شماره دفتر دو صد و هشت .

- ادبستان قند هار ، حبیبی . کابل ، شماره شش و هشت ، سال
چهارم ، ۱۳۱۳ .

- ادبستان قند هار ، حبیبی . کابل ، شماره سوم ، سال ششم ،
۱۳۱۵ ص پنجاه و شش - هفتاد و هشت .

- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و چهل و دو .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- استخراج تاریخ در نظم ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ ، ص
یازده ، بیست و شش و بیست و هفت .

—یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص یکصد و هفت — یکصد و یازده .

• سه شاعر از یک خانوادۀ بزرگ ، حبیبی ، ادب ، شما ر ه پنج — شش ، س یا زده ، ۱۳۴۴ ، صص سی و شش — چهل و پنج

— دایرۀ المعارف — جلد شش. کابل ، ۱۳۴۸ ، ص سه صد .

— دکندهار مشاهیر ، ولی زلمی. ۱۳۴۹ ، صص دوصد و سی و سه — دوصد و سی و هفت .

— شرح بیتین مثنوی مولا — جلال الدین بلخی (به نظم و پروزن مثنوی) ، ترتیب و تصحیح حبیبی. کابل ، ۱۳۵۱ .

مصرع ، داملا عبدالله را غی .

— دیوان مصرع ، آر شیف، بک — یکصد و سیزده .

— بهار بدخشان ، عبدالکریم حسینی ، نسخه خطی متعلق به حبیب نوایی .

— افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

— یادی از رفته گان ، خسته ، ۱۳۴۴ ، صص یکصد و دوازده — یکصد و هفده .

مضطر ، رحمت الله .

— دبیرستان بلخ — حصۀ چار. خسه . صص پنجصد و هفده — پنجصد و هجده .

— افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

مضمر خلمی ، ملا عبدالله .

تحفة الاحباب ، واضح، دوشنبه، ۱۹۷۷ ، صص یکصد و شصت و نه — یکصد و هفتاد .

معتمد ، محمد شریف .

تذکرۀ محترم ، دوشنبه . ۱۹۷۵ ، صص سه صد و سی و دو — سه صد و سی و سه .

مفتی — میرزا علی چار کنتی .

دبیرستان بلخ — حصۀ اولی . ۱۳۳۳ ، صص یکصد و دو .

مقبل خلّی .

- دبیرستان بلخ - حصه چار، صص پنجصد و بیست و سه - پنج
صد و بیست و چار .

- افغانستان ، بهروز، کابل ، ۱۳۳۴ .

- ارمغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شماره دهم ،

سال دوم ، ۱۳۵۱ ، ص سی و هفت

ملك ، محمد حسن .

تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و چهل و چار .

منشی ، لچهمی رام پندت .

تیمور شاه درانی - جلد دوم، فوفلزا یی . کابل ، ۱۳۴۶ ، صص
سه صد و هشتاد و پنج - سه صد و هشتاد و شش .

منصور .

یادی از رفته گان، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص یکصد و بیست
- یکصد و بیست و چار .

منصور غزنوی .

منصور غزنوی شالیجی ، خلیل ، آریانا ، شماره هشت ،
سال شش ، صص سی و سه - سی و پنج .

هوذن ، خال نظر شبرغانی .

- دبیرستان بلخ - حصه چار ، صص پنجصد و بیست و پنج - پنج
صد و بیست و شش .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

- دایرة المعارف - جلد ششم ، کابل ، ۱۳۴۸ ، دو صد و نود و یک .

مهجور ، عبدالستار .

تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و چهل چار .

مهجور کابلی .

- مهجور کابلی ، عبدالغفور شرر . کابل ، شماره یکصد و یازده ، سال

دوم ، ۱۳۱۹

- چهره هایی از شعراي معاصرما ، ابراهيم صفا ، روزنامه انيس ،
جوزای ۱۳۵۴ .

مہجور، ملا محمود توپچی باشی

تذکرہ محترم، دوشنبہ، ۱۹۷۵، صص سه صدو سی و هفت - سه صدو سی و هشت .

میر ابو الفضل سیا و شانی .

مزارات هرات - حصہ سوم ، به تصحیح فکر ی سلجو قی . کابل ، صص یکصدو شصت و شش - یکصدو شصت و هشت .

میرزا احمد جان .

—عاجز افغان ، حافظ نور محمد . کابل ، شماره دوم ، سال چهارم ، ۱۳۱۳ .

—تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، صص سه صدو سی و هشت .
—افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

—تازه نوای معارف ، عطایی . کراچی . ۱۹۵۹ ، قسمت تعلیق ، صص هشتصدو شصت و شش - هشتصدو شصت و هفت .
—دائرة المعارف - جلد ششم . کابل ، ۱۳۴۸ .

میرزا عبدالسلام .

ارمغان سمنگان ، محسن — حسن . اوقاف ، شماره یازده ، سال دوم ، ۱۳۵۱ ، صص سی و هفت - سی و هشت .

میرزا عزیز بیگ .

افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

میرزا لطف الله دروازی .

افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

میرزا محمد جان .

میرزا محمد جان خان ، محمد شفیع پروانه (بعدا رهگذر) . آریانا ، شماره نهم ، سال هفتم ، ۱۳۲۸ ، صص سیزده - بیست .

میرزا محمود خان کابلی .

افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

میرزا مهدی خان .

تیمور شاه درانی - جلد دوم ، فو فلزایی . کابل ، ۱۳۴۶ ، صص چار صدو هشتادو شش .

میرطور ه خان .

افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴.

میر عبدالکریم .

پیو ند های فر هنگی، نظروف . کتاب ، شماره يك ، سال چار م ، ۱۳۶.

میر فخر الدین .

افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴ .

میر منیر .

افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

میر ثا موس الدین .

افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴.

میر واعظ ، میر احمد .

— مجموعه اشعار میر واعظ شامل بیش از یکصدغزل و جزآن .
دستنویس ، متعلق به پوهاندسرورهمایون .

— سراج التواریخ — جلد اول، فیض محمدکاتب . کابل ، ۱۳۳۱ق،
صص شصت و شش ، هفتاد و سه، هفتاد و چار ، یکصد و پنجاه و يك ،
یکصد و شصت و سه ، یکصد و هشتاد و یکصد و هشتاد و دو .

— امان التواریخ — جلد هفت ، مودب السلطان ، دستنویس، ص
ص ، چهل — چهل و يك .

— افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴.

— تازه نوای معار ك، عطا یی . کراچی ، ۱۹۵۹ ، قسمت تعلیق ،
صص هشتصد و دو — هشتصد و ده .

— درةالزمان ، فوفلزا یی . کابل، ۱۳۳۷ ، صص دوصد و هفتاد و
چار — دو صد و هفتاد و پنج .

— مزارات کابل ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۹ ، صص یکصد و هشتاد
و پنج.

— دایرةالمعارف — جلد ششم . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص صد و چهل.

میریوسف علیخان .

—تاریخ ادبیات، غبار. کابل، ۱۳۳۰، ص سه صد و سی و هشت
—افغانستان، بهروز. کابل، ۱۳۳۴

ن

ناجی، ملا میر خواجه .

ار مغان بدخشان. کابل، شماره چهارم، سال هشتم، ۱۳۱۷، ص
ص نود - نود و دو .

نادر (پسر تیمور شاه درانی).

—تاریخ ادبیات، غبار. کابل، ۱۳۳۰، ص سه صد و بیست .
—افغانستان، بهروز. کابل، ۱۳۳۴.

—مزارات کابل، خلیل، ۱۳۳۹، صص یکصد و پنجاه و شش - یک
صد و پنجاه و هفت.

—تیمور شاه درانی - جلد دوم، فوفلزایی. کابل، ۱۳۴۶، صص
چار صد و هشتاد و نه .

—دایرة المعارف - جلد ششم. کابل، ۱۳۴۸، ص سه صد و
چهارده .

نامق هراتی، عبدالحمید .

تحفة الاحباب، واضح. دوشنبه، ۱۹۷۷، ص یکصد و هفتاد و نه .

ناظم بدخشی، میر محمد ناظم .

تذکره ناظم، اثر خود ناظم، معرفی از شاه عبدالله بدخشی .
کابل، شماره یکصد و هفت، سال نهم، ۱۳۱۸.

ناله، سید میرک .

دایرة المعارف - جلد ششم. کابل، ۱۳۴۸، ص سه صد و هفت.

نبی، محمد نبی .

دبیرستان بلخ - حصه دوم، صص یکصد و هشتاد و شش - یک
صد و هشتاد و هفت .

نجیف، منشی عبدالحمید .

—سکینه الفضلا، رستاقی. دهلی. ۱۳۵۰ق، ص یکصد و هفت .

—افغانستان، بهروز. کابل، ۱۳۳۴.

ندیم بلخی ، حاجی پادشاه خواجه .

-ندیم بلخی و ندیم کابلسی ، خنیل . آریانا ، شماره چهارم ،
سال چهارم ، ۱۳۲۵ ، صص چهل و سه - پنجاه و یک .

-خلیفه دارالامان و ندیم بلخی ، خسته . آریانا ، شمار ه
پنجم ، سال پنجم ، ۱۳۲۶ .

-ندیم بلخی ، خلیل ، آریانا ، شماره دهم ، سال هفتم ، ۱۳۲۸ ،
صص پانزده - بیست و یک .

-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، صص صد و شصت و شش
- دبیرستان بلخ - حصه چهارم ، صص پنجاه و سی و هفت -
پنجصد و پنجاه و سه .

-یادی از رفته گان ، خسته ، ۱۳۴۴ ، صص یکصد و سی و دو -
یکصد و سی و هشت .

-دایرةالمعارف - جلد ششم . کابل ، ۱۳۴۸ ، صص سه صد و
بیست و یک .

-ارمغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شماره یازده ،
سال دوم ، ۱۳۵۱ ، صص چهل - چهل و یک .

نشاط ، عبدالوهاب (معتمدالدوله) .

-سراج التواریخ - جلد اول ، فیض محمد کاتب . کابل ، ۱۳۳۱ ،
صص نود و شش .

-سفینه المحمود ، محمود میرزا قاجار ، به کوشش داکتر خیامپور .
تبریز ، ۱۳۴۶ ، صص چهل و نه - هفتاد و چار .

-از سبا تا نیما - جلد اول ، یحیا آرین پور . تهران ، ۱۳۵۰ ،
صص بیست و نه - سی و پنج (بیست و یک)

نقیب ، قاسم خواجه .

-دبیرستان بلخ - حصه چهارم ، صص پنجاه و پنجاه و چار -
پنجصد و پنجاه و پنج .

-افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

-ارمغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شماره یازده ،
سال دوم ، ۱۳۵۱ ، صص سی و نه .

نور محمد ، خلیفه صاحب .

خلیفه نور محمد ، هاشم انتظار. آریانا ، شماره یازده ، سال سیزده ، ۱۳۳۴ ، صص بیست و پنج- بیست و نه .

نوری ، نور محمد قندهاری .

تکمله مقالات الشعرا ، خلیله-تتوی . کراچی ، ۱۹۵۸ ، صص ششصد و نوزده- ششصد و بیست و بیست و یک . نویده .

مزارات کابل ، خلیل ، کابل ، صص یکصد و هفت - یکصد و هشت .

نهرینی ، شمس الدین .

پیوندهای فرهنگی ، نظروف. کتاب ، شماره اول ، سال چهارم ، ۱۳۶۰ .

نیازی بلخی .

دایرة المعارف - جلد ششم . کابل ، ۱۳۴۸ ، سه صد و سی و شمس .

نیازی ، خواجه شاه نیاز .

-ارمغان بدخشان . کابل ، شماره دوم ، سال هفتم ، ۱۳۱۶ .
-افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .

-پیوندهای فرهنگی ، نظروف. کتاب ، شماره اول ، سال چهارم ، ۱۳۶۰ .

نیازی ، میرزا نیاز یسمنگانی .

-دیرستان بلخ- حصه چهارم ، صص پنصد و شصت و یک- پنج صد و هفتاد و هفت .

-یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص یکصد و سی و نه - یکصد و چهل .

-ارمغان سمنگان ، محسن حسن . اوقاف ، شماره یازده ، سال دوم ، ۱۳۵۱ ، صص سی و نه - چهل .

و

وارث ، نصر الدین .

-افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴.

-دايرة المعارف - جلد ششم. کابل ، ۱۳۴۸ ، ص سه صد و سی و هشت .

واسع، عبدالواسع طبیب .

-دیوان واسع، دستنویس . آرشیف ، يك - هفتاد و هشت ، سی و سه - سیزده و نود و پنج.

-امان التواریخ - جلد هفتم، مودب السلطان ، دستنویس ، ص چهل .

-عاجز افغان ، حافظ نور محمد. کابل ، شماره دوم ، سال چهارم ، ۱۳۱۳ .

-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳ ، ص سه صد و چهل و يك .

-افغانستان ، بهرو ز . کابل ، ۱۳۳۴.

- استخراج تایید در نظم، خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ ، ص ص هشتاد و نه - نود .

-مزارات کابل ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۹ ، ص ص هفتاد و نه - هشتاد و یکصد و بیست و سه .

-یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، ص ص یکصد و

چهل و يك - یکصد و چهل و سه .

واصل ، میرزا محمد نبی .

-تحفة شا هنشاهی ، حیرت . ص ص هفتاد و هشت - یکصد و نوزده ، آرشیف ، هشت بر هشتاد و هشت

-غزلیات واصل ، آرشیف يك - سی و هفت - ده

-سراج التواریخ - جلد سوم ، فیض محمد کاتب . کابل ، ۱۳۳۱ ، صفحه هفت صد و هفتاد و پنج .

- امان التواریخ جلد هفت. مودب السلطان ، نسخه عکسی.

- واصل ، محمد سرور . کابل ، شماره دهم ، سال چهارم ، ۱۳۱۴ .
- تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و شصت و یک .
- دبیر کامل ، و شا عر فاضل میرزا محمد نبی خان واصل ، بهروز .
ادب ، شماره اول ، سال اول ، ۱۳۳۲ صص بیست و هفت - سی و دو .

- استخراج تاریخ در نظم خلیل . کابل ، ۱۳۳۷ ، صص بیست و پنج - بیست و شش .

- مزارات کابل ، خلیل . کابل ، ۱۳۳۹ ، صص یکصد و هجده - یک صد و نوزده .

- اشعار واصل ، گرد آو رده محمد حسین طالب ارزگانی ، کابل
- یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص یکصد و چهل و چار - یکصد و چهل و شش

- یاد نامه واصل کابلی ، بیرنگ کو هدا منی ، هیواد ، شمار ه چار
صد و هفتاد و هفت ، سال سی و چار ، ۱۳۶۱ .

واضح ، قاری رحمت الله بخاری .

تحفة الاحباب ، تالیف خو دو واضح ، دوشنبه ، ۱۹۷۷ . صص
یکصد و نود و سه - دو صد و شش (این شخص تعداد ی از سخنان
افغانستان را ملاقات کرد و در کتاب خود از آنان یاد آور شده
است و از پیوند دهنده گان روابط فرهنگی دوطرفه آمو به شمار
میرود .)

واله ، حامد خواجه .

- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .
- دایرة المعارف - جلد ششم . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص سه صد و چهل
والی ، محمد امین .
یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص یکصد و پنجاه و
چار - یکصد و پنجاه و پنج .

والی ، میر سلطان شاه .

- ار مغان بدخشان . کابل ، شماره پنجم ، سال هفتم ، ۱۳۱۶ .
- افغانستان ، بهروز . کابل ، ۱۳۳۴ .
- دایرة المعارف - جلد ششم . کابل ، ۱۳۴۸ ، ص سه صد و چهل

وصفی ، علی عسکر (۲۲) .

-عاجز افغان . حافظ نور محمد. کابل ، شماره چهارم ، سال چهارم،

۱۳۱۳ .

-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و بیست و سه

-تیمور شاه درانی - جلد دوم، فوفلزا یی . کابل ، ۱۳۴۶ ، ص

چهار صد و هشتاد و هفت .

وصفی ، علی نقی .

-دیوان و صفی (با منتخبی از اشعار شاعران دیگر) ، دست

نویس ، متعلق به کتابخانه پوهاند:اکثر جاوید .

-عاجز افغان ، حافظ نور محمد. کابل ، شماره دوم ، سال چهارم،

۱۳۱۳ .

-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، ص سه صد و بیست و سه

-افغانستان ، بهرو ز. کابل ، ۱۳۳۴ .

-دائرة المعارف - جلد ششم. کابل ، ۱۳۴۸ ، ص سه صد و چهل

و دو .

وفایی ، عبدالخالق .

دبیرستان بلخ - حصه چهارم، ص سه صد و شصت و هفت .

ولی رام هندو .

-دیوان ولی رام شاعر هندو، دستنویس ، آرشیف ، شش -

بیست و هشت و دوازده - یکصد و پنچ .

-عاجز افغان ، حافظ نور محمد. کابل . شماره دوم ، سال چهارم،

۱۳۱۳ .

ولی طواف .

-امان التواریخ - جلد هفتم ، مودب السلطان ، دستنویس ، ص

چهل و یک .

-اثر نایاب شاعر امی کابل معروف به ولی طواف . معرف

معارف ، شماره دوم ، سال اول ، ۱۲۹۸ ، ص ص بیست و نه - سی و

چار .

-یک دوغزل شاعر امی کابل . معرف معارف ، شماره ششم ،

سال اول ، ۱۲۹۸ .

-ولی طواف کابلی، عبدالغفور شرر. کابل، شماره چهارم و پنجم، سال پنجم، ۱۳۱۴.

-ولی طواف، صالح محمد. کابل، شماره دوازدهم، سال هشتم، ۱۳۱۷، صص چهل و دو-چهل و سه.

-تاریخ ادبیات، غبار. کابل، ۱۳۳۰، ص سه صد و چهل و سه.
-مجموعه اشعار ولی طواف کابلی، گردآوری و تصحیح محمد اکبر عشیق، لاهور، ۱۳۵۶.

-دایرة المعارف - جلد ششم. کابل، ۱۳۴۸، ص سه صد و چهل و چار.

-ولی طواف کابلی شاعر برخاسته از میان مردم، بیرنگ کواهدا منی، هیواد، شمار چهار صد و شصت و پنج، سال ۳۴، ۱۳۶۱، ص چار.

وای، ولی محمد.

تکمله مقالات الشعرا، خلیل تنوی. کراچی، ۱۹۵۸، صص شش صد و بیست و دو - شش صد و بیست و نه.

ولی محمد لغاری.

تازه نواى معارك، عطایى. قسمت تعلیق، کراچی، ۱۹۵۹، صص هشت صد و پانزده - هشت صد و بیست و سه.



هاشم تاشقور غانی.

پیوند های فرهنگی، نظروف. کتاب، شماره اول، سال چهارم، ۱۳۶۰.

هبا دروازی.

-دیوان هبا، نسخه قلمی مکتوب در (۱۲۸۷ق). متعلق به رازق رویین.

-تاریخ ادبیات، غبار. کابل، ۱۳۳۰.

-افغانستان، بهروز. کابل، ۱۳۳۴.

-دایرة المعارف - جلد ششم. کابل، ۱۳۴۸، ص سه صد و چهل و نه.

هما ، رضا قلی نوابی

تیمورشاه درانی - جلد دوم، فوفلزایی . کابل ، ۱۳۴۶ ، صص
چار صدو هفتاد - چار صدو هفتادویک .

ی**یاری بدخشی .**

-ار مغان بدخشا ن . کابل ، شماره اول ، سال هشتم ، ۱۳۱۷ ،
صص هشتادو چار - هشتادوهشت
-تاریخ ادبیات ، غبار . کابل ، ۱۳۳۰ ، سه صدو سیو چار .
-افغانستان، بهروز . کابل ۱۳۳۴

یاری ، میرزا درویش .

دبیرستان بلخ - حصه چهار، صص پنجصدو هفتادو چار - پنج
صدو هفتادو پنج .

یاور خراسانی .

سخنوران چشم دیده ، ترکی. دکن ، ۱۲۳۲ ق ، صص یکصد و
سیویک - یکصدو سی و دو .

یحیا ، آخند ملا یحیا .

آثار هرات - جلد سوم. هرات، ۱۳۱۰ ، صص دوصدو هشتاد .

یحیا، محمد یحیا کابلی .

-یحیا از شاعران فراموش شده ، بهروز . آریانا ، شمار ه
یازده ، سال دهم ، ۱۳۳۱ ، صص بیستودو - بیستوشش .
-یادی از رفته گان ، خسته . کابل ، ۱۳۴۴ ، صص یکصدو
پنجاه و دو - یکصدو پنجاه و سه

یک چشم ، عین الدین .

سخنوران چشم دیده ، ترکی. ۱۳۳۲ ق ، صص یکصدو سی و دو .

یوسف ، (از خاندان تیمور شاه درانی) .

تیمور شاه درانی - جلد دوم ، فوفلزا پی . کابل ، ۱۳۴۶ ، ص
چهار صد و هشتاد و نه .

یوسف کروخی .

-دیوان یوسف کروخی. آرشیف ، چار - دوازده .

-آثار هرات - جلد سوم. هرات ، ۱۳۱۰ ، ص دوصد و
هفتاد و هشت

بهره دوم

کتابها و مقالات دوباره اوضاع سیاسی و اجتماعی و ادبی عصر

ادبیات معاصر دری ،

بررسی ها ، نظریات و پیشنهادات ، دکتر اسدالله حبیب ،
ادب ، شماره چار ، سال بیست و چار ، ۱۳۵۵ ، صص هجده-سی
ویک و شماره یک و چار ، سال بیست و پنج ، ۱۳۵۶ .

ارمغان کרוخ ،

فکری سلجوقی ، آریانا ، شماره پنج ، سال شش ، ۱۳۲۷ ، صص
پنج - هفده .

اسناد و یادداشت های تاریخی ، حافظ نور محمد . آریانا ، شماره
های مختلف (۱۳۲۲ - ۱۳۲۵)

افغانستان در قرن نوزده ، چاپ سوم ، کابل ، ۱۳۴۶
افغانستان در مسیر تاریخ ، میر غلام محمد غبار ، کابل ،
۱۳۴۶ .

بالا حصار کابل ، ج ۱-۲ ، احمد علی کهزاد . کابل ، ۱۳۴۰

بحر الفوائد (مجموعه دوازده اثر منظوم و منثور) ،

محمد یوسف ریاضی ، مشهد ، ۱۳۲۴ ق .

بررسی نثر دری در شصت سال پسین سده نوزدهم ،

پویا فارابی ، هنر ، شماره اول ، چار و پنج ، سال دوم (۱۳۵۸) و
شماره اول ، سال سوم (۱۳۵۹)

برگزیده شعر معاصر افغانستان ،

محمد سرور مولایی . تهران ، ۱۳۵۰ (قسمت مقدمه)

پادشاهان متاخر افغانستان - ج ۲۰۱ ،

میرزا محمد یعقوب خان خاکی . کابل ۱۳۳۴ و ۱۳۳۶ (دوباره این

کتاب به صفحه (سه صد و نود و یک) تاریخ ادبیات افغانستان
نیز مراجعه شود .)

پیشرو نهضت ها سید جمال الدین افغانی ،

غلام حسین موسوی ، بجلف

تاریخ ادبیات افغانستان محمد حیدر ژوبل ، کابل ، ۱۳۳۶
تحفة العلماء یا خطابة امیر شیرعلیخان ،

عبدلرؤف بینوا . آریانا ، ش یازده - دوازده سال ششم ،
۱۳۲۷ .

(تذکره محمد رضا بر نبادی) ،

محمد رضا بر نبادی ، دستنویس ، تالیف شده در ربع اول قرن سیزده
تمری ، موجود در کتابخانه کاد می علوم (مطبوعه ۱۹۸۴ در
مسکو) .

نلا شهای سیاسی سید جمال الدین افغانی ،

یا مبارز بزرگ سیاسی شرق در قرن نوزده . کابل ، ۱۳۵۵

تیمور شاه درانی - ج ۱ ، طبع ۲ عزیز الدین فوفلز ایی . کابل ،
۱۳۴۶ .

جمعی از شعرای کابل ، محمد حیدر نیسان . آریانا ، ش
یازده - دوازده سال سوم ، ۱۳۲۳ .

جنبش جنگنا مه سراپی در شعر سده نوزده افغانستان ،

دکتور اسدالله حبیب . خرا ، شماره اول ، سال دوم ، ۱۳۶۰

جنگنا مه ۱ میر دوست محمد آرشیف ، هشت - یکصد و نه .

جنگنا مه منسوب به فیض الدین درویش ،

از خانواده سعد الدین انصاری (تاریخ ادبیات افغانستان ، ص
سه صد و پنجاه و سه) و مقاله غبار در آریانا ، شماره یازده ، سال
ششم ، ۱۳۲۷ ، صص ۲-۵

حیات سید جمال الدین افغانی ، محمد امین خویانی . کابل ،

دبیرستان بلخ

(نسخه غیر مطبوع ، نوشته شده در ۱۳۳۳) ، مولینا خسته .
 (این اثر از نظر شناخت تعدادی از اهل ادب در سده سیزدهم جدا
 قابل توجه دانسته میشود و سرچشمه مغتنمی به حساب می آید .
 در الزمان فی تاریخ شاه زمان ، فوفلزی . کابل ، ۱۳۳۷ .

در زوایای تاریخ معاصر افغانستان ، احمد علی کهزاد .
 کابل ، ۱۳۳۱

ذکر برخی از خوشنویسان و هنرمندان .

(قسمت تعلیق از فکری سلجوقی) ، کابل ، ۱۳۴۹ .

رجال و رویداد های تاریخی ، احمد علی کهزاد ، کابل ، بدون
 تاریخ .

رساله ها و مقالات در باره سید جمال الدین ،

به اهتمام حبیب الرحمن . کابل ، ۱۳۵۵

روضه الانشاء

محمد رضا بلخی . دستنویس ، گنجینه دستنویسها ، تاجیکستان
 زنده گانی و فلسفه اجتماعی و سیاسی سید جمال الدین افغانی ،
 مرتضی مدرس . چهاردهی . تهران ، ۱۳۳۴ .

سراج التواریخ ، ج ۱-۳ ، فیض محمد کاتب . کابل ۱۳۳۱ و
 ۱۳۳۳

سفارت روسیه تزاری به دربار امیر شیرعلیخان ،

داکتر یاور سکی ، ترجمه عبدالغفور برشنا . کابل .

سید جمال الدین اسدآبادی معروف به افغانی ،

سید حسن تقی زاده . تبریز ، ۱۳۴۸ .

سید جمال الدین پیشوا ، انقلاب شرق ، محمد عثمان .
 کابل ، ۱۳۵۵

سید جمال الدین در مطبوعات افغانستان ، به اهتمام صدیق

رهو . کابل ، ۱۳۵۵ .

سید جمال الدین افغانی ، غلام جیلا نی اعظمی . کابل ، ۱۳۱۷ .

سید جمال الدین افغانی و افغانستان ، کابل ، ۱۳۵۵
 شرح حال و آثار سید جمال الدین اسد آبادی معروف
 به افغانی ، میرزا لطف الله اسد آبا دی . برلین ، ۱۳۰۴
 طرز اداره و تشکیلات نظامی و ملکی عصر امیر شیر علیخان ،
 عبدالله . آریانا ، شماره سوم ، سال سی و هشت ، ۱۳۵۹ ، صص
 هشتاد و چهار - یکصد و سی و چهار .

فتحنامه ، اثر منظوم عظیم الدین تتوی .
 آریانا ، شماره سوم ، سال بیست و هفت ، ۱۳۴۸ ، صص
 نود و هفت - نود و نه .

فرهنگ دوره ابدالیان (در کتاب نگاهی بر نقش فرهنگ
 افغانستان در عهد اسلامی) ، محمد انور نیر . کابل ، ۱۳۵۵ .
 فضایل فراموش شده ، افغان نویسنده . کابل ، شمار
 یازده و دوازده ، سال اول ، ۱۳۱۰ .

کتاب خطی گلشن امارت ، مغبار . آریانا ، شماره اول ، سال
 ششم ، ۱۳۲۶ ، صص پنج - دوازده . (در باره چگونگی
 کتاب)

گلشن امارت ، نور محمدنوری . کابل ، ۱۳۳۵

لعل بدخشان ، تالیف د ۱۲۸۹ ق .
 مقاله شاه عبدالله بدخشی . کابل ، شماره یکصد و هفت ، سال نهم ،
 ۱۳۱۸ .

مجدیدیان سند و افغانستان (قسمت تعلیق کتاب تازه نوای
 معارف به تصحیح حبیبی . کراچی ، ۱۹۵۹)

مبارزه سید جمال الدین افغانی ، محمود ابوریه . کابل ، ۱۳۴۱

میرزایان برنا باد ، دایل هروی . کابل ، ۱۳۴۸

نثر دری افغانستان (سی قصه) ، رضوی غزنوی ، تهران ، ۱۳۵۷

نگرشی بر مقدمات تاریخ ادبیات دری افغانستان ،
پو یا فاریابی . هنر ، شماره دوم - چارم ، سال سوم - چهارم ،
۱۳۵۹ .

نسب وزادگاه سید جمال الدین افغانی ، حبیبی . کابل ، ۱۳۵۵
نسخه خطی کتاب واقعات شجاع الملک درانی ،
م. غبار . آریانا ، شماره دوم ، سال ششم ، ۱۳۲۶ ، صص یک-
شش .

نظری به ادبیات نزد یک سبک هند و مکتب بیدل ،
حبیبی . کابل ، شماره اول ، سال چهارم ، ۱۳۱۳ ، صص
هشتاد و نه - نود و هشت .

نگاهی به ادبیات معاصر افغانستان ،
حیدر ژوبل . کابل ، ۱۳۳۷ .

نگاهی تاریخی به ادبیات معاصر دری افغانستان ، (درسالنامه
۱۳۵۹) ، دکتور اسد الله حبیب . کابل ، ۱۳۵۹ ، صص نه صد و
چهل و نه - یک هزار و بیست و چار .

نماد های ادبی در بحر الفوائد ، نایل . خراسان ، شماره چهارم ،
سال اول ، ۱۳۶۰ ، صص پنجاه و سه - شصت و نه .

نوای معارف ، میرزا عطا محمد . کابل ، ۱۳۳۱ .
واقعات شاه شجاع ، شاه شجاع و محمد حسین هراتی .
کابل ، ۱۳۳۱

وضع سیاسی و اجتماعی عصر امیر شیر علیخان ،
پوهاند میر حسین شاه . آریانا ، شماره سوم ، سال سی و هشت ،
۱۳۵۹ ، صص پنج - هشتاد و سه

یادداشت های ابتدایی درباره بعضی از شاعران ،
نایل ، دستنویس .

یادداشت های بر نبادی ، محمد انور نیر ، آریانا ، شماره
هفتم ، سال دوم ، ۱۳۴۱ .

یادنامه سخنوران گمنام دروازی ، لطیف پدرا م ، هنر ،
شماره چهارم ، سال سوم ، ۱۳۵۹

اشارات و توضیحات

۱- برگزیده شعر معا صرافغانستان ، تالیف محمد سرو ر مولایی ، صفحه (۷) مقدمه، تهران، ۱۳۵۰.

۲- در باره این آثم که با آثم اول الذکر یکی خواهد بود یا خیر باید بیشتر تدقیق شود .

۳- درین سلسله یاد داشتها ی افغان نویس ، بابعضی از فضلی ناشناخته دیگر سده سیزده نیز میتوان آشنا یی یافت که شماری از آنان درین فهرست آورده شده اند .

۴- دبیرستان بلخ که مولا ناخال محمد خسته آنرا به سال (۱۳۳۳) شمسی در پنج بخش به اتمام رسانیده ، غیر مطبوع است و نسخه های آن نایاب . نسخه یی از آن در (پنجصد و هشتاد) صفحه به صورت تایپ شده دیده شد که چاربخش از پنج بخش را در برداشت و یک بخش آن کم بود. در نسخه دیده شده که حصه چارم آن به نام ((مائر بلخ)) از صفحه سه صد و چهل و پنج تا پنجصد و هشتاد را دربر گرفته برای ادبیات سده سیزده و وطن سودمند میباشد .

۵- در گنجینه دستنویسهای شهر دوشنبه دو نسخه دیگر نیز از دیوان گل محمد افغان وجود دارد .

۶- این شاعر مدتها ی زیاده از عمر خود را در دهلی و بهوپال به سر برده است .

۷- دربارۀ ابو سعید او بهی و بوسعید کابلی که نام اصلی هردو نیز یکیست باید تدقیق صورت بگیرد که هردو یکی نباشند .

۸- این شاعر به نامهای ((شور)) ، ((بیخود)) و سیفی نیز شعر گفته است .

۹- این شخص گرچه اهل افغانستان نیست ، اما ازین جهت که آثار یی به نامهای ((جنگ افغانان و سکهان)) و «رنجیت نامه» و ((اکبر نامه)) که مربوط به تاریخ افغانستان است ، دارد ، درین فهرست گرفته شد .

۱۰- این اثر علاوه بر معرفی چند شاعر قرن سیزده افغانستان از لحاظ بررسی وضع ادبی و سیاسی افغانستان و بخارا در قرن نوزده (قرن سیزده هجری)، نیز قابل توجه میباشد .

۱۱- جد ترکی از افغانستان به هند رفته و مادرش نیز دختر نور محمد هراتی بوده است . پس او از سخنوران قرن سیزده و وطن ما و کتابش يك اثر ادبی مربوط به این عصر دانسته میشود. نسخه‌ی از سخنان چشمدیده در اختیار سر محقق دکتور جاوید قرار دارد.

۱۲- نسخه های دستنویس از دیوان تیمور شاه در اکثر از کتابخانه های داخل و خارج موجود میباشد . اساساً تیمور شاه از گوینده گان سده (دوازده) به شمار میرود که در چند سال اخیر عمرش ، قرن سیزده را دریافته است و لی در دربار او شعر وادب مورد توجه قرار داشته و چند تن از سخنوران قرن سیزده ، قسمتی از زنده گی خود را در عهد او به سر برده اند و از طرف او مورد قدر دانی واقع گردیده اند .

۱۳ و ۱۴- اجداد این دو شاه عراز افغانستان به هند رفته اند و اینان با منشاء افغانی در هند نشوونمایافته اند .

۱۵- در تاریخ ادبیات افغانستان (ص ۵۷۰) نادر پسر شاه شجاع متخلص به دری دانسته شده که در موضوع باید تا مل شود .

۱۶- این شاعر اصلاً از ناحیه امام در شمال افغانستان است که جلدش از آنجا به حیدر آباد دکن مهاجرت کرده است .

۱۷- دیوان شاه شجاع باری در لاهور به چاپ رسیده (۱۳۲۷ هجری ، سه صد و چهل و چار صفحه ، حدود پنجهزار بیت) و در منابع دیگر نیز راجع به او گفت وگو هایی وجود دارد .

۱۸- سواد نسخه یی از دیوان شرر زمین داور ی در اختیار مایل هروی قرار دارد .

۱۹- قرار معلوم نسخه یگانه یی از دیوان شرر جغتوی در خانواده محمد علی لعلی سابق و کیل جغتو در شورا وجود دارد .

۲۰- میر محمد علی فروغی از سادات اصفهان بود که به سال ۱۱۹۲ با تیمور از هند به کابل آمد و ساکن شد و پس از تیمور سالها حیات داشت و از جمله شاعران سده سیزده در افغانستان به حساب می آید .

۲۱- دربار ه این شاعر که در جنگ افغان - ایران به دست بنیاد خان هزاره اسیر شده بود، منابع دیگری نیز موجود میباشد. ذکر او در اینجا به مناسبت اشتراکش در جنگ و اسیر شدن اوست .

۲۲- در اینکه تخلص علی عسکر ((وصفی)) بوده باشد جای تردید باقیست زیرا اشعار او در همه جا به تخلص عسکر دیده شده است . بیشتر غزلهای این شاعر در دیوان علی نقی و صفی نقل شده که از آن جمله فقط يك غزل او به تخلص و صفی در آن مجموعه دیده میشود و در هر حال این امر دقت بیشتر لازم دارد .

درست نامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
د	شانزده	بوجود آید.	به وجود آید.
-	بیست و سه	«در چشم	در «چشم
ز	هجده	صحنه	صحنه
ط	بیست و دو	گرداند	گردانند
دو	دو	صفحه ده	صفحه سه
-	چار	صفحه سیزده	صفحه هشت
-	شش	صفحه بیست و یک	صفحه نزده
-	هفت	صفحه بیست و چار	صفحه بیست و پنج
شش	یک	هر گویند یی	هر گوینده یی
چارده	پنج	محفوظ	مخطوط
بیست و هشت	دو	ادب زمین داور	ادب در زمین داور
سی و یک	بیست و هشت	مساوی دوسک	مساوی دوسه سگ
سی و دو	نزده	خلال	خلال
سی و سه	سه	از قصاید او شرر	از قصاید شرر
سی و چار	بیست و هفت	غندلیب	عند لیب
سی و شش	پانزده	گوی	گوی
سی و هشت	چارده	۱۲۲۷ مساوی	۱۱۸۴ جمع ۴۳
		۴۳ جمع ۱۱۸۴	مساوی ۱۲۲۷
چهل و یک	دو	پادشاه زمان	یاشاه زمان
چهل و دو	بیست و شش	ریدف	زدیف
چهل و سه	هجده	عیش	عیش
چهل و پنج	هفت	کلا	کلام
چهل و شش	سه	(شکر کنج)	(شکر رکنج)

صفحه	سطر	نادرست	درست
چهل و هفت	سر صفحه و بعضی از	نماد های	نماد هایی
-	يك	خطه	خط
چهل و نه	يك	بدعهدي	بدعهدي (۸)
-	بيست و هشت	اقتضای	اقتضای
پنجاه	يك	اد	ياد
پنجاه و يك	پنج	مه	به
پنجاه و هفت	بيست و به	بعني	بعضي
پنجاه و نه	سه	تواند	تواند
شصت	بيست و پنج	دنهزار	ده هزار
شصت و يك	يازده	سرورده	سرورده
-	سي	عبدالسمع	عبدالسمع
شصت و دو	سه	سه صد و چار	سه صد و چار
-	نژده	ادبيات	ابيات
شصت و پنج	بيست و سه	تزيست	تزيست
شصت و شش	بيست و چار	فراوان	فراوان .
شصت و هشت	بيست و دو	دوره	دره
هفتاد و يك	دو	(۱۲۱۲)	(۱۲۱۲)
هفتاد و چار	چارده	بگذاختم	بگذا ختم
هفتاد و شش	بيست و يك	ديگر	ديگر،
هفتاد و هفت	سيزده	ناسود گر	ناسورد گر
هشتاد	سي	ليهان	ليهاي
هشتاد و سه	بيست و پنج	چمنسان	چمنستان
هشتاد و چار	يك	شعله خوبان	شعله خويان
هشتاد و هفت	يازده	حضر	حضر
نود	بيست و شش	چندي	چند
نود و يك	چار	زيران	زين ران
نود و دو	بيست و پنج	آسما ني	آساني

صفحه	سطر	نادرست	درست
نود و شش	شش	بیوده	بیوده
-	سیزده	ریایی	ریای
نود و هشت	چارده	دور باره	دو باره
یکصد و نه	بیست و سه	۱۸۱	۱۸۱۰
یکصد و چارده	بیست و دو	تقوا	تقوا و
یکصد و بیست و سه	سیزده	کمی	کسی
یکصد و بیست و هشت	هفت	بازیان	بازبان
یکصد و سی و سه	شانزده	ابولفرج	ابوالفرج
یکصد و سی و شش	پانزده	شده، باشد	شده باشد
یکصد و چهل و شش	نه	درمیان، دری	درمیان دری
یکصد و پنجاه	بیست و هفت	مشتاق، اصفهانی	مشتاق اصفهانی
یکصد و پنجاه و چار	دو-هفت	این سه بیت به ادامه سطر (۲۷)	در صفحه (۱۵۳) خوانده شود
-	نه - چارده	این سه بیت به دوام مطلع واصل	بعد از سطر (۳۰) در صفحه (۱۵۳) خوانده شود.
-	دوازده	کس	کسی
-	بیست و نه	خونابه،	خونابه
-	سی	فتنه .	فتنه
یکصد و پنجاه و پنج	بیست و هشت	روی است و یا	روی است یا
یکصد و شصت	شانزده	(۱۳۳۱)	(۱۳۳۹)
-	بیست و یک	سی و دو	بیست و شش
-	بیست و پنج	۱۳۳۱	(۱۳۳۹)
یکصد و شصت و دو	شش	آواز .	آه از
یکصد و هفتاد و پنج	شش	سرو	سرور
-	پانزده	۲-	۷-
یکصد و هشتاد و یک	چار	پرداختند	پرداخته
یکصد و هشتاد و پنج	بیست و سه	بیشتر از آن	بیشتر از آن

صفحه	سطر	نادرست	درست
یکصد و هشتاد و نه	نه	نیوشد	نیوشد
یکصد و نود و نه	سیزده	بیتو	(از تو)
-	بیست و نه	جای این مصرع بامصرع اول -	سطر سیام عوض شود .
دو صد	نه	گفته های	گفته ها
دو صد و یک	بیست و نه	میشود ، که	میشود که
دو صد و چار	بیست و شش	شه پر علی	شیر علی
دو صد و شش	دو	همشبونان	همشبو نان
-	پانزده	آنانیه که	آنانیکه
دو صد و هفت	بیست و نه	قنا	قفا
دو صد و هشت	بیست و یک	فاخر، بیدل	فاخر بیدل
دو صد و شانزده	۳-۴	بیت غلط گرفته شده و صورت صحیح آن چنین است .	به بوستان زگل و لاله رنگ و بو
		زیس کشاده	بی نیست
		خزان دست در جفا کاری	
دو صد و هجده	بیست و شش و بیست و هفت		
		سطر های (۲۶ و ۲۷) غیر منظم	
		چاپ شده خواننده میتواند آنها را	
		باشماره گذاری تصحیح کند .	
دو صد و بیست و یک	یک	شیرا لدوله	مشیرا لدوله
دو صد و بیست و هفت	بیست و هشت	برسر نتافت	برسرش نتافت
دو صد و سی و هفت	دوازده	پیش از چهل	پیش از چهل
		هزار	هزار
دو صد و سی و هشت	بیست و نه	ذریعة الرضویه	ذریة الرضویه
دو صد و چهل	سه	زیاد . از	زیاد، از
دو صد و چهل و چار	بیست و یک	جمادی الاول	جمادی الا ول

صفحه	سطر	نادرست	درست
دو صد و چهل و هشت	شانزده	دیرینه کهن سال	دیرینه و کهن سال
دو صد و چهل و نه	بیست و هشت	شه است	شده است
دو صد و پنجاه و یک	هفت	سیزدم	سیزدهم
دو صد و پنجاه و چار	سه	۱-۱	۱-آ
دو صد و پنجاه و هفت	بیست و چار	نوایی	نوابی
دو صد و پنجاه و هشت	بیست و نه	جلد سوم	جلد دوم
دو صد و شصت و یک	یک	تادیه ۸	تاریخ
-	دو	نوایی	نوابی
دو صد و شصت و هفت	هشت	حسن خلیل	حسن خیل
-	بیست و شش	سه صد بود	سه صد و نود
دو صد و هفتاد و هفت	نزد	سید جمال الدین	سید جمال الدین
دو صد و هفتاد و هشت	دو	۱۳۵۰	۱۳۵۰
-	هفت	مبارزه بزرگ	مبارز بزرگ
دو صد و هشتاد و شش	سه	چار دوازده	چار صد و دوازده
دو صد و نود و هشت	بیست و پنج	ماکه رهنمایی	ماکه رحمانی
دو صد و نود و نه	هجده	۱۳۲۸	۱۳۲۸ ق.
سه صد و چار	سیزده	نوایی	نوابی
سه صد و نه	بیست و دو	سبا	صبا
سه صد و چارده	یازده	کواهدا منی	کوهدامنی
سه صد و هفده	بیست و پنج	محمد یعقوب	یعقوب علی
سه صد و هجده	بیست	خران	خراسان

۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳

